

زبانهای باستانی آذربایجان

نوشته:

دکتر حسینقلی کاتبی

پانتن

نوشته دکتر حسینی کاتبی

زبانهای باستانی آذربایجان

متن این کتاب در جلد دوم نامواره دکتر
محمود افشار بصورت مقاله قبلا چاپ شده است
و اینک با افزودن مقدمه‌ای بر آن برای نخستین بار
بصورت کتابی مستقل از طرف انتشارات پازنگ
منتشر می‌شود.

پازنگ

۵۰ تومان

زبانهای باستانی آذربایجان

تألیف

دکتر حسینقلی کاتبی

پانتن



شرکت انتشاراتی پژانگ - کریمخان زند نیش ماعشهر پلاک ۲۲
تلفن ۸۲۱۶۲۶ - صندوق پستی ۳۸۸ - ۱۵۷۴۵

Pazhang Publishing Co.,
No. 22, Mahshahr St.,
Karimkhan Zand Ave.,
Post Code 15847,
Tehran, IRAN
P. O. Box 15745 - 388
Tel. 821626

زبانهای باستانی آنریبایجان
تألیف دکتر حسینقلی کاتبی
چاپ اول
تیراژ ۲۲۰۰
تاریخ نشر بهار ۱۳۶۹
تهران - چاپ مروی
حق طبع محفوظ

فهرست مقدمه بر چاپ دوم

صفحه	عنوان
۷	سرآغاز
۷	ماد و آتورپاتکان
۱۳	زبان مادی
۱۶	زبان اوستائی و زبان مادی
۲۴	خط مادی
۲۷	زبان پهلوی و فارسی دری

فهرست متن

۲۹	دوره باستانی
۳۵	اوستائی، مادی، پارسی باستان، پهلوی
۳۳	فارسی میانه، فارسی دری، فارسی نوین، آذری
۵۸	تأثیر زبانهای باستانی در آذربایجان
۶۲	نمونه‌ای از واژه‌های آذری و متایسه با پهلوی
۶۶	نمونه از لغات صحاح‌الجزم و مقایسه با پهلوی
۸۱	تأثیر زبان پهلوی در ترکی آذربایجان
۱۵۵	پژوهش‌های معاصران در زبان آذربایجان

سر آغاز

چاپ نخستین این نوشته در نامواره فقید سعید، دکتر محمود افشار یزدی، که عمر پربرکت خود را در ترویج زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی ایران عاشقانه بسر برد انجام یافت. اینک که چاپ دوم آن بحلیه طبع آراسته می گردد بدون آنکه تغییری در آن داده شود یادداشتهای مربوط به متن را، که پس از چاپ اول فراهم شده، برای مزید فایده، در مقدمه می آورم و بدست خوانندگان سخن سنج میسپارم.

ماد و آتور پاتکان:

ماد و آتور پاتکان دو ایالت بزرگ باستانی در سرزمین گسترده ایران قدیم و کانون برخی از زبانهای آریائی بودند. از آنجا که آشنائی با مردم این منطقه و دولتهای پدید آمده در آن دو میتواند در آگاهی به ریشه و تبار این زبانها و پیدایش و پرورش و پیوند آنها با دیگر زبانهای کشور باستانی ایران سودمند باشد باشاره ای بسیار کوتاه و گذرا در این باره میپردازیم: مهاجرت قوم آریا که سه تیره ماد و پارس و پارت از تیره های دیگر آن مهمتر و معروفترند، در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد از نواحی گسترده ماوراء جبال قفقاز و شمال دریای مازندران و

صحراهای آسیائی جنوب روسیه با نام جغرافیائی اوراسیک - ستهپ^۱ به فلات ایران انجام پذیرفت.

مادها پس از ورود به این سرزمین در شمالغرب و غرب آن سکنی گزیدند که همین منطقه بنام آنان نامیده شد.

این قوم آریائی بتدریج و پس از آشنائی هرچه بیشتر به اوضاع منطقه در سال ۷۰۸ پیش از میلاد دولت ماد را تأسیس کرد و پیشگام دولتهای آریائی شد.

دولت ماد پس از دستیابی به سرزمین دولتهای بزرگ آن زمان همچون آشور، بابل، ارمنستان، ایلام، پارس^۲، هیرکانی، تبرستان، باکتری یا بلخ شاهنشاهی بزرگ و نیرومندی پدید آورد و کشور ماد از بلخ در شرق تا هالیس^۳ در غرب توسعه یافت.

«تشکیل دولت ماد در شرق قدیم ازین لحاظ اهمیت دارد که برای نخستین بار دولتی بزرگ از میان نژاد آریا^۴ برخاست و برتری

۱- Eurasique - steppes : اراسی بمعنی زمینهای چسبیده بهم در شرق اروپا و غرب آسیا، ستهپ زمین پوشیده از علف هرز و خار، بدون باران و دارای هوای سرد است.

اوراسیک ستهپ نام جلگه‌های وسیع اروپا - آسیائی روسیه در جنوب با مشخصات طبیعی مذکور که قسمت بزرگ آن غیر قابل سکونت است از غرب به شرق امتداد دارد.

۲- فرورتیش (Faravartish) دومین پادشاه ماد (۶۵۵ تا ۶۳۳ ق. م.) که پس از رسیدن به سلطنت پارس را جزء قلمرو فرمانروائی خویش در آورد (تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون، ترجمه علی‌باشا صالح، حاشیه صفحه ۳۵ جلد اول).

۳- نام قدیمی رود قزل ایرماق در آسیای صغیر.

۴- آریا که معنی لغوی آن دوست، نجیب، اصیل، با وفا و معنی اصطلاحی آن نام قوم بزرگ آریائی است که تیره‌های آن در عهد بسیار کهن با هم میزیستند و باهم به فلات ایران کوچ کردند. این واژه در زبانهای اوستائی و سانسکریت (ار، Er) و (ایر، IR) ضبط شده آنها با پسوند مکان و نسبت نام کشور خود قرار دادند: (ایر + آن).

نژاد سامی^۵ را پایان داد و سبب شد که دولت آریائی و بزرگ هخامنشی ایجاد شود. چنانکه پاره‌ای از محققان دولت هخامنشی را دنباله و مکمل دولت ماد میدانند. «این دولت اصول کشورداری قبایل متحد و فنون نوین جنگ را بوجود آورد. چنانکه کوروش بزرگ پس از فتح ماد همدان را که پایتخت دولت ماد بود مرکز پادشاهی خود قرار داد و پارسیان از آداب و رسوم و حتی طرز پوشاک مادها بهره‌مند شدند.»^۶

آستیاك آخرین شاهنشاه ماد پس از ۳۴ سال فرمانروائی از (۵۸۴ تا ۵۵۰ ق. م.) در جنگی به سردودمان و بنیانگذار دولت هخامنشی، کوروش بزرگ و نوۀ دختر خود، تسلیم شد و دولت ماد پس از ۱۵۰ سال سلطنت جای خود را به تیرهٔ پارس داد و چون دولت هخامنشی در ۳۳۰ ق. م. بدست اسکندر مقدونی منقرض شد سرزمین ماد بدو قسمت ماد بزرگ و ماد کوچک تقسیم گردید و آتروپات^۷ که شهریار این سامان بود بر اثر تدبیر و لیاقتی که نشان داد از سوی اسکندر و سلوکیدها به همان سمت باقی ماند و از آن بعد این سرزمین آتروپاتنه یا آتور پاتکان نامیده شد.

آتورپاتکان از رود ارس در شمال تا کوه الوند در جنوب ممتد بود و بخش شمالغربی آنرا نوار پهنی تا دویست کیلومتر از رشته کوه‌های متوازی بنام زاگرس فرا میگرفت و در جنوب و شرق با ماد بزرگ همسایه بود.

استرابون جغرافی‌دان بزرگ یونانی (از ۶۳ ق. م. تا ۱۹ م.)

۵- نام اقوامی که شامل آشوری، بابلی، عبری، آرامی، سریانی، عربی، حبشی است و زبان سامی تکلم میکنند.

۶- فرهنگ فارسی، تألیف دانشمند فقید دکتر محمد معین.

۷- آتورپات یا آتروپات بمعنی آتروپاد و آتشیان نام والی ماد شمالغربی است که پس از غلبۀ اسکندر به هخامنشیان نام وی با افزودن کان (پسوند نسبت و مکان) به آن ناحیه داده شد (آتورپات + کان) که بعدها به آذربایگان و آذربایجان تبدیل شد.

درباره ماد چنین گفته: ماد دو بخش است، بخشی از آنرا ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان است که شهری بزرگ و با شکوه و پایتخت دولت‌های ماد و هخامنش بود. بخش دیگر ماد را آتروپاتن^۸ خوانده‌اند و به فارسی باستانی آتورپاتکان^۹ نامیده شده است. آتورپات بود که نگذاشت این سرزمین زیر فرمان اسکندر و مقدونی‌ها درآید.

وی بسبب این خدمت نام پادشاهی بدست آورد و ماد شمالغرب را از ماد بزرگ جدا ساخت و در آنجا به فرمانروائی پرداخت.

در اینجا برای تکمیل و روشن شدن بیشتر نوشته استرابون جغرافی‌دان و مورخ (۶۳ قبل از میلاد تا ۱۹ میلادی) نقل می‌شود:^{۱۰}
«مدی»^{۱۱} دو قسمت معین است نخستین معروف به مدی بزرگ^{۱۲}

و پایتختش اکباتان است که شهری است معتبر و پادشاهان قدیم مدی در اینجا قصرها داشته‌اند امروز هم سلاطین پارت در ایام تابستان برای استفاده از هوای خنک مدی باین شهر می‌روند... قسمت دیگر موسوم به آتروپاتی^{۱۳} است نامش مأخوذ از اسم ساتراپ آتروپاتس^{۱۴} است. او بود که ایالت مزبور را که تا آن تاریخ جزء مدی بزرگ محسوب میشد نگذاشت که بدست مقدونیان بیفتد. در اثناء این کار بزرگ آتروپاتس نام پادشاهی گرفت و خاندان او تا این تاریخ در آنجا ساکنند و رو به افزایش دارند. زیرا که اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و آشور وصلت کردند و در این اواخر با شاهزاده خانم‌های پارت عقد ازدواج بسته‌اند.

ایالت آتروپاتی از جانب غربی به ارمنستان و ماتیان و از

۸- آتروپاتن (Atropaténé) سرزمین منسوب به آتروپات. (شماره ۷ پانویس).

۹- Aturpatkan سرزمین منسوب به آتروپات. (شماره ۷ پانویس).

۱۰- کردو پیوستگی تاریخی و ژادی او، تألیف دانشمند فقید رشید یاسمی.

۱۱- به فارسی ماد (made) و ماد (madie) و بزبان خارجی مد (méde)

و مدی (médiè)

۱۲- ماد بزرگ نامی است که پس از جدائی از ماد کوچک بر آن نهادند.

۱۳- آتروپاتی مصطلح نیست. ولی در اینجا بجای آتورپاتکان بکار رفته.

۱۴- آتورپاتس بجای آتورپات استعمال شده.

سمت شرق به مدی بزرگ محدود است و در جهت شمالی این کشور اخیر هم قرار دارد. این ایالت نسبت به ولایاتی که سواحل زیرین دریای هیرکانی (بحر خزر) را احاطه کرده‌اند و ولایتی که معروف به کسپیان است بمنزله حاشیه محسوب می‌گردد. بنابر گفته آپولونیدس قوه نظامی این ایالت قابل ملاحظه است. زیرا که میتواند ده هزار سوار و چهل هزار پیاده به میدان بفرستد و دریائی دارد بنام دریاچه کپوتا^{۱۵}.

ارمنستان و کشور پارت دو دشمن دهشتناک آتروپاتی محسوبند که کراراً از قطعات آن گرفته‌اند. اما آتروپاتی مقاومت میکند و گاهی ولایات از دست رفته را پس می‌گیرد، چنانکه ارامنه مجبور شدند در موقع تسلیم مردم ناحیه سومباسه^{۱۶} را به آتروپاتی مسترد دارند. زیرا که دولت آتروپاتی درعین جلب رضای قیصر روم دوستی دولت پارت را حفظ کرده و به آن دولت تکیه داشت.

قصر تابستانی شاهان آتروپاتی در گرکه^{۱۷} است که در دشت

۱۵- کپوتا (Kapauta) که کبودان بکار رفته و در قدیم چیچست نام داشت، دریاچه اورمیه است.

۱۶- سومباسه (Soumbasé) پایتخت تابستانی ایالت آتورپاتکان.

۱۷- گرکه (Gazraca) از شهرستانهای قدیمی آذربایجان که آنرا شیز (Shiz) و گزن (Gazan) نیز مینامیدند و گزگ (Gazank) بمعنی گنجینه نیز نامیده شده. این نامها نه نام يك زمان است و نه يك محل. بنظر میرسد که شهر و شهرستان و آتشکده و حتی زادگاه زردشت بوده و با گذشت زمان و تغییر شرایط نام عوض شده مثلاً گزگ بمعنی گنجینه احتمال دارد جواهرات یا هدایا و نام قسمتی بوده. این شهر گرداگرد خود حصاری داشت و استخری به ژرفای چهل متر درمیان آن بود. آثار گشتب که یکی از سه آتشکده بزرگ و مهم عهد ساسانی و در این شهر قرار داشت و به شاهان و بزرگان اختصاص داشت، و شاهان ایران از تیسفون در کنار دجله تا شیز پیش از تاجگذاری پای پیاده میرفتند و پس از تقدیم هدایا و نیایش اهورامزدا (یزدان) برمیگشتند. نام گزگ به عربی جزق به یونانی گتزکا و به سریانی و ارمنی گندزک نامیده شد و نیز گفته‌اند اسکندر آنجا را غارت و ویران کرد و نسخه خطی اوستا را از آنجا برد. اکنون خرابه‌های شهر با استخری بزرگ و آتشکده ویران در جنوب مراغه بنام تخت سلیمان قرار دارد.

واقع شده و قصر زمستانی آنها در وراست^{۱۸} که مکان طبیعی محکمی است و فاصله ورا و رود ارس که سرحد ارمنستان و آتروپاتی است ۲۴۰۰ استاد راه است. همه زمین آتروپاتی خرم و خندان و برومند است. اما ناحیه شمالی آن تمام کوهستان سخت و سرد است و در آنجا جز قبایل کوهستانی از قبیل کادوسی‌ها، امردها، تاپورها، و کورتی‌ها بر اهزنی مشغولند.

اکثر آدابی که مدی‌ها دارند در میان ارامنه هم دیده میشود و گویا سبب این مشابهت طبیعی باشد اما بعضی برآنند که مدها آموزگار ارامنه بوده‌اند چنانکه معلم پارسی‌ها هم بوده‌اند و دلیل این نکته یعنی تقلید پارس از ماد آنست که در همه پارس پوشیدن قبای دراز معروف به قبای پارسی معمول شده است. همچنین تیراندازی و سواری و شکوه و جلال بارگاه پادشاهان و کرش رعایا در حضور شاه همه از مد به پارس انتقال یافته است.»

مؤلف کتاب «پارتیان»^{۱۹} نکاتی چند از اوضاع دوره اشکانیان تحقیق کرده و نوشته است که پارتیان بر کشور خود مدت پانصد سال حکومت راندند و ساتراپی‌های هخامنشی را به آپارخی تبدیل کردند که بنظر میرسد جای ساتراپی را نگرفته باشد.

اپین، مورخ یونانی، که در سده دوم میلادی میزیست از هفتاد و دو ساتراپی در زمان اشکانیان سخن رانده، و پلینی هیجده تا از اینگونه حکومتها را در پایان سده اول میلادی چنین معرفی کرده که یازده پادشاهی بالاتر یا برتر و هفت پادشاهی پائین‌تر بوده‌اند و از جمله پادشاهی‌های بالاتر «ماد بزرگ» را نام برده و تصریح کرده که پایتختش همدان و ری بود و نیز ماد آتروپاتن را با تختگاه

۱۸- ورا (Vera) پایتخت زمستانی آتروپاتکان که با رود مرزی ارس در شمال ۲۴۰۰ پای یونانی (استاد، Stade) که طول هر استاد ششصد پا میباشد) فاصله دارد.

۱۹- تألیف مالکوم کالج، ترجمه مسعود رجب‌نیا.

پراسپه^{۲۰} و گنزک^{۲۱} جزء پادشاهی‌های بالاتر آورده است.

زبان مادی:

قوم ماد از نژاد آریائی همراه اقوام دیگر این نژاد، همچون پارس و پارت، در هزاره دوم پیش از میلاد به فلات ایران مهاجرت کردند و منطقه شمالغرب آن را برای سکونت اختیار نمودند. این قوم بزبان مادی از ریشه آریائی سخن میگفتند و آنرا در نوشتن نیز بکار میبردند.

مورخان باستانی و پژوهشگران ایرانی معتقدند که زبان‌های اقوام آریائی همگون یا بسیار نزدیک بهم بوده است:

استرابون (۶۳ ق. م. تا ۱۹ م.) مورخ و جغرافی‌دان یونانی پس از سفر به ایران و تماس با اقوام ایرانی اظهار عقیده کرده است که مادها و پارس‌ها زبان یکدیگر را می‌فهمیدند و زبانهای مادی و پارسی و سکائی همسان بودند.

دارمستتر (۱۸۴۹ تا ۱۸۹۴ م.) ایرانشناس فرانسوی که در باره مباحث لغات و دستور زبانهای ایرانی دو جلد کتاب تألیف کرده و تتبعاتی هم در زبان اوستا نموده عقیده‌مند بوده که اوستا کتاب دینی زردشت در زمان مادها و بزبان مادی نوشته شده است و زبان کردی مشتق از زبان مادی میباشد.

نولدکه (۱۸۳۶ تا ۱۹۳۵ م.) در کتاب تاریخ ایران باستان با اظهار نظر به همسانی زبانهای آریائی، نوشته است که اگر کتیبه‌هایی از شاهان ماد بدست آید از حیث خط و زبان مانند کتیبه‌های شاهان پارس (هخامنشی) خواهد بود.

۲۰- (پراسپه، Prasa) و (فرا اسپ، Fraasp) که بنظر میرسد این شهر درجای ابهر واقع در دره وسیعی در جنوب غربی زنجان است و در قدیم مرکز ارتباط شهرهای مرکزی ایران با آذربایجان بوده.

۲۱- گنزک (Ganzak) بمعنی گنجینه، کنجه و باگزک تطبیق میکند که در پانویس ۱۷ به آن اشاره شده.

جمعی از محققان معاصر در تاریخ باستانی ایران همچون دیاکونوف ایرانشناس شوروی مؤلف «تاریخ ماد»^{۲۲} نوشته‌اند که: «دو تیره از نژاد آریائی، یعنی پارس و ماد، در شمالغرب ایران و همسایگی هم زندگی میکردند و زندگی همسان و مشترک داشتند و زبان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی حاوی لغات مادی فراوان است. ولی شمار کلمات مادی باید بیش از آنچه تصور میکنند باشد. علی‌الرسم کلماتی را مادی یا منسوب به لهجه‌های شمالغرب میدانند که ظاهر و خصوصیات صوتی آشکارا شاهد تعلق آنها به زبانهای شمالغرب (و نه جنوب غرب) ایران باشد. گمان میرود که در فرهنگ لغات کتیبه‌های هخامنشی واژه‌های مادی خالص دیگری نیز باشد که در پارسی باستانی استعمال نمیشده است.»

پژوهشگران با مراجعه به تحقیقات خاورشناسان مانند آ. میله (A. Meillet) و ا. هرتسفلد (E. Hertzeld) همسانی و شباهت زبان‌های ایران باستان را تأیید کرده‌اند و زبان‌شناسان با بررسی واژه‌های مادی و تطبیق آنها با زبانهای آریائی و دقت در کاربرد و ریشه‌یابی نزدیکی و تشابه در بین آنها را نشان داده‌اند: مانند (فرنه، Farna) - ی مادی و (هورن، Huarena) - ی اوستائی، یا مانند (آرتا، arta) و (پرن، Parna) - ی اسکیتی.

«دیاکونوف زبانشناس شوروی در تاریخ ماد آورده است که شماری از واژه‌های مادی عیناً یا با اندک تغییر در زبان فرس قدیم (هخامنشی) بکار رفته مانند خشای ثی (xsayaviya) : شاه - خشرپاوا (xsavrapaua) : ساتراپ - فرنه (Farna) : نیروی سحرآمیز - میتره (Mithra) : مهر، خورشید، روشنائی - برزمن (Braizman) : مقدس - زور (Zura) : فشار - کسک (Kasaka)

۲۲- تألیف دیاکونوف زبانشناس و تاریخ‌نویس شوروی که از این کتاب چند سطری بیشتر بمنظور رعایت اختصار نقل نکردم. ولی خوانندگان میتوانند از مقدمه این تاریخ مبحث «زبان از نظر منبع تاریخی» را در صفحات ۷۴ تا ۹۳ مطالعه نمایند.

لاجورد - اسا - دروو (asa - darur) چوب زراعتی - ویسپازانا (Vispazna) : همه مردم، پاری دائزا (paris - daeza) : فردوس، پالیز، - ویسپا (Vispa) جماعت، مردم - آسن (asan) : سنگ، - ویورا کا (Vivraka) : بزرگ، و ... بویژه جالبتر است که نام بعضی از قبایل ایرانی مانند (ماسپیان) و (ساگارتیان) و حتی نام (پارس) مادی است.^{۲۳}

مؤلف تاریخ ماد مطالبی دیگر نیز برای معرفی زبان مادی و سایر زبانهای ایرانی با عبارات زیر در متن و حاشیه کتاب خود بقلم آورده است:^{۲۴}

«از آغاز قرن هشتم قبل از میلاد منابع آشوری - بابلی تعداد کثیری نام که ریشه هند و اروپائی یا دقیقتر بگوئیم ایرانی دارند بویژه در مورد ماد شرقی بدست میدهند. نامهایی که مؤلفان یونانی برای مردم ماد ذکر کرده اند، اعم از مشرق و مغرب آن سرزمین، منحصرأ ازین نوع میباشد؛ تعداد زیادی اسامی اماکن که از منشاء مزبور ریشه میگیرند نیز وجود دارد. مؤلفان یونانی نیز چند کلمه مادی در آثار خود آورده اند. کلمات مزبور هند و اروپائی - و یا صحیحتر بگوئیم - ایرانی هستند. از آنجمله است کلمه مادی اسپک (Spaka) که هرودوت نقل کرده بمعنی سگ و کلمه مادی تیگریس (Tigris) را که استرابون آورده بمعنی تیز است. در زبان اوستا (زبانی که لغات آن بنحو اتم مورد مطالعه قرار گرفته و ذخیره لغوی آن خالصاً ایرانی است)، اسپک بمعنی سگ و تیگریس بمعنی تیزی، ناوک تیز، و تیر آمده است. در دیگر زبانهای ایرانی نیز ریشه های مربوط وجود دارد. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی محفوظ مانده است. بر روی هم و علی القاعده

۲۳ - صفحات ۸۵ تا ۸۹ تاریخ ماد دیده شود.

۲۴ - تاریخ ماد: صفحات ۹۵، ۹۱ و جزاینها با مراجعه به فهرست اعلام.

جمله آنها ایرانی هستند».^{۲۵}

استرابون جغرافی‌دان قرن اول میلادی به مشابهت زبانهای مادی‌ها و پارسیان و باکتریان^{۲۶} اشاره میکند. اشاره‌ای به قرابت زبان اسکیتها با مادها نیز شده است. بطور کلی تجزیه و تحلیل تطبیقی زبانهای ایرانی به استنتاج زیر منتهی میشود: ۱- گروه فرعی اسکیتی - آسیای میانه‌ای یا باصطلاح گروه ایران شرقی، ۲- گروه فرعی مادی - پارتی یا باصطلاح شمال غربی، ۳- گروه فرعی جنوب غربی که عجالتاً تنها نماینده باستانی معلوم و مکشوف همان زبان پارسی باستانی می‌باشد... دو گروه فرعی اخیر را بنام گروه ایران غربی میخوانند، مبنای این تسمیه قرابت بسیاری است که از لحاظ لغوی و دستوری میان این زبانها وجود دارد و نیز نتیجه تأثیر متقابل زبانهای مادی و پارتی و پارسی در یکدیگر بوده است.»

زبان اوستائی و زبان مادی:

اوستائی زبانی است از ریشه آریائی که «اوستا» کتاب دینی ایران باستان با آن نوشته شده و مورد بررسی زبان‌شناسان و پژوهشگران قرار گرفته.

این زبان در خاور ایران و شمال شرقی آن رواج و با بعضی از زبانهای باستانی ایران همگونی و قرابت داشته است.

یکی از زبانهای باستانی ایران زبان مادی بود که پس از استقرار مادها در شمالغرب ایران و آشنائی و همزیستی با بومیان آن سرزمین، آهسته و کم کم، و شاید در مدتی دراز در اذهان و افکار آنان برای خود جا باز کرد و بتدریج گسترش پیدا نمود.

۲۵- تاریخ ماد: صفحه ۹۱.

۲۶- باکتریان (Bactriyan) نام ایالت بزرگ بلخ یکی از مراکز و پایگاههای ایرانیان باستان بر سر راه خراسان به ورا رود (ماوراءالنهر) که امروزه شهرکی است که با جمعیت کم در شمال افغانستان قرار دارد.

مادها پس از تسلط کامل در مقر و مسکن اصلی خود، بسوی مغرب و جنوب و همچنین بسمت مناطق شرقی و شمالشرقی روی آوردند و با توجه به جریانات اجتماعی و نظامی و سیر و حرکت آنان بسایر مناطق ایران می بینیم که در سده های هفتم و هشتم پیش از میلاد منطقه نفوذ مادها و قهراً حوزه انتشار زبان آنها بتدریج توسعه مییابد و همین امر به آمیزش و تأثیر زبانها کمک میکند.

مادها در پیشرفت به سرزمین ها و نواحی اطراف کوشش بسیار داشتند و متصرفات آنها افزایش مییافت.

نظر ازین بررسی کوتاه آن نیست که قلمرو گسترده ماد در غرب و جنوب و مرکز ایران و سرزمین خارج از آن به شکل جغرافیای تاریخی نوشته شود بلکه هدف اینست که مختصری از سیر و حرکت مادها به سوی خاور ایران و نقش زبان مادی در این سامان و چگونگی موضع و رابطه آن با زبان اوستائی، تاحدی که منابع در دسترس امکان میدهد، باختصار بررسی شود.

حرکت مادها بسوی خاور تا آنجا در تاریخ جای خود را باز کرده که عنوان ماد شرقی اصطلاح شایع در بررسی های تاریخی و زبانشناسی گردیده است.

مادها در حرکت بسوی شرق به ایالات و ولایاتی دست یافتند که تا تأسیس شاهنشاهی اشکانی بخش گسترده ای از آن در دست ماد بزرگ بود.

سرزمین پایانی اراضی و نواحی متصرفی مادها در شرق فلات ایران و خراسان قدیم کشور باکتریان یا ایالت بلخ بود.

باکتریان یا باختریان^{۲۷} که مرکز آن باکتر یا (بلخ) در ۲۵۶ قبل از میلاد از اتحاد باختر (باکتریا) و سغد بوجود آمد و سر از اطاعت سلوکیها برتافت و استقلال یافت، ولی بعد جزو دولت

۲۷- باکتریا (Bactriya) مرکز باکتریان (باختریان).

پارت یا اشکانیان شد.

بلخ ایالت معروف و بزرگی بر سر راه خراسان به ورا رود (ماوراءالنهر) بود که ویشتناسب حامی زردشت والی آن بود. نرسیده به بلخ استانها و شهرستانها و سرزمینهای متعددی جزء خاک ماد شرقی بود که پاره‌ای از آنها با رعایت اختصار نام برده میشوند:

راگا (ری) در دامنه‌های جنوبی رشته‌کوههای البرز که از شهرهای مهم ماد بشمار می‌آمد و بگفته جمعی از مورخان و ایران شناسان مولد زردشت و مرکز اتحادیه طوایف ششگانه ماد (بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آریسانتها، بودی‌ها، و مغ‌ها) بود.

طبرستان یا تپورستان (مازندران) در سواحل جنوبی بحر خزر بین گیلان و گرگان.

هیرکان یا هیرکانی^{۳۹} نام بسیار قدیمی سرزمین بسیار وسیعی در جنوب شرقی دریای مازندران بین طبرستان و خراسان که اینک گرگان نامیده میشود.

پارتاکنا شامل (اسپادنا، سپاهان) و نواحی شمالی و جنوبی آن.

شهرها و آبادیهای متعدد واقع در منطقه بین دشت کویر در جنوب و دامنه کوه بیکنی یا لاجورد (دماوند) در شمال معروف به: «قلمرو مادهای دور دست» که بخش بزرگی از آن در قدیم خوارنا (xoarena) نامیده میشد و از شهرهای آن میتوان خوار و ورامین، فیروزکوه، سمنان، دامغان، دماوند، خبوشان، و بسیاری دیگر را نام برد.

اینک با اکتفاء به ذکر مختصری از قلمرو مادهای شرقی یا مادهای نیرومند به بحث مجملی درباره رابطه زبان اوستا با زبان مادی می‌پردازیم:

۱- چنانکه پیشتر هم اشاره شد استرابوان جغرافی‌دان یونانی

بهشباخت زبانهای مادی و باکتریان (یکی از کانونهای فارسی دری در خاور ایران) و زبان پارسی اشاره کرده است.

۲- دیاکونوف، ایرانشناس و زبانشناس معروف مؤلف تاریخ ماد نوشته است که به موازات توسعه حدود سرزمین ماد در قرنهای ۷ و ۸ ق. م. دائره انتشار زبان ایرانی - مادی نیز وسیعتر گردیده است و یکی از علامات آن همانا دامنه نشر اسامی مادی - ایرانی میباشد.

بعضی از بخشهای اوستا در زمان پارتها - برای نخستین بار بزبان «مقدس» مرده نوشته شده بود و البته از تحریف عاری نبود. بعقیده برخی از محققان مزبور ممکن است این نظر را تقویت کند که زبان اوستائی (که اکنون برما معلوم است) به زبانهای «گروه شمالغربی» نزدیک میباشد.

و. ب. هنینگ که در عهد معاصر، یکی از بهترین آشنایان بزبانهای باستانی و میانه ایرانی است طی رساله کوچکی خاطرنشان میسازد که زبان گائاها حد فاصلی است میان «زبانهای غربی ایران» و «زبانهای شرقی ایران» و حدس میزند که اوستا در قلمرو دولت باستانی خوارزم که پیش از هخامنشیان وجود داشته است در دره های تجن یا مرو رود بوجود آمده. وی به رابطه نزدیک زبان متأخر خوارزمی و زبان اوستا نیز اشاره میکند.

روایات متأخر قرون وسطی بترتیب متفقند که زردشت از مردم ماد بوده است ولی دربار ویشناسب حامی وی که عرصه وعظ و تبلیغ وی بوده در بلخ (تختگاه باکتریان - باکتر باستانی) و یا طوس (در خراسان - پارت) قرار داشت. ضمناً زادگاه پیامبر را گاهی آذربایجان و گاهی ری (نزدیک طهران کنونی، در ماد شرقی) ذکر میکردند. در اوستا (یسنا ۱۹، ۱۸) حتی روایتی وجود دارد که خود زرتشت (و یا جانشین او) فرمانفرمای ری بوده است. شاید قبیله مغان که کاهنان و روحانیان مبلغ تعلیمات زرتشت از میان

ایشان انتخاب و استخدام میشدند، از ری بوده‌اند.

ما نمی‌توانیم داوری کنیم که زبان اوستا به کدامیک از گروه‌های زبانهای ایرانی مربوط می‌باشد. فقط یک نکته مسلم است که جای پیدایش آن (اوستا) یا آسیای میانه و شرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است و یا اگر در خاک ماد پدید آمده در اقصی نقطه شرقی آن سرزمین بوده است. حتی چنانچه قدیم‌ترین بخش‌های آن در اراضی شرقی ماد تدوین نشده و فی‌المثل در باکتريا پدید آمده باشد، مع هذا وضع اجتماعی آن نقاط در ازمئه منظور چندان با اوضاع سرزمین ماد تفاوتی نداشت. در هر حال مطالب اوستا با آنچه منابع آشوری دربارهٔ خاک ماد می‌گویند بسیار متشابه است و بیشک مردمان ماد شرقی و باکتريا از لحاظ فرهنگ و سطح ترقی و ترکیب نژادی بسیار به یکدیگر نزدیک بودند.

۳- ادوارد برون مؤلف تاریخ ادبی ایران^{۲۸}، دانشمند ایران شناس، چنین نوشته:

«ساکنان پارت و ماد و پارس به مرور زمان بیامیختند و ملت واحد تشکیل دادند و از خلط و مزج آنها زبان فارسی پدید آمد و زبان واحد این اقوام گردید. استرابو میگوید در زمان وی همه تقریباً بیک زبان سخن میگفتند.»

«شاید زردشت که از قبیلهٔ مادی مغان یا مجوس (مگوش) است تعالیم خود را از آتروپاتن (آذربایجان) در منتهالیه شمال غربی ایران به بلخ در اقصی نقاط شمالشرقی بسط داده و در آنجا به نخستین پیروزی شایان خود که ارشاد شاه ویشتاسب (گشتاسب) بود نائل گشته است، شاید لهجه‌های آتروپاتن و بلخ و در حقیقت لهجه‌های سراسر شمال ایران باهم خیلی شبیه بوده است و نیز ممکن است همان قسمی که دوهارله (De Harler) اشاره میکند در اوستا لهجه‌ای که مسمی به لهجهٔ گاتهاست معرف لهجهٔ بلخ و لهجهٔ اوستائی

۲۸- صفحات ۴۵ و ۴۶ ترجمهٔ علی پاشا صالح.

معمولی وندیداد لهجه آتروپاتن باشد.»

«مادی‌ها از نژاد ایرانی بودند و بیک زبان ایرانی که با فارسی باستانی خیلی قرابت داشته است تکلم مینمودند. مثلاً نولدکه نیز دارای همین نظر بوده است و در پایان نوشته‌ای که درباره شاهنشاهی ماد نوشته است چنین میگوید: شاید در نتیجه مطالعات دقیق در نزدیکی همدان یا در نتیجه حفريات روزی آثار دیگری از روزگاران پیشین پیدا شود. و هرگاه کتیبه‌هائی از پادشاهان ماد اتفاقاً کشف گردد بی‌اندازه پرارزش خواهد بود. حدس من اینست که خط و زبان آن کتیبه‌ها شباهت تامی بخط و زبان پادشاهان پارس خواهد داشت.»

«نظر دارمستتر را با تفصیل بیشتری در اینجا مورد بحث قرار میدهم. دارمستتر فراتر میرود و میگوید زبان اوستا که زند نامیده میشود زبان ماد است. بنابر روایات پارسی و اوستا چنانکه شواهد خارجی هم تأیید میکند مرکز و گاهواره کیش زردشتی خواه در آتروپاتن باشد خواه ری بهر صورت در ماد است... گمان میکنم حق آتروپاتن بیشتر محرز است و کیش زردشت از آنجا سیر خود را شروع نموده و از غرب پیش رفته است. بهر حال آئین زردشتی مربوط به ماد است و اوستا نیز کار مؤبدان مادی است... بالنتیجه به شهادت کتب قدما که دلائل خارجی است و گواهی خود کتب زند که دلائل داخلی و ذاتی است و بنابر داستانهای باستان، اوستا کار مغان است و زند زبان ماد قدیم است و حقا بجای اینکه گفته شود (زبان زند) که لفظ نادرستی است باید بگوئیم (زبان مادی).»

«دارمستتر معتقد است که کتاب زند اوستای زردشتیان نمونه کامل زبان و ادبیات مادیها و زبان اوستا زبان مادی است. راویان فارسی یکدل و یکزبان مهد زردشت را غرب ایران و آتروپاتن (آذربایجان) میدانند و این مسئله منحصر به روایات پارسی نیست بلکه خود اوستا هم براین معنی گواهی میدهد. اوستا گذشته از

شرق از شمال و غرب ایران نیز بحث میکند. فصل اول وندیداد ایران را چنانکه نویسندگان آن میشناخته‌اند وصف مینماید و برای احصاء نواحی ایران از اراوویج آغاز میکند. اراوویج در مرز آتروپاتن واقع است و نیک دائیته که همان رود ارس باشد از آنجا میگذرد. وندیداد با شمال ایران هم مأنوس است، زیرا در آن از ری واقع در مادذکری بمیان آمده است.

«دارمستتر برای اثبات عقیده خود که زبان اوستا زبان مادی هاست دلیلی از فقه‌اللغه اقامه میکند. میگوید کلمه سگ در فارسی جدید همان ساکا در فرس قدیم است. هرودوت میگوید: مادی‌ها سگ را سپاها می‌گفتند که به‌لفظ اوستائی سپن (Span) شبیه است و این لفظ بصورت ایسپا (Isipa) هنوز در بعضی از لهجه‌های فارسی موجود است. منجمله در قهرود (تزدیک کاشان) و نطنز.» «همچنین در لهجه طالش^{۲۹} کلمه (من) را چنانکه برزین (Bairezin) در کتاب خود بنام «تحقیقات در لهجه‌های ایران» گفته (از) میگویند و این لفظ از کلمه ازم (azem) در اوستا و ادم (adam) در فرس قدیم مانده است.^{۳۰}

۴- کلمان هوار (Clement Huart) در مجله آسیائی نظردارمستتر را پرورانده و کوشی نموده است که چند لهجه از لهجه‌های مختلفی که در نقاط دور و کوهستانی ایران، خاصه در غرب یعنی ماد، معمول است از زبان اوستا آمده و این لهجه‌های محلی را مادی جدید یا پهلوی مینامند^{۳۱}. وی مثالهایی از لهجه تاتی و طالشی و رباعیات (فهلویات) باباطاهر همدانی می‌آورد و نشان میدهد کدام پارسی و کدام مادی است.

۲۹- ریشه آریائی و مادی لهجه طالشی مورد تأیید زبان‌شناسان است.

۳۰- در حاشیه صفحه ۴۵ تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون، ترجمه علی‌پاشا صالح آمده است که یارشاطر می‌نویسد: در لهجه‌های پارتی، سغدی، یغنوبی، ختنی، نیز (من) از همین اصل است.

۵- مؤلف کتاب «آرتورپاتکان و نهضت ادبی»^{۳۱} با بررسی منابع متعدد از جمله سبک‌شناسی تألیف مرحوم ملک‌الشعراء بهار تاریخ ادبی ایران تألیف پروفیسور ادوارد برون، تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان، نوشته پروفیسور میکائیل رفیعی، لغت نامه علامه دهخدا در بررسی گاتاها، فرهنگ ایران باستان نوشته پوردادون، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد فقید جلال همائی و جز اینها آگاهی‌هایی درباره زبانهای اوستائی و مادی داده است که فشرده‌ای از آنرا در اینجا می‌آوریم:

اوستا بزبان مادیها و در زبان آنها نوشته شده.
اوستا اثر بزرگ و با عظمت نوشته شده بزبان ماد و دوران مادی‌هاست.

با توجه به قول مورخان و اتفاق محققان اگر تردید نداریم که زادگاه زردشت و گاهواره کیش وی در آذربایجان بوده است ناگزیریم بپذیریم که زبان خود او و زبان تعالیم و کتابت وی (اوستا) نیز از همان سامان باید باشد. بخصوص (گاتها) که قطعاً از سروده‌های مینوی پیامبر باستانی ایران و پیروان نخستین او بوده است.

اگر در زبان اوستا پیش ازین اختلافی می‌بود که برخی آنرا از خاور و بعضی دیگر از باختر ایران می‌پنداشتند امروزه برخی از محققان را تردیدی نیست در اینکه این زبان متعلق به بخشی از شمالغرب ایران است که آذربایجان در آن قرار دارد.

محققان را ظن غالب اینست که زبان اوستائی يك لهجه مادی است و مردم ماد با آن سخن میگفته‌اند.

دارمستتر زبان‌شناس معروف عقیده‌مند است که اوستا زبان

۳۱- دکتر جمال‌الدین فقیه، چاپ تهران ۱۳۴۶ صفحه ۱۷۴.

مادی‌ها بوده و هم در آن روزگاران نوشته شده.
 برخی از مورخان اوستا را يك اثر مهم و نمونه کاملی از ادبیات آذربایجان در دوره مادی‌ها دانسته‌اند.
 گاتها که کهن‌ترین و پرارجترین قسمتی از اوستاست که از آسیب زمانه رهایی یافته و چند پاره از آن بما رسیده بی‌تردید از سرزمین آتروپاتن (آذربایجان) و شهر گزن در کنار دریاچه چپچست ارومیه نشئت یافته است.
 محققان احتمال داده‌اند که يك جلد اوستا در شهر شیز محل آذرکده آذر گشسب حفظ شده و اسکندر آنرا سوزانده.
 محققاً معلوم نیست که زبان اوستائی معمول کدام قسمت از اهالی ایران قدیم بوده ولی ظن قوی اینست که مادیها باین زبان تکلم میکرده‌اند.

زبان اوستا يك لهجه مادی و متعلق به مغرب ایران است.
 اوستا بزبان مادی نوشته شده و زردشت نیز در ماد زندگی میکرد و زبان گفتار و نوشتارش مادی بود و در همانجا بدعوت دینی پرداخت و چون مغان با وی مخالفت کردند به بلخ در خاور ایران رفت و در آنجا با زبان (ماد شرقی) اوستا را نوشت.

خط مادی:

مؤلف کتاب «تاریخ ماد» زیر عنوان «شکل خط و کتابت مادی»^{۳۲} چنین نوشته است:

«مسلماً در هزاره اول قبل از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. فرمانی راجع به هبه اموال و دادن تسهیلات که در قرن نهم و یا هشتم قبل از میلاد از طرف شاهك آبدادانا^{۳۳} بزبان اکدی، بنام مردی آشوری صادر شده و در دست و معروف

۳۲- تألیف ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، چاپ تهران، صفحه ۴۵۱.

۳۳- Abdadana : شهری از سرزمین ماد بزرگ که آشوریان در سال ۸۵۳

بضمیمه چند شهر دیگر مدعی فرمانروائی آنها بودند.

است^{۳۳} و بطور غیر مستقیم از بعضی مدارك موجود چنین برمی آید که ماننائیان از خود خط و کتابتی داشتند که بظن قوی از خط اورارتوئی مأخوذ بوده^{۳۵} درعین حال در نواحی اطراف دریاچه ارومیه هیرو گلیف‌هایی نیز مشابه هیرو گلیف‌های اورارتوئی متداول بوده است. فی‌المثل بروی ظرف نقره‌ای که در زیویه پیدا شده، هیرو گلیف‌های مزبور منقور بوده است. ساکنان ماد شرقی و مرکزی نیز بنظر ما مسلماً دارای خط و کتابت بودند و این خط همان است که امروز (خط باستانی پارس) یا (خط هخامنشی ردیف اول) میخوانیم ولی در واقع از لحاظ اصل و منشاء مادی میباید دلایل زیر مؤید نکته بالا میباید:

اکنون دانسته شده است که (خط میخی پارسی باستانی) در زمان کوروش دوم و اواسط قرن ششم ق.م. بسیار متداول بوده و این نکته مسلماً غیر محتمل است که امپراطوری بزرگ ماد فاقد کتابت بوده و پارسیان خط داشته‌اند. بعلاوه زبان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی - چنانکه دیر زمانی است ثابت شده - حاوی لغات مادی فراوانی است و شمار (کلمات مادی) در کتیبه‌ها باید خیلی بیشتر از آنچه تصور میکنند باشد... مسلماً لغات بسیاری نیز وجود داشته که در زبان مادی‌های ایرانی و زبان پارسی باستان مشترك بوده. همچنین سبک انشای کتیبه‌های داریوش نیز حاکی از آنست که مقدم بر آن ادبیاتی وجود داشته تا بدان پایه رسیده. بر روی هم این

۳۴- درباره این سند کتبی در تورات آمده است که در قصر احمتا (Ahemta) ولایت مادان (مادها) میباید طوماری یافت شد که تذکره‌ای در آن نوشته شده بود و به فرمان داریوش ضمن اسناد دیگری که از کتابخانه بابل بدست آمده بود جمع‌آوری و نگهداری شود.

۳۵- سارگون دوم در گزارش سال ۷۱۴ خویش میگوید که اولوسونو پادشاه مانناسنک یادگار خویش را وقف وی کرده، برای سنگها غالباً نوشته‌ای نیز وجود داشته. گذشته ازین در نامه HABL، ۳۴۳، Asriu? (شماره ۶۹، ۱، ص ۲۳۱) ظاهراً درباره «مجرر ماننائی» سخن رفته (نقل از حواشی تاریخ ماد صفحه ۷۴۱، شماره ۱۳)

اندیشه پدید می‌آید که زبان ادبی کتیبه‌های هخامنشی تحت تأثیر شدید زبان مادی - که قبلاً بصورت زبان ادبی تکوین یافته بود - مدون گشته است.^{۳۶}

مؤلف تاریخ ماد در این بحث از اسناد رسمی و منابع تاریخی قدیم و پژوهش مورخان معاصر بویژه هرتسفلد، کنت، میه، کامرون، استرووه^{۳۷} استفاده کرده و با استنباط منطقی به وجود خط مادی در میان مردم ماد پی برده است.

از منابع تاریخی قدیم، مهمتر از همه، دربارهٔ ماد، تاریخ هرودوت میباشد که وجود خط و کتابت را در زمان دولت ماد و طبعاً پیش از تأسیس آن چنین تصریح کرده:

«دیوکس. (مؤسس سلسلهٔ ماد) مقررات و تشریفاتی بشرح زیر وضع کرد که بموجب آن هیچکس حق نداشت مستقیماً با پادشاه تماس بگیرد و در هر مورد باید اشخاص تقاضای خود را بوسیلهٔ مکتوب و پیغام به اطلاع او رسانند و همینکه این مقررات وضع شد در صدد استقرار عدالت و دادگستری برآمد. خلاصهٔ مراعات را کتباً برای او به قصر میفرستادند و او برای هر کاری که باو مراجعه میشد پس از قضاوت حکمی صادر میکرد و برای اطلاع متقاضی میفرستاد، گفته‌اند که این نوشته‌ها به خط میخی بود.»^{۳۸}

«دربارهٔ وجود خط مادی در زمان دولت ماد، دینون مورخ مینویسد که در نیمهٔ اول قرن ششم پیش از میلاد شاعرانی در دربار پادشاهان ماد بودند که موضوع شعرهای خود را از روایات ملی اقتباس میکردند. چندین داستان و افسانه در نوشته‌های مورخان یونانی نقل شده که از روی آنها میتوان پی برد که در زمان مادها

36- G.G., E. Herzfeld, R. Kent, M. Meillet. V.V. Seruve Kameron.

۳۷- جلد اول، ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۸۸.

داستانها یا منظومه‌های داستانی وجود داشته است.^{۳۸}
 از منابع و اسناد بجای مانده و پژوهشهای مورخان و زبان
 شناسان برمی‌آید که: خط میخی در ماد بکار میرفت.
 طومارها و اسناد در ماد نوشته میشد.
 نامه‌ها و دادخواست‌ها به خط مادی تهیه و تسلیم پادشاهان
 میشد.

جواب شکایت‌ها و احکام قضائی کتباً به شاکیان و دادخواهان
 فرستاده میشد.

خط میخی متداول در دوره هخامنشی‌ها دنباله خط معمول در
 ماد بود.

اشعاری از شاعران دربار مادی و نوشته‌هایی از داستانهای ملی
 در کتابهای یونانی بیادگار مانده.

سرانجام وحدت نظر محققان و ایران‌شناسان درباره وجود
 خط در ماد هرگونه تردیدی را دراین مورد منتفی میسازد.

زبان پهلوی و فارسی دری:

زبان پهلوی نام زبان دوره اشکانی و ساسانی است که آنرا
 فارسی میانه هم خوانده‌اند.

واژه پهلوی شکل دگرگون شده پرتوه^{۳۹} نام تیره پارت در
 پارسی باستانی (فرس قدیم) است که بر اثر تغییرات بشکل پرهو^{۴۰}
 پلهو^{۴۱} و پلهو^{۴۲} درآمده است.

۳۸- تاریخ زبان فارسی تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری، جلد اول، چاپ دوم،
 صفحه ۲۵۲.

۳۹- پرتو (Parthava) : نام پارت به فرس قدیم.
 ۴۰- پرهو (Parhav) : تغییر یافته از پرتو.
 ۴۱- پلهو (Palhav) : تغییر یافته از پرهو.
 ۴۲- پهلو (Pahlav) : تغییر یافته از پهلو.

زبان پهلوی ریشهٔ زبان فارسی است که آنرا فارسی دری سپس فارسی نامیده‌اند.

در فرهنگ فارسی^{۴۳} باختصار چنین آمده است: «فارسی دری که درعهد ساسانیان به موازات زبان پهلوی رایج بوده است پس از اسلام زبان رسمی و متداول ایران گردید.»
از آنجائیکه راجع به این مورد در متن کتاب مطالبی بیان شده است در اینجا به این مختصر اکتفا میکنیم و مقدمه را پایان میدهیم.

۴۳- پهلوی (Pahlavi) : نام زبان پارسی و ساسانی که سرگنشت این زبان و نیمزبانها و لهجه‌های پدید آمده از آن و موضع آن در منظومهٔ زبانهای ایرانی باختصار در متن آمده است.

در زمان باستان زبانهای اوستائی، مادی،

پارسی باستان، فارسی میانه یا زبان

پهلوی^۱ در ایران رایج و متداول بوده است که مجموع آنها را «منظومه زبانهای ایرانی» می‌نامیم.

تیره‌های آریائی که در زمانهای متفاوت از سه تا هزار سال پیش از میلاد مسیح از زادگاه اصلی به ایران و انیران کوچ کردند و نشیمن گزیدند با زبانهای حرف می‌زدند که آنها در اصطلاح زبان‌شناسان «هندواروپائی»^۲ یا ساده‌تر «آریائی»^۳ نامیده‌اند. آن تیره‌ها که در نواحی مختلف ایران ساکن شدند به این دلیل که در خاستگاه پیشین باهم زندگی می‌کردند و در سرزمین‌های تازه نیز باهم ارتباط و تماس مداوم و معارفه و تفاهم ممتد داشتند زبان همدیگر را می‌فهمیدند.

در این باره استرابون^۴ دانشمند و جغرافی‌دان یونانی نوشته است که: همه جای ایران را از غرب تا شرق زیر پا نهادم و دیدم که در سرزمین ایران همه تقریباً به يك زبان سخن می‌گویند، و آریانه^۵ به سرزمین‌های ماد و پارس و بلخ و سغد (پارت) اطلاق دارد و همه اقوام این سرزمین‌ها تقریباً يك زبان دارند.

و این «همزبانی همسان» بتدریج راه پیشرفت پیمود و به «همزبانی یکسان»^۶ رسید و در این مورد ادوارد براون^۷ ایران‌شناس معروف قرن اخیر می‌گوید: اقوام ماد

و پارس و پارت در ایران به مرور زمان باهم بیامیختند و ملت واحد ایران را تشکیل دادند و از خلط و مزج زبانهای آنها زبان فارسی پدید آمد و زبان واحد این اقوام گردید.

اینك اشاره مختصر به زبانهای ایرانی در دوران باستان می نمائیم:

اوستائی، مادی، پارسی باستان، پهلوی

زبان اوستائی که به اعتقاد جمعی از پژوهشگران در شمالشرق و مشرق ایران رایج بوده و به عقیده جمعی دیگر زبان ناحیه ماد و زادگاه زردشت بوده زبانی است که کتاب دینی اوستا^۱ با آن نوشته شده و این زبان از یکسو با زبان سانسکریت^۲ و از سوی دیگر با زبانهای پارسی باستان و پهلوی قرابت دارد.

زبان مادی از هزاره دوم پیش از میلاد در سرزمین ماد که حدود آن در دوره امپراطوری از غرب رودخانه هالیس، از شرق هیرکانیا و پارت از جنوب پارتاکنا و اسپادانا و از جنوب ایلام بود زبان گفت و شنود و نگارش مردم بود و در این باره گواهی های دانشمندانی چون هرودوت و استرابون و پژوهش های ایران شناسان و نویسندگان همراه با دلایل عینی یعنی واژه های بجای مانده از آن زبان و اعلام جغرافیائی و اسامی خاص و غیره وجود دارد که چند نمونه از آن عبارتست از فرن (Pharna) بمعنی فر و شکوه، وهرنه (vharne) بمعنی خورشید، میتره (mithra) بمعنی مهر، خشتیری (xanthra) قدرت، خشیهیه (xanythia)

شاه، ویسپا Vispa عام و همه، وزرك، و ویورك یعنی بزرگ، اسنه: سنگت، اسبارا: سوار، زانا: آدمیان و قبیلہ، اسپاکو: سگت ماده، تیگریس: تیز و تیر و ناوک تیر. از اعلام جغرافیائی آندیا (Āndyā) یا سرزمین دیوک: دره بالائی سپیدرود، هگمتانه (همدان)، اوزیبا (زیبیه = زیوه = سقز کنونی)، پارتاکنا (ناحیه‌ای از ماد پیرامون اسپادانا = اصفهان) که در زمان اشکانیان گابای (Gābāi) و زمان ساسانیان گی Gay مرکز آن بود و بعد از تازیان معرب و «جی» شد، پارسوا که مرکز آن نیکور بود، پراسیا در ۲۵ فرسخی جنوب شرقی دریاچه اورمیا، خوارنا: ناحیه شمالی دشت کویر (خوار و رامین)، ساپاردا (در خط زنجان قزوین)، سیبارا (زنجان)، تارماکیس در دره تلخه رود، جای تبریز کنونی، ماداکتو (در کرخه بالائی) و غیره.^{۱۰} این زبان بدون تردید ریشه باستانی زبان آذربایجان بوده و از گروه زبانهای ایرانی شمال بشمار می‌آید. از آن پس که آتورپاتکان (ماد آتروپاتن) پدید آمد زبان پهلوی بکار بود، و زبان این سامان را آمیخته‌ای از زبان مادی و پهلوی اشکانی دانسته‌اند.

دوره زبان ماد که از قدیم‌ترین تاریخ قوم ماد پس از کوچ به فلات ایران آغاز می‌شود و تا تأسیس سلسله اشکانی در ۲۴۹ پیش از میلاد مسیح امتداد می‌یابد شامل چهار قرن و نیم زندگی مردم ماد در دوره امپراطوری ماد (۷۵۰ تا ۵۵۰ ق.م.)، شاهنشاهی هخامنشی (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق.م.) و سلطنت سلوکی‌ها (از ۳۳۰ تا ۲۴۹ ق.م.) است.

زبان پارسی باستان یا فرس قدیم زبان دوره پیش از هخامنشیان تیره آریائی پارس و زمان شاهنشاهی آنان بوده، «زبان دوره هخامنشی شامل فرمانها و اعلامیه‌هایی است که به خط میخی^{۱۱} بر کتیبه‌ها منقور است»^{۱۲}، و میزان واژه‌های بجا مانده از آنرا تا چهارصد نوشته‌اند.

زبان پهلوی زبان ایران پس از پارسی باستان بود که آنرا فارسی میانه هم نامیده‌اند. از زبان پهلوی آثار و سنگنوشته‌ها و کتابهایی بجای مانده که امکان بررسی و بحث برای ایران‌شناسان و پژوهشگران ایرانی و غیر-ایرانی داده است. این زبان را می‌توان «زبان کامل» زندگی باستانی ایران دانست. این زبان در آتورپاتکان با بازمانده زبانهای مادی و پارسی آمیخته که آثار آن در آذربایجان پایدار مانده و اکنون نیز به نامهای زبان پهلوی و پارسی و آذری و تاتی و گویش‌های محلی نمودار است.

دوره زبان پهلوی یا فارسی میانه که شامل هشت قرن حیات سیاسی - اجتماعی مادیها در زمان اشکانیان (از ۲۴۹ ق.م. تا ۲۲۶ میلادی) و ساسانیان (از ۲۲۶ تا ۶۲۴ میلادی) است بشکل زبان ویژه آتورپاتکان نمودار است.

زبان ویژه آتورپاتکان که با تغییر و تکامل، حیات خود را در آذربایجان ادامه داده، جزء زبانهای ایرانی دروه شمالی است و تفاوتهای آنرا با گروه زبانهای جنوبی ایران مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند که در این مختصر ورود در آن امکان و تناسب ندارد.

فارسی میانه، فارسی دری، فارسی نوین، آذری

زبان پهلوی
در آذربایجان
برای بررسی این موضوع ضرورت دارد که پیشاپیش، گواهی‌های تاریخ‌نویسان و پژوهندگان نوشته شود:

۱- ابن ندیم در الفهرست^{۱۳} از گفته ابن مقفع (روزبه پارسی، مقتول به دستور ابو جعفر منصور خلیفه عباسی در سال ۱۴۲ هـ.) زبان آذربایجان را فهلویه (پهلوی) دانسته:

عبدالله بن مقفع گفت زبانهای ایران عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی، سریانی. زبان پهلوی منسوب به پهل است و این، نام پنج ولایت است که عبارتند از اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان.^{۱۴}
۲- در مفاتیح‌العلوم^{۱۵} نوشته شده است که:

«یکی از زبانهای ایران پهلوی است و همین زبان است که پادشاهان در مجالس خود بان سخن می‌گفتند و آن منسوب است به پهل و پهل نامی است که به پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه‌نهاوند، و آذربایجان داده شده است.»^{۱۶}

۳- حمدالله مستوفی قزوینی در نزهةالقلوب که در ۷۴۰ هـ. تألیف شده بوجود زبان پهلوی در آذربایجان و اران اشاره می‌کند و می‌گوید:

«زبان مردم مراغه پهلوی معرب یا مغیر است، از آن مردم زنگان پهلوی راست است و زبان مردم گشتاسفی^{۱۷} پهلوی باز بسته به جیلانی است.»^{۱۸}

حمدالله مستوفی در میان سالهای ۶۸۰ تا ۷۵۰ می- زیسته و وجود زبان پهلوی را در آذربایجان در نیمه دوم

قرن هشتم هجری تأیید کرده ولی متأسفانه نمونه‌هایی از آن بدست نداده است.

۴- ابن بزاز در صفوة الصفا که در اواسط قرن هشتم هجری تألیف شده (و همچون وی دیگران نیز) دوبیتی‌هایی را که به زبان آذری سروده شده است «پهلوی» نامیده که نمونه‌هایی از فهلویات آذری است. وی می‌گوید:

عورتی بود طالبه نام که باغبانی کردی، روزی آتش ذوقش زبانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ (منظور شیخ صفی اردبیلی جد پادشاهان صفوی از ۶۵۰ تا ۷۳۵ ه.ق) مرا یاد نمی‌آورد، زبان بگشاد و این پهلوی را انشاء کرد.^{۱۸}

بی‌گفتگوست که این ترانه‌ها را به اعتبار ریشه زبان که پهلوی بوده فهلویات نامیده‌اند.

۵- شمس‌الدین محمد بن قیس رازی^{۱۹} که در اوائل قرن هفتم هجری کتاب خود بنام المعجم فی معائیر اشعار العجم را تألیف کرده در ضمن بحث از ناراست بودن وزن عروضی پاره‌ای از ترانه‌های بنام «فهلویات» می‌نویسد که: «اهل همدان و زنگان فهلویات فراوان گفته‌اند».^{۲۱}

۶- سعید نفیسی، نویسنده نامور در کتاب «تاریخ نظم و نثر در ایران» نام دو نفر، اویانج زنجانی و جولاهه ابهری را برده که آنها را از شاعران قرن هشتم شناسانده و گفته است که به «زبان پهلوی زنجان» شعر گفته‌اند.^{۲۲}

۷- در کتاب ایران‌شهر تألیف مارکوارت ایران‌شناس آلمانی آمده است:

«زبان حقیقی پهلوی یا زبان اشکانیان زبان آذربایجان بوده است».^{۲۳}

۸- پروفیسور آرتور کریستنسن گفته است:

«زبان پهلوی در دوره اشکانیان و ساسانیان زبان رسمی ایران بوده که آذربایجان بخشی از سرزمین‌های شمالی آنرا بنام ماد صغیر تشکیل میداده. زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان بوده.» ۲۴

با توجه به منابع و مدارک مذکور توانیم گفت که زبان پهلوی در «آتورپاتکان» زبان عمومی بوده و در «آذربایجان» نیز قرن‌ها به حیات خود ادامه می‌داده است.

اینک به مدارکی در این مورد اشاره می‌شود:

۱- در تاریخ ادبیات جلال همائی چنین آمده است:

«دوره وفور و رواج زبان پهلوی، هم در تلفظ و هم در کتابت تا قرن سوم ادامه یافته است.» ۲۵

در دنباله «وفور و رواج» و گستردگی زبان پهلوی در نوشته‌ها و گفتگوها در تمام ایران و از آنجمله در آذربایجان، آنچه پیدا است این زبان همچنان زندگی می‌کرده و یکباره از میان نرفته و این امر بتدریج صورت پذیرفته است.

۲- احمد کسروی در کتاب آذری^{۲۶} نوشته است که برخی از کتاب‌های به زبان پهلوی مانند درخت آسوریک و یادگار زریوران در آذربایجان نوشته شده.

۳- دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب خود به نام تاریخ ادبیات نوشته است که:

«تداول خط و لهجه پهلوی در میان ایرانیان تا حدود قرن پنجم از میان نرفت.»

۴- در کتاب «دستور زبان فارسی میانه»^{۲۷} چنین آمده است:

«حدود رواج زبان پهلوی از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هفتم

میلادی بوده است. پس از آنهم گرچه این زبان از رسمیت افتاد ولی مدت چند قرن دیگر مورد استفاده بود... بسیاری از امرای نواحی شمال ایران تا قرن نهم میلادی سنگ قبر با نوشته فارسی میانه از خود بیادگار گذاشته‌اند. ۲۸۰

به این ترتیب زبان پهلوی با تغییراتی هم که در آن بوجود آمده در آذربایجان دوام داشته و اشکال دیگر آن به نامهای زبان ایرانی، فارسی، آذری و تاتی و گویش‌های محلی کاربردهای عام و خاص در موارد رسمی، فرهنگی، شعری و ادبی، محاوره و گفتگو، ترانه‌گوئی، و فولکلوری داشته است.

زبان فارسی یا پارسی زبانی است که سالها
فارسی در
آذربایجان پس از استیلای عرب پدید آمده و رشد و نمو
و تکامل یافته و بتدریج جای زبان پهلوی را
گرفته و رواج کلی پیدا کرده و با شکوفائی و زیبائی و
فرآورده‌های بیرون از شمار در برابر نفوذ زبان عربی از
نظر سیاسی و دینی و فرهنگی و پیدایش و اشاعه زبان
ترکی و حتی رواج یافتن آن بویژه از قرن دهم به بعد،
زندگی پربار خود را ادامه داده و اینک یکی از زبانهای
زنده دنیا بشمار می‌آید و حال آنکه همسالان وی در مصر
و روم شرق و بالکان و جاهای دیگر از میان رفته‌اند.
زبان فارسی در دوران سلطه تازیان بر اثر امتزاج و
ترکیب لغات عربی با زبان پهلوی و تأثیرات آوایی و شکلی
و ترکیبی پدید آمده و نیز بر اثر تحولات زمانی و مکانی
نیمزبانها و لهجه‌های گوناگون در قلمرو آن پیدا شده که
شاید بتوان گفت زبان فارسی از نظر داشتن نیمزبان‌ها و

گویش‌ها از غنی‌ترین زبان‌هاست و ازین حیث نیز بزبان همگانی نیاز مبرم دارد.

اینک به ضبط و بررسی منابع و مدارك زبان فارسی در آذربایجان می‌پردازیم:

۱- نخستین خبر تاریخی که از پیشینه زبان فارسی در آذربایجان پس از استیلای تازیان داریم مطلبی است که در تاریخ‌الامم والملوک تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری (درگذشته بسال ۲۳۵ هـ) داریم. در این کتاب که معروف به تاریخ طبری و ترجمه آن موسوم به تاریخ بلعمی^{۲۹} است چنین آمده که محمدبن البعث از رجال دوره عباسی حکومت مراغه را در زمان معتصم (۲۱۸ تا ۲۲۷ هـ) و پسرش متوکل (۲۳۲ تا ۲۴۷ هـ) داشت. وی در سال ۲۳۵ هجری سر به طغیان نهاد و مورد غضب خلیفه قرار گرفت و به زندان افتاد. وی مردی شجاع و ادیب بود. آثار شعری فارسی وی زبانزد مردم بوده و جناعتی از بزرگان مراغه اشعار فارسی وی را می‌خواندند و از ادب و شجاعت وی یاد می‌کردند که راوی به طبری مورخ نقل کرده است.^{۳۰}

به این ترتیب پیداست که حاکم عرب در آذربایجان فارسی زبان، فارسی یاد گرفته و شعر فارسی گفته و مردم مراغه آنها را میخواندند و یاد ادب و شجاعت وی می‌کردند.^{۳۱}

۲- در فتوح البلدان بلاذری^{۳۲} که بسال ۲۵۵ هـ تألیف شده سخن از زبان مردم آذربایجان به میان آمده و چنین گفته شده است:

«فتتبع الاشعث بن قيس حاناً حاناً والعان العائر في كلام اهل
اذربيجان ففتحها».

و مستنبط ازین سخن آنست که زبان مردم آذربایجان
پهلوی یا فارسی نوین بوده است.

۳- در کتاب «صورة الارض»^{۳۳} در گفتگو از ارمنیه و
اران و آذربایجان گفته شده که زبان عمومی مردم آذربایجان
و بیشترین مردم ارمنستان فارسی است و زبان عربی نیز
در میان آنان بکار است، و کمتر کسی از آنان هست که به
فارسی سخن گوید و عربی نداند.^{۳۴}

۴- استخری در کتاب «مسالك و ممالك»^{۳۵} چنین آورده
است:

«زبان آذربایجان و ارمنستان و ازان فارسی و عربی است.»^{۳۶}

۵- در «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»^{۳۷} تقسیم
کشور ایران به هشت اقلیم بیان گردیده و آذربایجان یکی
از آن اقالیم شمرده شده و در بحث از زبان فارسی مزبور
چنین آمده:

«زبان اقالیم هشتگانه ایران، ایرانی است. جز اینکه برخی از آنها
دری و بعضی لهجه‌های پیچیده است و همه آنها فارسی خوانده میشود.»^{۳۸}
۶- واقدین عمرو تمیمی که به نوشته ابن ندیم در
الفهرست اخبار بابک را گردآوری می‌کرده، در ملاقات با
جاویدان پسر شهرک، استاد بابک چنین نوشته:

«نخستین بار که با وی برخورد کردم او را جوانی فرزانه و هوشیار
یافتم و دیدم با آنکه زبانش میگیرد زبان فارسی را خوب حرف میزند.»^{۳۹}
۷- در کتاب مسالك و ممالك تألیف ابوالقاسم عبیدالله
ابن عبدالله معروف به ابن خردادبه، متوفی حدود ۳۰۰ هـ.
آمده است:

«مردم جبال و آذربایجان وری و همدان و ماهین و طبرستان و
دماوند و ماسبدان و مهرجانقذف و حلوان و قومس ایرانی و فارسی زبان
هستند. ۲۰»

پس از ذکر منابع مربوط به زبان فارسی
پارسی دری، (دری یا نوین) در آذربایجان این توضیح
پارسی نوین بسیار ضروری است:

پاره‌ای از پژوهشگران در زبان ایران، میان «پارسی
دری» و «پارسی نوین» فرق می‌گذارند و تفاوت بین آن‌دو
را ناشی از محل و منشاء و کیفیت پیدایش آن‌ها می‌دانند.
اینها عقیده دارند که زبان دری از اواخر دوران ساسانیان،
زبان رسمی دربار و تیسفون پایتخت ایران بوده و در
نتیجه عقب‌نشینی درباریان در زمان یزدگرد ساسانی^{۴۱} به
خاور ایران (خراسان و مرو و بلخ و غیره) در آنجا شیوع
یافته و از آنجا بتدریج در زمان تازیان به سایر نقاط ایران
انتشار پیدا کرده است. این زبان در اساس شعبه‌ای از
پهلوی و زبان خاصان و بزرگان و درباریان بود که پس از
آغاز انتشار در خراسان و ماوراءالنهر به سایر نقاط
ایران راه یافته است. به این جهت شاعران و نویسندگان
خاور ایران از آن به «لفظ پیشین»^{۴۲} در برابر «لفظ نوین»
یا «لفظ دری»^{۴۳} نام برده‌اند. کنون را نیز زبان دری زبان
مردم خراسان و افغانستان و تاجیکستان و سایر مراکز
فارسی زبان ماوراءالنهر شناخته شده است.^{۴۴}

اما منشاء زبان «پارسی نوین» را بخش‌های باختر و
شمال ایران می‌دانند و معتقدند که:

«مردم باختر و شمال باختری و جنوب باختری و مرکز ایران که تا دیری جز به پهلوی و گویشهای خود سخن نمی‌گفتند و نمی‌نوشتند، پس از انتشار نوشته‌های دری از خراسان به شهرستانهای دیگر ایران، در زبان آنها نیز دگرگونی پدید شد و کم‌کم به زبان دری آشنائی یافتند.»^{۲۵}

بدلیل همین تفاوت پارسی دری (خاور ایران) و پارسی نوین (باختر ایران) است که تعدادی از واژه‌های هر یک از دو زبان برای متکلمان زبان دیگر ناآشنا بوده و برای رفع دشواری، به ترتیب «واژه‌نامه‌ها» پرداخته‌اند. چنانکه هنوز هم صدها واژه فارسی در زبان آذربایجان وجود دارد که در فرهنگهای دری وارد نشده و دری‌زبانان از آنها ناآگاهند.^{۲۶}

این امر هم در نوشته‌های سده‌های پنجم و ششم انمکاس یافته و هم از نظر نویسندگان معاصر مخفی نمانده است:

اسدی طوسی در مقدمه «لغت فرس» می‌نویسد:

«غرض ما اندرین لغات پارسی است که دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم میدانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند. پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار^{۲۷} النجمی الشاعر ادام‌الله عزه از من که ابومنصور علی‌بن احمد الاسدی الطوسی هستم لغت‌نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری...^{۲۸}

پیدا است که نظر اسدی، که در زمان تألیف واژه‌نامه خود در اران و آذربایجان می‌زیسته جمع‌آوری لغات پارسی دری بوده که شاعری دیلمی از وی خواسته بوده (و طبعا لغات پارسی نوین را خود می‌دانسته) و قطران هم به جمع‌آوری لغات پارسی دری دست زده بوده است. مؤید این

نکته که نظر اسدی جمع‌آوری واژه‌های دری بوده اینست که در پشت نسخه‌ای از لغت فرس عنوان واژه‌نامه «مشکلات پارسی دری» ذکر شده است.^{۴۹}

به این ترتیب پاره‌ای از نکات ادبی از اختلاف تلفظ و قرائت کلمه‌های فارسی، تنوع مترادفات^{۵۰}، کثرت معانی واژه‌ها، پاره‌ای از مبهمات و برخی از منقولات مربوط به زبان فارسی، اختلافات در گروه‌های زبانی و گویش‌های وابسته، اختلاف‌املائات لغات همصدا (homonyme)، و غیره راه به روشنائی باز می‌کنند. مثلاً در آنجا که ناصرخسرو در سفرنامه خود می‌گوید:

«قطران زبان فارسی را نیکو نمی‌دانست، و دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید، با او بگفتم....»

روشن است که فارسی می‌دانست و فقط پاره‌ای از لغات دری خراسان را که دو دیوان مذکور پر از آنها بوده نیکو نمی‌دانسته و این امر برای هر کسی امکان‌پذیر است و بی‌تردید ناصرخسرو هم لغات و اصطلاحات فارسی نوین معمول در آذربایجان را نمی‌دانسته.

بهتر است موضوع را با ذکر دو قطعه دوبیتی از اشعار منجیک و دقیقی روشن کنیم.

از منجیک:

استه و غامی شدم ز درد جدائی هامی و وامی شدم ز خستن مرتب
ایکه رخ من جو غمروات شد از غم موی سر من سپید گشت چو مهرپ
مشکلات لغوی عبارتند از استه (عاجز و وامانده)،
غامی (ناتوان و ضعیف)، هامی (سرگشته)، وامی

(درمانده)، مترب (تب)، غمروات (به)، که میوه زرد رنگ است)، مهرب (حتمأ عربی بمعنی گریزگاه و پناهگاه نیست چون با مطلب تناسب ندارد و عباس اقبال در زیر این واژه نوشته است که این لغت را در فرهنگها نیافتم و ندانستم ضبط و معنی آن چیست).

از دقیقی که به ساده گوئی معروف است:

ای همچو بك پلید و چو دیده‌ها بروی مانند آن کسی که مراو را کنی خبك
تا کی همی در آتری و گردم همی دوی حقا که کمتری و فزاگن‌تری ز بك
که بك بمعنی وزغ، خبك فشردن گلو و خفه کردن و
فزاگن بمعنی پلید است.

همین لغت فرس که در حدود دو هزار و پانصد واژه دارد بخشی از آنها، لغات مهجور هستند که جز در خاور ایران، آنهم در اشعار شاعران قرن چهارم و پنجم نیامده ولی نتوانسته‌اند به عمر خود در زبان ادبی ایران ادامه دهند. در این فرهنگ واژه‌های دری که اکثر آن لهجه‌ای از پهلوی ساسانی است لغات چندی هم از زبانهای سغد، سمرقند، بخارا، بلخ و مرو ذکر شده و قهراً واژه‌های خراسانی آن از همه فراوانتر است و در مقدمه نسخه‌ای از لغت‌نامه مزبور چنین آمده: «کتاب لغت فرس لسان اهل البلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم».

ضمناً باید توجه کرد که شاعران خراسان و ماوراءالنهر مانند آغاجی (امیر بخارائی)، ابوالعباس ربنجی (سغدی)، اسدی طوسی، بوشکور بلخی، بهرامی سرخسی، دقیقی مروی یا طوسی، رودکی بخارائی، شاکر بخارائی،

شهید بلخی، عسجدی مروزی، عنصری بلخی، فردوسی طوسی، فرخی سیستانی، کسائی مروزی، لیبی، منجیک و غیره واژه‌هایی را که در زبان محلی آنان بود در شعر بکار برده‌اند و چون این لغات متعلق به زبان عام و همگانی نبود بتدریج متروک شد و اینک شمار بیشترین آنها جز در اشعار عهد نخستین فارسی دری و شعرای ماوراءالنهر و خراسان و پاره‌ای از فرهنگ‌ها بجای نمانده است.^{۵۱}

بنابر این پرسیدن لغاتی ازین قبیل که ویژه ماوراءالنهر و خراسان بوده و در زبان دری بکار می‌رفته دلیل بر فارسی ندانستن قطران نخواهد بود.

در اینجا ضرورت دارد به این نکته توجه شود که هم به نوشته اسدی طوسی و هم حسب اظهار نظر مصحح «لغت فرس» در ماوراءالنهر و خراسان زبان دری و در شمال غرب ایران لهجه‌های پهلوی بکار بوده‌است. چه همچنانکه گفتیم در یکی از نسخه‌های واژه‌نامه اسدی نام کتاب «لغت فرس لسان اهل بلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم» ذکر شده و عباس اقبال تصریح کرده که:

«غرض اسدی از لغات پارسی لغات زبان دری یعنی زبان فارسی ماوراءالنهر و خراسان است.... و در جنب آن زبانهای دیگر ایران مخصوصاً ایران شمالی و غربی یعنی لهجه‌های پهلوی... اهمیت و شهرتی نیافته بوده است.»^{۵۲} و بخشی «ازین کلمات؛ لغات یکی از لهجه‌های فارسی ماوراءالنهر و خوارزم و سغد است.»^{۵۳}

همچنین نکته دیگر آنکه چون لغات مذکور واژه‌های

متداول در بلاد ماوراءالنهر و خراسان مانند سغد و بلخ و مرو و سمرقند و بخارا و خراسان بوده و از زبانهای محلی ریشه و مایه می‌گرفته نه زبان پهلوی، شماری از آنها، ویژگی‌ها و صفات فصاحت و بلاغت همچون زیبایی و شیوایی و خوش‌آهنگی و نرمی و دلاویزی و لطافت و ظرافت را ندارند.^{۵۴}

در پایان مطلب نظر دو تن محقق ایرانی را درباره تفاوت زبان شرق (خراسان و ماوراءالنهر) و غرب (آذربایجان) می‌آوریم:

سید حسن تقی‌زاده در گفتاری به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۳ چنین نوشته است:^{۵۵}

«از آثار کتبی مشرق ایران (خراسان و ماوراءالنهر)... بالنسبه مایه فراوانی نظماً و نثراً بوجود آمده، لکن از آثار نواحی شمالی و غربی ایران جز بسیار اندکی وجود ندارد. زبان دری که بعدها تنها زبان رسمی و مستعمل کتابت کل ایران شد رونق گرفت و زبان فارسی دوره اسلامی شد و اگر گویندگانی در تبریز و گنجه و شروان یا همدان و قزوین بودند که زبان مادری و زبان محاوره آنان اقسامی دیگر از فارسی بوده که در واقع زبان محلی بود آنها نیز همان زبان دری را که حکم زبان فصیح رسمی پیدا کرده بود بکار میبردند و زبان‌های محلی آنها بواسطه عدم استعمال در نوشتن یا بتدریج از میان رفته یا آثاری از آنها در گوشه و کنار باقی مانده.»

محمد نخجوانی، دقیق‌تر و روشن‌تر، دو گونه بودن زبان فارسی خاور و باختر را چنین بیان داشته است:^{۵۶}

«ناصرخسرو در سال ۴۲۸ قطران را در تبریز دیده و اشعارش را شنیده اما اینکه مینویسد زبان فارسی نیکو نمی‌دانست چنین بنظر می‌آید که آن زمان زبان فارسی و زبان دری را دو زبان جداگانه شمرده‌اند، و از شعر قطران هم متمایز و جداگانه بودن این دو زبان فهمیده میشود

که گوید:

بلبل بسان مطرب ییدل فراز گل سه پارسی نوازد و گاهی زند دری
این فارسی که ما آنرا برای تمایز از «فارسی دری»،
فارسی نوین نامیدیم، زبان بسیار شیرین و شیوا و لطیف
و زیباست که در آن اصالت ایرانی و حال و هوای زبان
پهلوی موج می‌زند و بسیاری از واژه‌های آن در زبان دری
نیست، و جا دارد که در داوری از زبان پیشین آذربایجان
و اران آنرا فارسی ساده و روان بنامیم که همچنان در آثار
نظم و نثر این دو منطقه از ایران نمایان است.

زبان فارسی تردیدی نیست که بحث از زبان‌های دری و
نوین تنها از نظر تاریخ تحول زبانی است
و گرنه امروزه در ایران يك زبان بیشتر نیست و آن زبان
فارسی است و فقط ممکن است پاره‌ای از واژه‌ها و ترکیبات
لفظی و احیاناً شیوه شعری و نگارش زبانهای تاجیکستان
و افغانستان و مناطق دیگر فارسی‌زبان در ازبکستان و
ترکمنستان و قفقازیه و بین‌النهرین و عربستان و سواحل
عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و مسقط و هند و
سند و غیره تفاوت‌هایی با زبان فارسی معمول در ایران
داشته باشند و این مقدار تفاوت تأثیر و تغییری در
اصالت و وحدت زبان فارسی گرچه با نام‌هائی همچون
دری و نوین و افغانی و تاجیکی و غیره نامیده شوند ندارد.
بهر صورت، آنچه از بررسی‌های تاریخی و زبانی به
دست می‌آید اینست که آذربایجان در غرب ایران، مرکز
اصلی و نخستین زبان پهلوی و فارسی نوین و تحولات

آن دو بوده و اثرات آن در نیمزبان آذری و گویش‌های محلی و حتی زبان محاوره ترکی کنونی باقی مانده است. همچنانکه اثرات فارسی دری که منشأ آن خراسان در شرق ایران بوده در نیمزبان‌های ایران و زبان اردو نمودار است.

قابل توجه بیشتر اینست که تأثیرات زبانی در زبانهای بومی یا زبان عارضی نه تنها از راه فارسی نوین بلکه بطور مستقیم از راه فارسی میانه صورت پذیرفته است و در این زبانها و گویش‌ها نه فقط آثاری از زبان پهلوی حتی از زبان اوستائی و مادی هم دیده می‌شود.

همچنین مردم آذربایجان با زبانهای پیرامون از تالشی و گیلکی و طبری آشنائی داشته‌اند و یکی از نمونه‌های آن ترجمه مرزباننامه نگارش اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین که در آخر قرن چهارم هجری به زبان طبری نوشته شده به زبان فارسی در اوائل قرن هفتم هجری است. چگونگی آنکه سعدالدین وراوینی^{۵۷} از نزدیکان خواجه ربیب‌الدین ابوالقاسم هارون بن علی وزیر اتابک ازبک بن محمد ایلدگز (۶۰۷ تا ۶۲۲ هـ.) از اتابکان آذربایجان مرزباننامه را از زبان طبری به زبان فارسی ترجمه کرده است که از لحاظ فصاحت و روانی و مزایای ادبی مورد توجه محافل فرهنگی است.

زبان یا نیمزبان آذری از نام آذربایجان مایه گرفته
آذری است. برای بررسی آن به منابع قدیمی که ازین
موضوع سخن رانده اشاره می‌نمائیم:

نخست باید دانست که در منابع تازی و پارسی سده—

های سوم تا ششم و هفتم هجری تلفظ‌های مختلف ازین واژه ذکر شده مانند اذری^{۵۸}، اذری^{۵۹}، اذربی^{۶۰}، و اذری^{۶۱} و نه تنها در مورد زبان بلکه قوم و کالا و هر چیز منسوب به آذربایجان نیز بکار رفته است:

۱- پیش از آنکه آذربایجان بدست تازیان افتد واژه اذری در عربستان شناخته بود. چنانکه ابوالعباس محمد بن یزید معروف به مبرد از علمای لغت، معاصر طاهریان (متوفی ۲۸۴ هـ) در کتاب خود به نام الکامل چنین نوشته است که:

ابوبکر خلیفه اول از خلفای راشدین در مرض موت ضمن صحبت با عبدالرحمن بن عوف از «پشم اذری» سخن به میان آورد و گفت: «لتألمن النوم علی الصوف الاذربی»^{۶۲}

بدین ترتیب بنظر می‌رسد که حداقل از چهارده قرن پیش نام آذربایجان و واژه اذری شناخته بوده است. این حدیث در کتاب «المعرب من الکلام الاعجمی» تألیف ابومنصور جوالیقی هم در بحث از نسبت به آذربایجان که اذری یا اذربی صحیح است نقل شده.

۲- احمد بن ابی یعقوب اصفهانی^{۶۳} معروف به ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴ هـ) از تاریخ‌نویسان مشهور ایران در کتاب خود به نام «البلدان» که در ۲۷۸ هجری تألیف کرده گفته است:

«مردم شهرهای آذربایجان آمیخته از ایرانیان اذری و جاودانی^{۶۴}... است که جاودانی‌ها دارندگان شهر بند هستند که بابک در آنجاست»^{۶۵}

۳- یاقوت حموی مورخ و جغرافی‌دان معروف (۵۷۵ تا ۶۲۶ هـ) از قول سمعانی نقل می‌کند که ابوزکریا خطیب

تبریزی (۴۲۱ تا ۵۰۲ هـ.) در زمان تلمذ نزد ابوالعلاء معری (۳۶۳ تا ۴۴۹ هـ.) در مسجد وی به معره^{۶۶} یکی از همسایگانش برای نماز وارد می‌شود و خطیب از دیدن وی خوشحال می‌گردد و با اجازه استاد خود به زبان آذری سخن می‌گوید و چون پس از فراغت نزد ابوالعلاء بر می‌گردد استاد از وی می‌پرسد که بچه زبان صحبت می‌کردید جواب می‌دهد که به زبان مردم آذربایجان.^{۶۷}

همین مؤلف در معجم البلدان که در ۶۲۱ هجری نوشته است درباره آذربایجان ضمن بررسی اوضاع و احوال آن می‌نویسد:

«اقلیم وسیعی است که تبریز از شهرهای مشهور آنست... مردم آذربانی دارند که آذری نامیده میشود...»^{۶۸}

۴- ابوالحسن مسعودی (در گذشته بسال ۳۴۶ هـ.) در کتاب معروف خود به نام «التنبیه والاشراف» که در نیمه اول قرن چهارم هجری تألیف کرده ضمن بررسی ملل پیشین جهان درباره ملت ایران می‌نویسد که مردم تمام شهرهای ایران از جبال و ماهات و آذربایجان و ارمنستان و اران و بیلقان تا دربند که باب‌الابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و ابرشهر (که نیشابور است) و هرات و مرو و جز اینها از شهرهای خراسان و سجستان و کرمان و فارس و اهواز و آنچه بدینها پیوند از سرزمین‌های عجمان در این وقت ملت واحد بودند و همه این ولایات کشور واحدی بود و پادشاه آنها یکی و زبان آنها هم یکی بود جز اینکه در چیزی

اندك از لغاتشان با هم تفاوت داشتند.... مانند پهلوی و دری و آذری و جز اینها از زبان ایرانی.^{۶۹}

لغات زبان
آذربایجان

در پاره‌ای از منابع فارسی بویژه لغت‌نامه‌ها شماری از واژه‌های معمول در آذربایجان به نام «زبان آذربایجان» ذکر شده که ما آنچه را که در آن‌ها این عنوان تصریح گردیده نقل می‌نمائیم. پیداست که بقیه هم که در ردیف این واژه‌ها نقل شده جز آذربایجانی چیز دیگر نیست:

۱- اسدی طوسی (در گذشته به سال ۴۶۵ هـ) در لغت فرس که در آذربایجان بمنظور رفع مشکلات «زبان دری» تألیف کرده شماری از لغات مذکور را بشرح زیر آورده است:^{۷۰}

شب‌تاب گرمی است خرد سبزگون باشد ولیکن بشب تاریک چون اخگر آتش نماید و به آذرآبادگان چراغینه گویند.

ملاص هرزه‌گو را گویند بزبان آذربایجان.

کوف کوچ بود و آن جنسی هست از مرغان کوچک در آذربایجان باشد کنکی (ظ=کنگر) خوانند.^{۷۱}

پالیک پای‌افزار بود. بآذربایجان چارق خوانند.

پالیک پای‌افزار بود از چرم گاو و رشته‌ها در او بسته و بموضع (۴) و در آذربایجان آنرا شم خوانند.

گام^{۷۲} بزبان آذربایجان تك را خوانند و بتازی اللهاة بود. س^{۷۳} این نیزه باشد به زبان آذربایجان.

۲- در صحاح‌الفرس تألیف شمس‌الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی از نویسندگان قرن هشتم هجری که پس از لغت فرس کهن‌ترین واژه‌نامه زبان دری است، در این کتاب شماری لغت زیر نام «لغت بزبان آذر-

بایجان» قید شده است که عبارتند از:

کپی‌تا ناطق ۷۴ باشد و به زبان آذربایجانی بیلقان ۷۵ گویند.
پچپچ: دو معنی دارد اول لفظی است که بز را به آن نوازند، دوم سخن پنهان گفتن باشد، گویند مردم پچپچ میکنند به فتح با و در ولایت آذربایجان سخن پنهان را پچپچ گویند.
پور، بود و بد: آنکه آتش از سنگ و آهن در او زنند.
شم، بضم شین: پای‌افزار مسافران بود و در روستای آذربایجان نیز دارند و آنرا جارخ گویند. ۷۶
فانه: چوبکی باشد که درودگران در میان چوبهای بزرگ نهند و در ولایت آذربایجان سکنه گویند.
کخ: به کسر کاف صوتی باشد که طفلان را بدان ترسانند. و در ولایت آذربایجان چون خواهند که اطفال را از خوردن طعمی که ایشان را مضر است منع کنند گویند کخ است.
نغیز دو معنی دارد: اول موضعی را گویند که حبوب در آن کشته باشند و به زبان آذربایجان کردو خوانند، دوم کمین باشد.
گندو، کندور، و کنور، به فتح کاف: ظرفی باشد بزرگ مانند خم که غله را در آن ریزند و به بعضی از زبانها کندوله گویند و به ولایت آذربایجان کندو خوانند.

جغد کوف بود یعنی بوم و به زبان آذربایجان کنگر خوانند.

۳- تحفة الاحباب و اژه‌نامه‌ایست که در نیمه اول قرن دهم هجری تألیف شده و واژه‌ای چند آذربایجانی در آن ضبط شده است:

شب‌تاب را به آذربایجان چراغله گویند و در بعضی جاها چراغک خوانندش.

باهو چوبدستی بزرگ بود که شبانان یا مسافران که پیاده روند در دست گیرند در راهها و شترپانان نیز دارند و به آذربایجان دوال‌پشت خوانند و گروهی مهنه خوانندش.

زرفین و زوفین مردو آن آهنی باشد که بر درها زنند و حالا آنرا زلفین گویند و به آذربایجان آنرا رزه خوانند.

زوال: انگشت زگال است و زگال زبان دری است... و به آذربایجان

زوال و حالا به انگشت مشهور است.

پشك ۷۷ شبنم باشد و به آذربایجان گروهی زیوال خوانند.

سارنج و سانش ۷۸ مرغکی است کوچک و سیاه و به آذربایجان سودان گویند او را.

کلیکی: کلنگ باشد و به آذربایجان سور خوانند و به تازی احوال خوانند.

شم و شم: هردو پای‌افزاری است که آنرا به آذربایجان بسیار دارند و آن یکتای چرم بود که رشته دراز بدو برکشند، بیشتر مسافران و دهقانان دارند.

گام به دو معنی است: یکی خطوه است که پای‌بنهند و پای برگیرند و دیگر به معنی مراد است و به زبان آذربایجان نگ را گویند و نک اندر دهان ببالا بر باشد چنانکه زبان پیوسته بدو میرسد.

سماروغ ۷۹ به تازی کما باشد و در آذربایجان او را کلاه دیوان گویند و آن نباتی بود که از جای نمناک روید و مثل آلوی بزرگ بود و آنرا خورند.

ملك دانه‌ایست از نخود کمتر، بپزند و بخورند و بتازی او را جلبان گویند و به آذربایجان کلول سفیدفام و سیاه‌فام و سرخ‌فام نیز گویندش.

خرببواز: مرغ شب‌پره بود که بروز نتواند پریدن و آنرا شببازه گویند و به آذربایجان مشکین‌پر گویند.

۴- در مجمع‌الفرس سارنج و سماروغ بهمان لفظ و معنی تحفة الاحباب آمده و علاوه بر آن دو درباره‌ی واژه شفت چنین گفته شده:

شفت، به کسر شین و سکون فا بمعنی کج و ناهموار باشد و در آذربایجان به فتح شین استعمال کنند و به ضم شین بمعنی بغیل آمده...

۵- برهان قاطع تألیف محمد حسین این خلف تبریزی بسال ۱۰۶۲ هـ. که کاملترین واژه‌نامه فارسی به فارسی و بیست هزار لغت دارد شمار زیادی از ریشه‌های پهلوی را ضبط و دو واژه زیر را به عنوان آذربایجان نقل کرده

است:

تبرزد، بر وزن زبرجد نبات و قند سفید را گویند... و نوعی از انگور هم هست در آذربایجان و چون دانه آن بسیار سخت است بدان سبب تبرزد گویند.

در زبان پهلوی درباره این واژه چنین آمده: تپرزت^{۸۰}: تبرزد، نبات (فرهنگ فره‌وشی)، بدون قید دانه سختی که با تبر بشکنند!

اما تبرزد انگور بسیار شیرین و بلکه شیرین‌ترین انگورهاست که نوعاً به شکل و رنگ غوره باقی میماند و از شیرینی گلو را میسوزاند و دانه سخت، که دانه همه انگورها سخت است صفت مشخصه آن نیست و معنی آن «بسیار شیرین» است که در انگور یا زردآلوی بسیار شیرین بکار میرود: (انگور تبرزه، زردآلوی تبرزه).

مردمك، بضم ثالث، بر وزن مرجمك، تصغیر مردم است که شخص واحد باشد از آدمی و سیاهی چشم را نیز گویند و در آذربایجان تیتَه خوانند. ۸۱

این نسخه که آنرا دکتر صادق کیا
از کتابخانه ملی ملک (در تهران)
بدست آورده بسال ۷۲۲ رونیسی
گهنة‌ترین دستنویس
لغت فرس
(استنساخ) شده نسخه کامل لغت فرس تألیف اسدی‌طوسی
نیست بلکه برگهائی چند از آنست، با اینحال واژه‌هائی
بزبان آذربایجان دارد که ما آنرا از رساله سودمند
«آذریگان، آگاهی‌هائی درباره گویش آذری» که مجموعه‌ای
از واژه‌های زبان آذربایجان فراهم آورده پژوهنده دانشمند
دکتر صادق کیاست در اینجا می‌آوریم:

آروغ: باد گوارش بود... و به آذرباذکان رجه خوانند.
برز: بلندی باشد و به آذرباذکان هر مردی و هر چیزی بلند را
برز گویند به نصب و به لفظ دری و خوراسانی برز باید گفت برفع...
پژ: عقبه باشد و عقبه تازیست و بزبان آذرباذکانی کریوه (گریوه)
گویند.

پوك: پوده باشد كه به آتشزنه بر او آتش زنند و به آذرباذكان
آن را پور خوانند.

تكس: آن دانه اندرونی باشد از دانه انگور... غژم يك دانه انگور
باشد كه به آذرباذكان كله (گله) خوانند.

رس: بسیار خوازه باشد و به آذرباذكان رژد گویند و كلوبنده
(كلوبنده) و شكم خوازه نیز.

غنچار: گلگونه باشد كه زنان در روی مالند و به آذرباذكان آنرا
سهراب خوانند.

مورخان یونان و پژوهشگران قدیم و
جدید نام مشترك زبان‌های ماد و پارس را
كه نام آنان (و بعدها پارتیان) با تاریخ
باستانی ایران بهم آمیخته است (زبان آریائی یا آریان)
نامیده‌اند و در این میان دانشمندان مغرب‌زمین زبان ماد
را «آریائی پیشین»^{۸۱} نام داده‌اند.

درباره تبار تیره‌های ایرانی از ماد و پارس و پارت و
سایر تیره‌های آریائی در شرق و غرب و جنوب ایران به
یگانگی و یکسانی معتقدند و ریشه نژادی و تاریخ و
عادات و آداب و سنن آنها را یکی دانسته‌اند، چنانکه
هرودوت^{۸۲} پدر مورخان جهان بارها در تاریخ خود واژه
(مادی) را بجای (پارسی) بکار برده است و یونانیان
جنگ‌های پادشاهان هخامنشی را كه از تیره پارس بودند
(جنگ‌های مدیك) نامیده‌اند و استاد نولدكه^{۸۳} خاورشناس
آلمانی تا آنجا به همسان بودن این دو تیره از مردم ایران
اعتقاد داشته كه گفته است با برچیده شدن امپراطوری
ماد بدست كوروش، پادشاهی در ایران از يك تیره قوم

آریائی به تیره دیگر از آن قوم رسید و مادی‌ها به يك زبان ایرانی که به زبان پارس‌ها بسیار نزدیک بوده سخن میرانده‌اند و نیز ملل باستانی جهان از یونانی و رومی و عبری و جز اینها سلسله هخامنشی را دنباله سلسله ماد دانسته‌اند.

همچنین استرابون^{۸۵} جغرافی‌دان و نویسنده یونانی تبار و زبان این دو قوم آریائی یعنی ماد و پارس را بهم نزدیک دانسته و گفته است که زبان همدیگر را بدون مترجم می‌فهمیدند و نیز در تاریخ ملل شرق و یونان^{۸۶} آمده است که اقوام ماد و پارس دو ملت از يك نژاد بوده و هر دو به زبان آریین تکلم می‌کرده‌اند، و این سخن از سوی همه پژوهندگان تاریخ و زبان باستانی ایران تأیید گردیده است. باین ترتیب از زمانهای دیرین همزمان با زبان پارسی باستان زبان مادی زبان مردم ماد بود. در زمان هخامنشیان همزیستی زبانهای پارسی باستان و مادی آذربایجان امکان داد که هر دو زبان در همدیگر تأثیر نمایند و این اثرات در مبادله واژه‌ها بویژه واژه‌های سازمانی، اداری، سپاهگیری و جز اینها نمایان است.

پس از پارسی باستان که دوران زبان پارسی میانه^{۸۷} یا زبان پهلوی است زبان مادی با این زبان همزیستی دارد و در این دوران هرچه بیشتر آمیختگی دو زبان پدید می‌آید تا جائیکه اکثر پژوهندگان زبان آذربایجان را زبان پهلوی دانسته‌اند. در هر صورت هنوز آثار زبان مادی در این دوران نیز بر جای مانده است.

زبان مادی آمیخته با پارسی باستان و زبان پهلوی ریشه نخستین زبان آذربایجان و از گروه زبانهای ایرانی شمال ایران است. از آن پس هم که ماد آتروپاتن (آتور-پاتکان) پدید آمد این زبان بکار بود.

زبان پهلوی با همین ویژگی در آذربایجان بحیات خود ادامه داد و با تغییرات و تحولات و کاهش و افزایش و سائیدگی و سادگی و روانی که در آن پدید آمد و لغات تازی که در آن وارد شد آنرا در برابر زبان تازی زبان پارسی شناختند، همان نامی که از پیشین زمان نام این زبان بود.

به این ترتیب، زبانهای پارسی باستانی (هخامنشیان) میانه یا پهلوی (اشکانیان و ساسانیان) فارسی^{۸۸} دری یا نوین (پس از تازیان) در نام گذاری ادواری تاریخ زبان ایران^{۸۹} نامهای مشخص می باشند.

اما درباره اصطلاح آذری که با نام آذربایجان توأمان است آنچه از تاریخ برمی آید اینست که نخستین بار از نظر تباری و قومی در قرن سوم هجری^{۹۰} و از نظر زبانی در قرن چهارم هجری^{۹۱} بمیان آمده است.

بعدها نام زبان آذری در موقع ذکر آذربایجان و مردم و زبان آن جای خود را در تاریخ حفظ کرده، چنانکه در قرن ششم هجری یاقوت حموی (از ۵۷۵ تا ۶۲۵ هـ.) یکبار در معجم الادباء از زبان خطیب تبریزی که با همسایه خود به زبان آذری تکلم می کرده و یکبار در معجم البلدان که آن را بسال ۶۲۱ هـ. تألیف کرده و در شرح آذربایجان می-

نویسد اقلیم وسیعی است و مشهورترین و بزرگترین شهر آن تبریز است که زبان مردم آن آذری است، ازین زبان نام برده است.

درباره زبان پهلوی نیز، همچنانکه گفتیم، پس از تازیان به حیات خود ادامه داده که گواهی‌های مورخان و جغرافی‌نگاران و فرهنگ‌نویسان آنرا مسلم می‌دارد.

همچنانکه گفتیم زبان دری از خاور
زبان دری در ایران و فارسی نوین از باختر ایران
آذربایجان و اران پس از استیلای تازیان سرچشمه گرفت.
هر دو زبان ایرانی و فارسی است و تنها میان آن دو تفاوتی در پاره‌ای از واژه‌ها وجود دارد.

فارسی نوین بدون گسستگی در دنباله زبان پهلوی در آذربایجان جریان داشته که رونق ادبیات در سده پنجم هجری و گواهی‌های تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نگاران که به شمه‌ای از آنها اشاره کردیم و پیدایش نیم‌زبان آذری در این سامان دلیل بارز پیشینه ممتد زبان فارسی در آذر-بایجان است.

اما شکوفائی زبان ادبی فارسی در آذربایجان با نام قطران توأمان است. در سده پنجم هجری زبان فارسی به آن درجه از منزلت و کمال رسیده و رواج داشت که همچون قطران (متوفی ۴۶۵ هـ.) شاعر سخندان و توانائی در این سامان پدید آمد که شهرت وی در اکثر شهرهای ایران پیچیده بود^{۹۲} و اینک می‌بینیم که دیوان وی حاوی اشعار نغز و روان و ابیاتی همچون در غلطان در مدایح و نصایح

و سوانح و از جمله زلزله وحشتناك سال ۴۳۴ تبریز است که به گواهی سخندانان در رونق و اعتلا کم نظیر است.^{۹۲} هم در این دوران، علاوه بر آذربایجان، زبان فارسی در اران نیز رواج داشت و در اوایل قرن پنجم هجری اسدی طوسی، که به این خطه آمده بود گرشاسب نامه را که یکی از حماسه های پهلوانی و داستان های قهرمانی، گرشاسب نیای بزرگ رستم، بود به تشویق ابودلف حکمران اران و نجوان سروده است. وی بر اثر انقلابات خراسان در نتیجه حملات ترکان به آذربایجان و اران آمده و کالای سخن را به خریداران که در آن سامان فراوان بودند عرضه داشته است.

اسدی لغت فرس را هم در اینجا تألیف کرده و در مقدمه آن از «شاعران فاضل» این سامان و لغت نامه قطران یاد نموده است.^{۹۳}

نمونه های اشعار فارسی سده پنجم هجری آذربایجان بویژه قصاید غرای قطران نشان می دهد که این زبان و بیان پخته و پرتوان، این انسجام و سلاست، این فصاحت و بلاغت، این جاذبه لفظی و معنوی، این ظرافت و لطافت و به يك جمله این جادوی بیان و سحر عیان و نیروی بی پایان زبان فارسی بازده قرن ها رشد و نمو و تکامل آنست. و اگر آثار زیاد از آن برجای نمانده بیگمان نتیجه حوادث و سوانح و ضایعات پی در پی و جنگ و آشوب و ویرانی از سوی بیگانگان در این سامان بوده است.

و بدون تردید این سبك و بیان با پیشینه طولانی در

این سامان بوده که پس از اسدی و قطران استادان بزرگی همچون خاقانی و نظامی و ابوالعلاء گنجوی و فلکی شروانی و مجیر بیلقانی و دیگران سخن فارسی را در آذربایجان و اران به اوج شیوایی و عظمت رسانده‌اند.

تأثیر زبانهای باستانی در آذربایجان

آنچه در پیشینه زبان فارسی در آذربایجان انعکاس یافت نشان می‌دهد که از بدو تاریخ به این سو زبانهای محلی پیش از ماد، زبان ماد، اوستائی، پارسی باستان، زبان پهلوی پیش از تازیان و از آن پس زبان فارسی و زبانهای ماوراءالنهر از سفدی و ختنی و بلخی و غیره و زبان عربی و ترکی هر یک در بستر زمان و گذرگاه تاریخ ایران اثراتی در زبان، نیمزبان و گویش‌های محلی آذر-بایجان بجای گذاشته‌اند.

بیگمان پس از انقراض ساسانیان هم مانند دوران باستان، در آذربایجان زبان ایرانی از گروه هندو اروپائی یا آریائی که خود چکیده بجا مانده از زبانهای پیشین که در آن عنصر زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) قوی‌تر و غنی‌تر از همه بود رواج داشته است.

زبان پهلوی زبان (فارسی دری) را در خاور ایران و (فارسی نوین) را در شمال و باختر این سرزمین پدید آورد، در حالیکه خود نیز به حیات خود ادامه می‌داد. فارسی دری از آمیختگی زبان پهلوی دربار ساسانی با واژه‌هایی از زبانهای فارسی ماوراءالنهری و سپس لغات عربی

وجود آمد و در خراسان و پیرامون نشو و نما کرد و کم‌کم بر قلمرو خود افزود. اما فارسی نوین در شمال و باختر ایران از آمیزش زبان پهلوی توده مردم با واژه‌های صیقلی و ظریف شده بازمانده از زبانهای بومی بویژه زبان ماد و کلمات عربی پدید آمد.

این دو زبان خاوری و باختری در ریشه یکسان بودند جز اینکه هرکدام با داشتن پاره‌ای از واژه‌ها که در زبان دیگر نبود اندک تفاوتی با هم داشتند و مادر بخش‌های پیشین نوشته خود این موضوع را مورد بحث قرار داده‌ایم و کنون را باید تکرار کنیم همچنانکه پهلوی جنوبی از پهلوی شمالی تفاوت داشت این دو زبان نیز در بدایت امر با هم تفاوت‌هایی داشتند و سپس با هم آمیخته شدند و زبان فارسی را بوجود آوردند که زبان رسمی و ادبی و عمومی مردم ایران گردید.

این زبان فارسی یا زبان ایرانی، که در پاره‌ای از مناطق خارج از قلمرو سیاسی ایران نیز متداول است با دگرگونی‌های فرعی سرچشمه زاینده نیمزبان‌ها و گویش‌هایی در سرزمین‌های زیر سلطه معنوی و ادبی خود گردید. این نیمزبان‌ها و گویش‌ها از طرف پژوهندگان و زبان‌شناسان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته، کتابها و مقاله‌ها در این زمینه پرداخته‌اند.

ما اینک باختصار ضمن معرفی نیمزبان‌ها و گویش‌های محلی در زمینه تأثیر زبانهای باستانی ایران، بویژه زبان اوستائی و پهلوی در نیمزبان آذری و تاتی و گویش‌های

محلی آذربایجان و زبان ترکی با آوردن نمونه‌هایی از آثار
بویژه تکوآزه‌های هر يك سخن بمیان خواهیم آورد:

آذری نخستین مورخی که به زبان آذری (نه صوف آذری
و قوم و تبار آذری) تصریح کرده ابوالحسن
مسعودی (متوفی بسال ۳۴۶ هـ.) در کتاب معروف خود به
نام التنبيه والاشراف است. وی زیر عنوان «سخن از ملت-
های هفتگانه در زمان پیشین و زبانهای آنها و آراء آنها
و جاهای زندگی‌شان و آنچه با آن ملتی از ملت دیگر جدا
می‌شود و آنچه وابسته به این است»^{۹۵} می‌گوید:

«ملت ایران در شهرهایی زندگی می‌کردند که کشور واحدی را
تشکیل می‌داد و پادشاه آنان یکی و زبانشان هم یکی بود جز اینکه در
اندکی از واژه‌ها اهم تفاوت داشتند مانند زبان پهلوی و دری و آذری
و غیر ازینها از زبانهای ایرانی»^{۹۶}

عنوان و متن مطلب مربوط به «ملت هفتگانه زمانهای
پیشین» است و این «ملت هفتگانه زمانهای پیشین» به
تصریح جغرافی‌نگاران و مورخان از جمله ابوریحان بیرونی
در کتاب «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» که در سال ۴۲۰
هجری و مؤلف کتاب «مجل التواریخ والقصص» که يك
قرن بعد در سال ۵۲۰ هجری تألیف کرده‌اند درباره هفت
ملت و هفت کشور چنین گفته‌اند.
در کتاب مجمل گفته شده است که:

«هفت کشور نهاده‌اند آباد عالم را و زمین ایران در میان و دیگرها
در پیرامون آن برین‌سان.... و حد زمین ایران که میان جهان است ۷۹ از
میان رود بلخ است، از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمینیه تا به قادمیه
و فرات و بحرین و دریای پارس و مکران تا به کابل و طغارستان و

طبرستان و این سره زمین است و گزیده تر. ۹۸

ابوریحان بیرونی و سایرین نیز این «هفت اقلیم» یا «اقلیم سبعة» را تأیید کرده و ایران را قلب تپنده جهان متمدن (شش دایره به نمایندگی شش اقلیم در پیرامون و اقلیم ایران در وسط) دانسته اند.^{۹۹}

اما آنچه پیداست کشور واحد، ملت واحد و زبان واحد زمان پیشین (سالف الزمان) مذکور مربوط بدوران پیش از تازیان یعنی زمان ساسانیان است و شهرهای مذکور در مجمل و التنبیه شهرهای کشور ایران در آن زمان است و زبان آذری هم مربوط به آذربایجان (آذرآبادگان = آذر-بیجان) است و آذربایگان و آذری هم به زمان پیش از تازیان می‌رسد، بطوریکه ابوبکر خلیفه اول از صوف آذری و ابن واضح از قوم آذری در قرون نخستین پس از اسلام سخن بمیان آورده اند.

و این در قرن هفتم هجری است که یاقوت حموی (۵۷۵ تا ۶۲۶ ه.ق.) در کتاب معجم الادباء (اوایل قرن ۷) و معجم البلدان (۶۲۱ ه.) دوبار از زبان آذری (زبان مردم آذربایجان همزمان با مؤلف) به تصریح سخن گفته است^{۱۰۰} و بنظر میرسد که همین منابع مستند زنده یاد کسروی در گزینش آذری برای گویش محلی آذربایجان و زبان محاوره و شعر و نثر و فولکلور آن سامان گردیده است.

بهر صورت نیمزبان آذری از ریشه پهلوی و فارسی نوین نشأت کرده است و زبان دری و عربی و ترکی نیز در آن بی تأثیر نبوده است. گرچه ما در صدد آن نیستیم که

پیکره تاریخی و ادبی برای این نیم‌زبان بسازیم و یا دلایلی بیشتر از آنچه گفته شد برای همزیستی آن با پهلوی و فارسی و اخیراً ترکی بیاوریم، ولسی ضرورت دارد که به پاره‌ای از آثار بجا مانده از آن اشاره کنیم. ما در این مورد عین نوشته کتاب «گویش آذری»^{۱۳} را نقل می‌کنیم:

«گویش آذری تا سالهای انجامین سده‌ی دهم، و باشد که تا نیمه‌ی سده‌ی یازدهم هجری قمری، در آذربایجان دوام آورد. از گویش آذری، نمونه‌هایی از نظم و نثر و تکواژه باقی مانده است: هنده واژه از نیمه‌ی سده‌ی پنجم ه. ق. چهار دوبیتی از نیمه‌ی سده‌ی هفتم ه. ق. بیستی از دهه‌های ششم تا نهم سده‌ی هفتم ه. ق. هشت بیت از نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم ه. ق. ده واژه از دهه‌ی سوم سده‌ی هشتم ه. ق. شانزده دوبیتی و سه عبارت از دهه‌ی چهارم سده‌ی هشتم ه. ق. چهار بیت از انجامین سال دهه‌ی سوم سده‌ی هشتم ه. ق. عبارتی از انجامین سال دهه‌ی چهارم سده‌ی هشتم ه. ق. یازده دوبیتی و سه غزل (در بیست و دو بیت) از نیمه‌ی دوم سده‌ی هشتم ه. ق.

دو دوبیتی از دهه‌ی دوم سده‌ی نهم ه. ق. یک دوبیتی و دو عبارت از دهه‌های دوم تا چهارم سده‌ی نهم ه. ق. رساله‌ای در چهارده فصل از دهه‌ی نهم سده‌ی دهم ه. ق. یک دوبیتی از سالهای انجامین بین سده‌ی دهم ه. ق. سه واژه از دهه‌ی دوم سده‌ی یازدهم ه. ق. دو عبارت از دهه‌ی پنجم سده‌ی یازدهم ه. ق. دو واژه از دهه‌ی ششم سده‌ی یازدهم ه. ق. و نزدیک به دویست و بیست شعر که یا گویندگان آنها شناخته نیست، و یا زمان زندگی شاعرانشان به تحقیق نه‌پیوسته است.»

باید افزود که در این کتاب، که هدف آن «چاپ متن و

ترجمه و واژه‌نامه رساله روحی انارجانی»^{۱۰۲} بوده ضمن تفکیک لغات و اصطلاحات بررسی تطبیقی نیز نسبت به واژه‌های رساله با سایر واژه‌های نیمزبانها و گویشهای ایران صورت پذیرفته.

همچنین در «آذریگان، آگاهی‌هایی درباره گویش آذری» شماری از واژه‌های آذری گرد آورده شده که کوشش ارزنده دیگری در تنظیم و تدوین «واژه‌نامه آذری» می‌باشد. در این نامه گویش آذری چنین شناسانده شده است:

«آذری گویش پیشین مردم آذربادگان است که هنوز به گونه‌هایی از آن در برخی از آبادیهای آن استان سخن گفته میشود. این گویش در دسته‌بندی زبانها و گویش‌های ایرانی از دسته باختری شمرده میشود و در این دسته از گروه شمالی است. گونه‌های زنده این گویش اینک تاتی نامیده میشود. پس از آنکه شادروان احمد کسروی تبریزی این گویش را در دفترچه‌ای با عنوان آذری یا زبان باستان آذربایگان در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بازشناسانید گروهی از دانشمندان به گردآوری آگاهیهای پراکنده‌ای که از آن در نوشته‌های گوناگون آمده است و همچنین به گردآوری و بررسی گونه‌های بازمانده آن پرداختند. با این کوششها آذری کهن و امروزی تا اندازه‌ای شناخته شده است. ۱۳۰۴»

اینک درباره تأثیر زبان اوستائی و پهلوی در نیمزبان آذری (آذربایجانی) و پیوند ریشه زبانهای باستانی ایران با این زبان نمونه‌وار چند واژه می‌آوریم:

نمونه‌ای از واژه‌های آذری و مقایسه با پهلوی

پهلوی	آذری
امروت	آرموت، امرود
(anāyēnih)	انایین (ناجور، نامنظم) از ریشه اناینیه
انروک	انروک (ناتوانی)

انمن (سرکش، بیفکر) از ریشه اوستائی (man = من) بمعنی اندیشه و منش با پیشوند (ana = ان) برای نفی.
 انه پراز (ناپرازنده) از ریشه اوستائی (barāz = براز) و (n = ن) ana (پیشوند نفی).
 انه شست (ناشسته) انه شست (ana + Sust)
 اهرمن (نیروی پدیدآورنده بدی ها و زشتی ها در برابر یزدان و اهورامزدا = ابلیس، دیو). اهریمن
 بسور (سرخ) از ریشه اوستائی (bavar = بور) پیر (پدر) پیتار (pitar)
 پیسان، پیستیک (پسی گرفته) pistik پیسه
 ترجمان: در زبان آذربایجانی امروز یکی از دو معنی واژه پهلوی (ترگمان = Targamān) حفظ شده. در این زبان يك معنی ترگمان کسی است که لغتی را از زبانی بزبان دیگر برگرداند و معنی دیگر «نیازی را گویند که بعد از گناه و تقصیر گذرانند» ۱۰۵ بمعنی دوم در فارسی بکار نمی رود ولی در آذربایجانی بمعنی تمهید سپردن و تضمین دادن است.
 چکوچ، چکوش (چکش) چکوچ (Čakoč)
 چیش، جیش (شاش، ادرار) چمیش (Čamiš)
 دو، (دیو، موجود خیالی زشت و قوی هیکل دارای شاخ و دم، موجود گمراه کننده و بدکار) دئو (dev)
 دول، دولچا (دلو، سطل برای آب کشیدن از چاه) دول (dol)
 وردنه (نورد، نوردخمیرگیری) ورتناک (vartanāk)

در اینجا باید یادآوری کنیم که منظور ما تأثیر زبان فارسی در آذری نیست، و ازین حیث نه نیازی به طرح مطلب هست و نه احتیاجی به آوردن نمونه. زیرا آذری یکی از نیمزبانهای فارسی است و تردیدی نیست که این دو پیوند ریشه ای با هم دارند. بلکه منظور اشاره به تأثیر مستقیم زبانهای باستانی ایران در آذری است، بنابراین در پی آن هستیم که واژه های هم ریشه آذری با پهلوی را

ارائه دهیم تا تأییدی در این زمینه و وابستگی آذری به زبانهای باستانی ایران باشد.

افزون بر آنچه ذکر کرده‌ایم در کتاب «گویش آذری» واژه‌های زیر را نیز که در رساله روحی انارجانی آمده و به نیمزبان آذری است از ریشه پهلوی دانسته است:

آلوچیک، آینک، امروت، انامیتن، انانیه، انبروت، برنج، پیست، توش، دوژک، دوش، ریم، ریمن، ریمینیکه، ژوزک، ژوژه، شوستن، گوند، مرت‌منش، منیتن، نروک، هوش.

و نیز همچنانکه در پیش اشاره شد، شماری از واژه‌های پهلوی در واژه‌نامه‌های لغت فرس، تحفة الاحباب، مجمع‌الفرس، برهان قاطع، کهنه‌ترین نسخه لغت فرس، ذکر شده است که عیناً یا با تغییری در نیمزبان آذری بکار رفته.

هم در این زمینه و در پی پژوهش موضوع، اخیراً کتابی به نام «صاحح المعجم» منسوب به فخرالدین هندوشاه نخجوانی بدستم رسیده^{۱۰۶} که در فرصت اندکی مورد بررسی قرار دادم و از میان دو هزار و اندی واژه فارسی یکصد و چند واژه را که در متن زیر نام «لغت پهلوی» قید شده بود خارج‌نویس کردم و مورد بررسی و تحلیل و تنقیح قرار دادم و آنچه را که ریشه در زبان پهلوی داشت تنظیم نمودم که خود همین واژه‌ها دلیل دیگری بر رایج و زنده بودن واژه‌های پهلوی در آذربایجان در قرن هفتم هجری است و یقیناً در نوشته‌ها و گفتگوها بکار می‌رفته که به متن کتاب لغت وارد شده است.

اینک واژه‌های مزبور به ترتیب حروف الفباء:^{۱۰۷}

نمونه‌ای از لغات صحاح العجم و مقایسه با پهلوی

صح	پ
آرنج: ساعد دست.	آرنج (āranj) : بهمین معنی.
آزار: کسی که حرمت نگاه ندارد.	آزار (āzār) : رنج، زجر، جراحت، اهانت.
آهنج: قصد کردن.	آهنجک (āhang) : قصد، عزم، توجه.
اسب: حیوان معروفی است	اسب (asp) : بهمین معنی.
ایتر: اینجا.	ایتر (ētar) : اینجا، در این جهان.
براز: شایستگی، برازندگی.	برازیشکیه (barāziških) : تزیین، درخشندگی، زیبایی.
بشکنج: اشکنجه.	اشکنجک (Škanjak) : شکنجه، عذاب.
پای‌خوست: چیزی بی‌پای کوفته باشد و سرنهاده.	در زبان پهلوی این واژه از دو جزء پای (pāy) بمعنی پا و ساق‌پا، و خوست (xvast) بمعنی جاده کوفته شده ترکیب گردیده ولی بحالت ترکیبی ضبط نشده.
تهم (taham) : پهلوان.	تهم (tahm) : پهلوان، دلیر، زورمند
(تهمتن) تهم	(taham) نیز بکار رفته.
رسد: رسته، رده، صف.	رستک (rastak) : راسته، راه، صف، بازار.
زفر (zafar) : چانه و دهان.	زفر Zapar : دهان، پوزه.
سپوخ: فرو کردن.	اسپوختن (Spoxtan) : فروکردن، فروبردن.
ترك کردن، بسوی دیگر رفتن، راندن، عقب‌زدن، قانون شکستن.	سرپیچی کردن.
گرد: مبارز و بهادر.	گرت (gort) : گرد، دلاور، پهلوان.
مرز: حدود	مرز (marz) : سرحد، مرز، زمین مزروعی.
موست (must) : شکایت.	مست (must) : شکوه، شکایت، زاری، ناله، بدبختی، ظلم، بیعدالتی، حاجت.
میزد (mayzad) : مجلس‌عشرت، مهمانی.	میزد (mayzad) : میزد
فدیه، قربانی، شیر و شراب و میوه و گوشت که فدیہ کنند، مجلس سور و مهمانی که در آفرینگان و دیگر مراسم مذهبی	

بنام یکی از ایزدان یا درگذشتگان تقدیس و قربانی میکنند.
 نهیب (mehib) : نمره و خصه و ترس. نهیب (nihib) : ترس
 و وحشت و نهیب.
 نیرنج: حيله. نیرنگ (nirang) : رسم مذهبی، آداب مذهبی، تشریفات
 مذهبی، دعا، افسون، دعائی که برای دفع چشم زخم خوانند.
 وات: گفتم. واچ (vač) : کلمه، سخن، حرف، دعا، وردی که
 در مراسم مذهبی خوانده میشود.
 وشت: (خوب). وشت (vašt) : ناخوش، بیمار، تغییر کرده، گشته.
 پیچیدگی.
 ویر: عقل. ویر (vir) : هوش، عقل، حافظه.

* * *

تاتی مجموعه گویش‌های محلی بازمانده از (نیم‌زبان
 آذری)^{۱۰۸} را که زنده و مورد استعمال مردمانی
 در پاره‌ای از نقاط آذربایجان و اران است «تاتی»
 نامیده‌اند.

گویش‌های کنونی تاتی در واژه‌ها و املا و آوای آنها
 و دستور زبان با آذری تفاوت‌هایی دارند اما از نظر
 زبان‌شناسی و ریشه‌یابی و پیشینه و تداوم تاریخی سر-
 چشمه همه اینها زبانهای باستانی ایران آمیخته با لغات
 بیگانه و تغییرات و دگرگونی‌هایی است که در طول زمان
 بوجود آمده است.

اما نکته‌ای که توجه کردنی است اینست که نامگذاری
 آذری از سوی خود ایرانیان صورت پذیرفته و تاتی نامی
 است که ترکان ماوراءالنهر به فارسی زبانان و ایرانیان
 داده‌اند.

مؤید این مطلب وضع لغت تات در ماوراءالنهر از

طرف ترکان آن سامان است. ترکانی که پس از تازیان بویژه در سده‌های چهارم و پنجم هجری از ترکستان به ایران و از آنجمله به آذربایجان و اران آمدند این کلمه را با خود آوردند و بگفته مؤلفان زیر نفوذ ترکان ماوراءالنهر مانند یوسف بلاساغونی^{۱۰۹} و محمود کاشغری^{۱۱۰} ترکها این نام را به ایرانیان اطلاق می‌کردند و مفهوم کلمه در آنجا مردم شهرنشین و با فرهنگ بود که ترکان در تجارت و صناعت و تنظیم امور زندگی به آنان نیازمند بودند.

در واژه‌نامه «دیوان لغات الترك» تألیف محمود کاشغری^{۱۱۱} که ترکی به عربی است در برابر کلمه تات، معنی آن (الفرس) یعنی ایرانیان قید شده و در مورد نیازمندی ترکان به ایرانیان ضرب‌المثل ترك بدون تات و کلاه بدون سر نمی‌شود^{۱۱۲} از طرف مؤلف به زبان ترکی و ترجمه عربی آن قید گردیده است.

همچنانکه گفتیم لغت تات از ترکستان به ایران آمده و در قفقازیه نیز به همان معنی «ایرانیان فارس زبان شهرنشین و متمدن» بکار رفته، ولی ایرانیان هرگز این واژه را برای تسمیه خود بکار نبرده‌اند و تنها در داستانها و ضرب‌المثل‌های آذربایجان واژه تات بمعنی مرد فرزانه و دانا بکار رفته است.

در باره مناطق «تات‌نشین» و جاهائی که نیم‌زبان تاتی باگویشهای گوناگون در آنجاها بکار می‌رود می‌توان چنین نوشت:

در آذربایجان بخش‌های شاهرود و خلخال^{۱۱۲} و قزوین و همدان^{۱۱۳} و ارسباران و مرند^{۱۱۴} و در گیلان کناره‌های سفید رود و آبادیه‌های پیرامون^{۱۱۵} و در اران آبادیهائی در پیرامون باکو و گنجه و نواحی شماخی و داغستان و دربند^{۱۱۶} از مراکز زبان تاتی هستند. از نظر جمعیت تعداد مردم تات زبان در آذربایجان چند برابر اران است.^{۱۱۸}

تکواژه‌های تاتی
برخی از واژه‌های تاتی که هم اکنون در زبان تات‌ها بکار است ریشه در زبان پهلوی دارند، بیشترین آنها از فارسی نزدیک‌تر به زبان مذکور است و یا اساساً به آن شکل و معنی در فارسی نیست. برای نمونه شماری از واژه‌های تاتی را با استفاده از «فرهنگ تاتی و تالشی»^{۱۱۹} و تطبیق با ریشه آن در زبان پهلوی در اینجا می‌آوریم. (تا) علامت تاتی و (په) علامت پهلوی:

په	تا
آسیاو (آسیاب) (āsyāp)	و آسیاو (āsyāv)
آشکارکی (آشکارا) (āškārākih)	آشکاراکیه
آو (آب) (āp)	آپ
آهین (آهن) (āsēn)	آمین (āhēn)
ا (ضمیر سوم شخص مفرد) اوی (oi)	او (avē)
ارز (ارج، بها، ارزش) (arz)	به‌مین معنی
از (من) (az)	من (man)
اسپرز (یونجه) (aspast)	اسپست
اسپه (سگک) (espa)	اسپه : به‌مین تلفظ و معنی. بزبان مادی
اسپاکا (spākā)	بمعنی سگک‌ماده.
اسپی (سفید، سپید) (spet)	اسپت

استه (استخوان، هسته) است (ast)
 اسر (قاطر) استر (astar)
 اسرگت (اشك، آب چشم) اشك (ašk)
 اشکم (شکم) اشکمب (Škamb)
 اشمردن (شمردن) اوشمورتن (ošmurtan)
 امبرو (گلایی، امرو) انبروت (anbarūt)
 اندهچی (اندازه) انداچک (andāčak)
 انگت (عسل، شهد) انگوبین (angūbim)
 ان: (پیشوند نفی) مانند انهچر (ناچریده)، انهشور (ناشته)، انههور
 (ناخورده)، انهاموز (نیامرزیده)، انسپاس (ana-spas) آن
 (ana) پیشوند نفی با دو پیشونده دیگر (ا = a) و (آن = an)
 (an) زبان پهلوی در فارسی نیست و بجای هر سه پیشوند
 تا = nā) و (ن = na) بکار میروند مانند ناکس، نارم،
 تفرس، نسوز، نستوه...
 اوزار (ابزار) اوزار (awzār) افزار (afzār)
 ایزم (هیزم) ازم (ēzem)
 بان (بام، سقف، پوشش) بان (bān)
 بخشه (بخش) بخش (baxš)
 برا (برادر) براتر (brātar)
 برام (گربه) برامیت (burāmit)
 بمی (بوم) بوم (bum)
 بون (بام) بان (bān)
 پاك (تمیز) پاکیه (pākih): پاکي، تمیزی.
 پس (گوسفند و گاو، چارپا) پسی، پسر (pasē)
 پوته (پوسیده) پوتك (pūtak)
 تاجان (تازان، دونده) تاجان (tāčān)
 توم (تخم، بذر) تخلك (tūm) (taxlak)
 چارا (چرخ ریسندگی) چرك (čark)
 چامیش (شاش، ادرار) چمیش (čamiš)
 خانیک آو (آب چشمه، آب گودال) خانیک آب (xānik āp)
 خوځ (خاك) خاك (xāk)

درو (دروغ، ناراست) دروگت (drog)
 دمبه (دم) دمب (dumb)
 دول (دلو) دول (dol)
 دیار (آشکار، دیدار) دیتار (ditār)
 زمی (کشتزار، زمین) زمیک (zamik)
 زنگت (پا، ساق پا) زنگت (zang)
 زوما (داماد) زامات (zāmāt)
 زوآن (زمان) زووان (zowān)
 زیرون (سبز، تازه، تروتازه) زرغون (zarḡon)
 زیندان (زندان) زیندان (zindān)
 زوجن (سوراخ پشت بام برای تهویه) زوجن (zōjan)
 ست (سد، صد) ست (sat)
 سرین (سرگین، پوشکل، کود) سرگین (sargin)
 سمب (سم) سمب (sumb)
 سوچ (سوز، سوزش، سوختگی) سوچ (soč)
 سیو (سیاه) سییا (siyā)
 شای (پیراهن) شپیک (špik)
 کا (خانه) کاتاک
 کرچنگت (خرچنگت) کرچنگت (karčang)
 کُرک (ماکیان، مرغ خانگی) کُرک (kork) ، کُرک (kurk) ۱۲۰
 کچ (ابریشم خام) کچ (kač)
 کشتی (شال کمر) کوستیک (kostik)
 کینا (دختر) کنیک (kanik)
 کیوانی (کدبانو) کتک بانوک (katak bānūk)
 گری (گردن) گریو (griv)
 مد (می) مد (mad)
 مرت (مرد) مرت (mart)
 مچد (مسجد) مزگت (mazgat)
 مخ (میخ) میخ (mix)
 مفز (مفز سر، مفز استخوان) مزگت (mazg)
 موز (زنبور عسل) مخش (maxš) ، مگس (makas)

مونگ (ماه: ماه آسمان، ماه سال)	ماونگه (māvanga) ۱۲۱
نیهان (نیهان)	نیهان (nihān)
واتن (گفتن)	واتن (vātan)
واز (پرواز، جنبش، جهش، حرکت)	واز (vāz)
وانگ (بانگ، آواز)	وانگ (vāng)
وانگیا (بانگی، آوازی)	وانگيه (vāngih)
ور (برف)	وفر (vafr)
وراز (گراز، خوک وحشی)	ویراز (virāz)
ورگ (گرگ)	وهرگ (vaharg) ، گورگ (gorg)
وره (بره)	ورك (varak)
وچه (بچه، کودک)	وچك (vačak)
وس (بس، بسی، بسیار)	وس (vas)
وهار (بهار)	وهار (vahār)
وهانه (بپانه)	وهانك (vahānak)
وی (عروس)	ویوگ (vayug)
ویاوان (بیابان)	ویاپان (viāpān)
ویشه (بیشه)	ویشك (višak)
ویمار (بیمار)	ویمار (vimār)
وینی، ونو (بینی)	وینیک (vinik)
همبست (همبسته)	همبست (hambast)
هشتات (هشتاد)	هشتات (haštāt)
یو (جوی)	یوی (yōy)
یوز (جوز، گردو)	گوز (goz)

ما با سابقه تاریخی آذری و تاتی و کاربرد
گوشه‌های
آذربایجان پیشین و کنونی هر يك تا حدی آشنا شدیم و
 نشان دادیم که به نظر پژوهندگان در آذربایجان
 از لحاظ زبان، وضع «چند زبانی» حکومت داشته، یعنی زبان
 پهلوی، فارسی، عربی، آذری در این سامان با هم رایج
 بوده و هر يك با ویژگی خود با دیگران «همزیستی»

مسالمت‌آمیزه و در همان حال آمیزش و ارتباط داشتند. زبان پهلوی سرگذشتی داشت که کم و بیش در صفحات پیش نمودار کردیم. فارسی در قلمرو گسترده‌تری از فرهنگ و ادب و امور رسمی و تفهیم و تفاهم و تعلیم و تعلم و به نشانه هماهنگی و وحدت ملی و سیاسی و به یک کلمه زبان مردمی و عمومی به کار می‌رفت، زبان عربی را می‌آموختند و بکار می‌بردند ولی نتوانست جای زبان فارسی را بگیرد، اما نیمزبان آذری و یژئه آذربایجان بود و نقشی همچون سایر نیمزبانهای فارسی داشت که هنوز بعنوان تاتی در آذربایجان و اران به زندگی خود ادامه می‌دهد.

اینک موقع آن رسیده که از گویشهای آذری یا تاتی یعنی گونه‌گونی و تنوعی که بسبب دوری و جدائی و فقدان یا قلت ارتباط و معاشرت متکلمان آن پدید آمد سخن بمیان آوریم.

این گویشها که از نظر سابقه تاریخی وابسته به زبان آذری و از لحاظ زنده و در کار بودن مربوط به زبان تاتی هستند ریشه در زبان‌های باستانی ایران و زبان فارسی دارند و لغاتی نیز از زبانهای عربی و ترکی در آنها دیده می‌شود.

همچنانکه فارسی در ادبیات و نوشته‌ها از هر نوع موقع خود را داشت و در پیشرفت بود آذری هم در انعکاس اندیشه‌ها و تخیلات و نیازهای روحی و اخلاقی و ارتباط و تماس توده مردم نقش خود را ایفا می‌کرد. همین زبان

بود که در ترانه‌ها و فهلویات و ادبیات شفاهی (فولکلوریک) و گفتگوها رواج داشت. باز همین زبان بود که در افسانه‌ها و مثلها و طنزها و تمثیلات و منظومه‌های عامیانه و ترنمات عاشقان و اشعار شاعران مانند همام و مغربی و معالی کشفی و راجی و دوبیتی‌های شیخ صفی و یعقوب اردبیلی و خلیفه صادق و دیگران و عبارتهای متفرق و رساله روحی انارجانی و سایر آثار از گفته‌ها و نوشته‌ها بکار بوده است.

زبان آذری بگفته صاحب‌نظران و ایرانیان و زبان تاتی طبق نامگذاری ترکان که خود ریشه در اوستائی و پهلوی دارند پایه و منشاء گویشها هستند که در محل‌های متفاوت و جدا از هم گوناگونی و تنوعاتی پیدا کرده‌اند بدون اینکه اصالت خود را از دست دهند.

از گویشهای عمده آذری که در نوشته‌های فارسی از کتاب و رساله و مقاله انعکاس یافته و نویسنده از آنها با توجه به منابع آگاهی دارد می‌تواند در آذربایجان از گویش هرزنی، کرینگان، ارزینی، خلخال، زنجان، تارمی، ابهری، خوئینی، زهرائی نام ببرد.

این را نیز باید دانست که در پاره‌ای از منابع از گویش شهرهائی چون تبریز و اردبیل و جز اینها سخن گفته‌اند و حتی رساله روحی انارجانی را (در لهجه تبریزی) دانسته و تکواژه‌ها یا عبارات کوتاهی از شهرهای اورمیه و خوی ذکر کرده‌اند که از نظر بررسی تاریخی ارزشمند است. اما درباره زبان تاتی ناحیه اران، این مطلب که

منبع آن کتاب مقدمة اللغة ايراني نوشته ارانسكى ايرانشناس شوروى ترجمه كريم كشاورز است از «فرهنگ تاتى و تالشى»^{۱۲۲} نقل مى شود:

«بخشى از ساكنان شبه جزيره آبشوران، سوراخانى، بالاخانى، باكو، نواحى شماخى كربا و قوناخ كندى و ديوچى و خزى و... همچنين ناحيه دربند و برخى ديگر از نواحى داغستان و كاتياكو و طبرسان در شوروى (يعنى همان آران) نيز تات نشين است كه كارهاى چشمگيرى درباره زبان و فرهنگ تاتى انجام پذيرفته و در ظرف چهل پنجاه سال اخير كتب و تاليفات بالنسبه فراوانى بزيان تاتى منتشر شده، من باب مثال ميتوان اشعار و نمايشنامه هاى م. بخشى اف متولد ۱۹۱۰، اشعار و داستانهاى آتنى لوف متولد ۱۹۱۳ و افسانه هاى ح. داداشاف رانام برد. در سال ۱۹۴۰ مجموعه اى از فرهنگ عامه تاتى چاپ و منتشر شده است.»

«با توجه به مقالات و كتابهاى كه از سوي پژوهشگران ايراني نشر يافته و همچنين بر مبناي مقايسه اى كه بين لهجه هاى گوناگون تاتى ميتوان انجام داد پي بردن به ويژگي هاى اين زبان در گذشته و حال به نسبت قابل توجهي ميسر است لذا تاتى شاهرود و خلخال را از ينرو كه با دربرداشتن ويژگي اى كه آنها به نمونه هاى ديرين سخت پيوند ميدهد و تاثير نسبتاً كمترى از ديگر زبانها پذيرفته ميتوان نمونه اصيل تر و يا هسته مركزي زبان تاتى كنونى، دست كم در ايران، تعيين نمود.»^{۱۲۳}

اينك با نمونه هاى از واژه ها و تطبيق آنها با زبانهاى باستانى ايران و بررسى همسانى و حتى يكسانى اينها با زبان اوستائى و پهلوى و فارسى ريشه يابى ميكنيم.

درباره گویش هرزنی از کتاب «آذری یا زبان هرزنی باستان آذربایگان»^{۱۲۴} و کتاب «تاتی و هرزنی»^{۱۲۵}

اطلاعات و آگاهی های ارزنده ای را نقل می کنیم.

نمونه ای از گویش هرزنی از کتاب آذری:

امسور ورن خیلی ورسته: امسال باران بسیار باریده،

سیل خیلی آمارا گندومی خراب کرده: سیل بسیار آمده گندمها را



کتابخانه ملی و اسنادی ایران

خراب کرده،

شو اشمه توتولمش ۱۲۶ بره: شب ماه گرفته بود،
تکه زونوسلا یا نزنوسلا: تو هم دانستی یا ندانستی،
انشو زلزله بره تو یه هسته برون: امشب زلزله شد تازه خفته
بودیم،

زلزله ر زونوسمانا ورتمون مهله: زلزله را دانستیم گریختیم بیرون،
معدن خلیه و نتاندا چینیه: معدن بسیار است بیرون آورنده نیست،
اما کور نکوندوم: ما کار نمی‌کنیم،
اما هیچ چی نزنسون: ما هیچ چیز نمیدانیم،
شمه درس هوندارا یا نهوندارا: شما درس خوانده‌اید یا نخوانده‌اید؟
خویی تربخش ۱۲۷: خدا ترا نگهدارد،
زره آو بیه نیجن: پسر آب بیار بخورم،
اسو نان هر مه: اکنون نان خوردم،
بیور ۱۲۸ شمن بازار: بیائید برویم بازار،
اسپره پول زرده پول چینیه: پول سفید و پول زرد نیست،
من شرین کفشن علف چینن: من خواهم رفت کشتزار گیاه بچینم،
ت اینتاندا نشی من نون نینم: تو اینجا بنشین من نان بخورم،
زر من شره برن نعمت آباد: دیروز من رفته بودم نعمت آباد،
شرن شهر کمی گوژد آستارما: رفتم شهر کمی گوشت خریدم،
امرو ویست آدمی قوناق ۱۲۹ مون هسته: امروز بیست تن مهمان ما
میباشند،

احمد کسروی مؤلف «آذری»، با تحلیل نمونه مزبور
از نظر زبان‌شناسی چنین می‌نویسد: ۱۲۷

«در نمونه‌های هرزندی از یکسو برخی نشانه‌های آذری کهن
پیداست، از کلمه کفشن بمعنی کشتزار و کلمه گر ۱۲۹ بمعنی خانه و
آمدن (را) بجای دال در کلمه‌های آمار و آستارما و اسپره و مانند اینها.
ولی (آز) یا (از) بمعنی من که در آذری بوده گویا از میان رفته است - از
یکسو نیز نشانه‌های کهنگی زبان پدیدار می‌باشد: از کلمه شدن بمعنی
رفتن و کلمه‌های (ا) و (هر) بمعنی يك و سه و آمدن (واو) بجای (گاف)
در ورتمون (گریختیم) و مانند اینها، واژه (هر) يك نمونه روشنی از

نزدیکی این سیمزبان با زبان ارمنی میباشد، چنانکه آمدن را بجای دال يك نمونه دیگر آن می باشد - از نکته های این نیمزبان بودن ها بجای خا میباشد که در هوندارا (خوانده اید) و هسته (خفته) و هرمه (خوردم) و مانند اینها پدیدار است - نیز آمدن زا بجای دال که در زونوستن (دانستن) و زر (دیروز) پدیدار می باشد... و این از نشانه های شمالی بودن زبان می باشد»

کارنگ در باره موقع جغرافیائی هرزن و نام آن چنین می نویسد: ۱۳۲

«کهن هرزن یا هرزند عتیق یا داش هرزن قریه ایست که بر کمره آفتابگیر کوهی در محال هرزندات بین علمدار و مرند واقع شده و راهی صعب و کوهستانی دارد. این قریه روبه ویرانی رفته و اکنون جز خانواری چند در آن باقی نمانده است و غالب آنان به قراء اطراف از جمله قریه جدیدالبنائی بنام گلن قیه (تخته سنگ فرودآینده) مهاجرت نموده اند. اهالی کهن هرزن و گلن قیه به لهجه مخصوصی سخن میگویند که بقول خود آنان (کوهورزانی لو) و بنا بمعروف (زبان هرزندی) نامیده میشود. این لهجه با تاتی بسیار نزدیک است و فقط اختلاف مختصری میان آنها موجود میباشد. درباره لفظ هرزن سخنان زیادی گفته اند: پاره ای تصور نموده اند که صحیح آن هرزند و بمعنی سرزمین پرآب میباشد چه (هرز) بمعنی آب فراوانی است که بلا استفاده بماند ۱۳۳ و (اند) یکی از ادوات مکان است همچنانکه در نامهای نهند و اوند و نظائر آنها دیده میشود. این نظر پذیرفتنی نیست چه در متن سند ترك دعوائی که میان فرزندان خواجه رشیدالدین و کدخدایان هرزن قدیم در خصوص دودانگ از اراضی و مزارع الاکی در سلخ ماه ربیع الثانی سال ۷۹۱ ه. ق. برشته تحریر درآمده نام هرزن عتیق بنام کهنه هرزن و هرزن قدیم ذکر شده است. جمعی گمان میکنند تلفظ محلی هرزن بضم ه صحیح و بمعنی سرزمین آفتابگیر است چه در لهجه های آذری حرف خ غالباً بدل به ه میشود و (هر) بمعنی (خور) یعنی آفتاب میباشد، در صورتیکه در لهجه هرزنی آفتاب را روژ میگویند نه هر. عده دیگر نیز معتقدند هرزن و ارزین هر دو يك کلمه و بيك معنی و اسم منسوب به کلمه ارس میباشد منتهمی در نتیجه مرور زمان و کثرت تلفظ بهمین صورت درآمده است. ولی این

حدس و توجیه نیز درست بنظر نمیرسد چه در اکثر نقاط آذربایجان با قرائی بنام‌های هرزن، ارزنق، هرسین، هرسین، هرسی برخورد میشود که نه در ارسباران واقع شده‌اند و نه با رود ارس ربطی میتوانند داشته باشند. ۱۳۲۰

مؤلف سپس دربارهٔ تکواژه‌ها و مشابهت آنها با سایر واژه‌های نیمزبانهای ایرانی چنین می‌نویسد:

«لغاتی در واژه‌نامه ۱۳۵ آمده عده‌ای وجود دارند که در سایر لهجه‌های ایرانی هم بهمان صورت یا با مختصر تغییر و تفاوت مسود استعمال میباشند، این نکته میرساند که میان تاتی و هرزنی و دیگر لهجه‌های ایرانی اعم از باستانی و کنونی رابطه و قرابتی موجود است و اینک برای نشان‌دادن درجهٔ این نزدیکی پنجاه واژه از تاتی و هرزنی با معادل‌های فارسی‌دری، ارزینی، کردی، مازندرانی، گیلکی، خلخال، ارمنی، پهلوی، ترکی آذری و تا حد امکان اوستائی و پارسی باستانی‌شان ذیلا آورده میشود. ۱۳۶۰»

اینک تکواژه‌های هرزنی و مقایسه با اوستائی.
ما در این مورد تنها واژه‌هایی را برگزیدیم که ریشه در زبان اوستائی یا پهلوی دارند. اینک چند واژه برای نمونه از هرکدام:

اوستائی	هرزنی
اسبه (aspa) : اسب	اوسب (ŭsb)
براتر (brathar) : برادر	برر (borur)
بوزه (būza) : بز	بز (bez)
پنيسکه (paeska) : پس	پس (pas)
پنی‌تیش (pañtiš) : پیش	پش (peš)
زسته (zasta) : دست	دست (dost)
رنوچه (raučah) : روز	رو (rū)
پوسره (pūsra) : پسر	زرا (zara)
زم (zam) : گشتزار	زمی (zami)
سره (sarah) : سر	سر (sar)

سول (sul)	سارد (sāred) : سال
کینه (kina)	کئینی (kaīni) : دختر
کوش، چوش (koš, čoš)	چاشمن (čašman) : چشم
گوو (gov)	گنو (gañ) : گاو
مرد (merd)	مرته (mareta) : مرد
ونه (vene)	وئنا (vaenā) : بینی
هر (har)	خره (xara) : خر
هور (havar)	هوره (hvara) : خورشید
ین (yan)	ژنی (žani) : زن

واژه‌های هرزنی و مقایسه با لغات پهلوی

هرزنی

پهلوی

اوسپ (osp)	اسپ (asp) : اسب
اوسن (osen)	آسن (āsen) : آهن
پوست (pūst)	پوست (pust) : پوست
پش (paš)	پوشت (pušt) : پشت
توم (tum)	توخم (tuxm) : تخم
دولچه (dolča)	دل (dol) : دلو
رو (rū)	روچ (rōč) : روز
شب (šav)	شپ (šap) : شب
گوو (gov)	گاو (gāve) : گاو
مرد (merd)	مرت (mart) : مرو
وورون (voron)	واران (vārān) : باران

دربارهٔ این گویش تنها نوشتهٔ سودمندی
گویش کرینگان
که بنظر نویسنده رسیده و آنرا مورد
استفاده قرار داده «گویش کرینگان»^{۱۳۷} است. در این کتاب
چنین آمده:

«کرینگان از دیه‌های کوچک دزمار شرقی از دهستان‌های چهارگانهٔ
بخش ورزقان از شهرستان امر (ارسباران) در شمال شهر تبریز است.

دهستان دزمار از پنجاه و شش آبادی بزرگ و کوچک پدید آمده که بیش از ۱۸۵۰۰ تن جمعیت دارد و مرکز آن آبادی اشتبین است، آبادیهای دیگر در درجه یکم عبارتست از مردانقم، شرفآباد، جوشین، علیار، اویلق، مزرعه شادی. و در درجه دوم چای‌کندی، ملک، ونیستان، کرینگان، کلالة، هراس، کرانلو، کاوانی، داران، قولان... مردم دو دیه کرینگان و چای‌کندی به گویشی سخن میگویند که در میان خودشان و دیگران تاتی نامیده میشود و مردم دیه‌های ملک و ونیستان نیز که اندکی از آنها دورند با این گویش آشنائی دارند. لیکن در بخش ارسباران دیه‌های تاتی‌گوی بیش از اینهاست و تا آنجا که نویسنده پرسیده و یادداشت کرده است از دهستان حسنو مردم دیه‌های خوی‌نراو (xoynarāv) و ارزین (arazin) و کلاسور (kalāsūr) نیز به تاتی سخن میگویند که اندکی باگویش کرینگان جدائی دارد.

سپس مؤلف کتاب از نظر زیان‌شناسی چنین می‌نویسد:

«میان گویش کرینگان - که شاید بتوان گفت از بازمانده‌های نیم‌زبان آذری است که تا چند صد سال پیش در آذربایجان بدان سخن میگفتند - با زبان اوستائی نزدیکی بسیار دیده میشود، چه‌بسا با بررسی‌هایی که در آینده روی گویش‌های تاتی آذربایجان کرده شود، میتوان بطور محقق گفت که همه اوستا یا باری‌بخش‌گاتها بزبان شمالغربی ایران یعنی آذربایجان (زبان مادی) سروده شده است.»

برای نشان دادن این نزدیکی، مؤلف جدولی را تنظیم کرده و نیز در گفتاری جداگانه واژه‌هایی را از واژه‌نامه‌ای که ترتیب داده استخراج و با تحلیل علمی و مقایسه فقه‌اللغه‌ای نزدیکی گویش کرینگان را با زبان اوستا نشان داده است که خوانندگان می‌توانند به اصل این کتاب مراجعه نمایند.

اینک ما با استفاده از کتاب مزبور صورتی از تکواژه‌های کرینگان را با مقایسه ریشه اوستائی و معنی فارسی در اینجا می‌آوریم:

اوستائی	کریمگانی
آسپه (aspa) : آسپ	آسپ (āsp)
انوروچه (auruča) : آل	آل (al)
ارش (aršā) : ارش	ارش (arš)
اژدها (ažidahāk) : اژدو	اژدو (aždu)
اسپان (spān) : اسپا	اسپا (espā)
است (ast) : استا	استا (ostā)
وزغه (vazaḡu) : بزروغ	بزروغ (bazruḡ)
بومی (būmi) : بمی	بمی (bami)
پسو (pasū) : پاس	پاس (pas)
درزه (derza) : درزن	درزن (darzan)
دروچ (droj) : درو	درو (daru)
زم (zami) : زمی	زمی (zami)
زاماتر (zāmātar) : زوما	زوما (zūmā)
سیایه (siyāya) : سیو	سیو (Siyū)
کته (kata) : کا	کا (kā)
کهرکه (kaharka) : کرک	کرک (kark)
کئینی (kaīni) : کینا	کینا (kinā)
گریوا (grivā) : گری	گری (geri)
مدی (madhi) : مت	مت (mat)
مرتہ (merata) : مرت	مرت (mert)
مخشئی (maxši) : موز	موز (mūz)
وفره (vafra) : ور	ور (var)
وهرکه (vaharaka) : ورگت	ورگت (vorg)
وئنا (vaenā) : ونو	ونو (veno)
وذه (vadha) : وی	وی (vi)
اٹشه (aeša) : هیش	هیش (hiš)

تأثیر زبان پهلوی در ترکی آذربایجانی

تأثیر زبان فارسی و آذری و عربی و تاتی در ترکی آذربایجانی بویژه از نظر ورود واژه‌ها مورد پذیرش همگان

است اما مطلبی که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته تأثیر زبانهای ایران باستان بویژه زبان پهلوی در زبان ترکی است.

از جمله اثرات زبان پهلوی در ترکی آذربایجانی همسانی آواها، یکسانی پیشوندها و پسوندها و همیشگی پاره‌ای از واژه‌هاست. و ازینجا توان دانست که زبان باستانی پهلوی آمیخته به زبان مادی در دوران پیدایش و نفوذ زبان ترکی در آذربایجان وجود داشته و علاوه بر اثرات زبانی و دستوری پاره‌ای از واژه‌ها هم مستقیماً، و نه با میانجیگری زبان فارسی، در زبان مذکور وارد شده است.

همچنانکه اشاره کردیم این امر نه تنها از حیث شکل و هیأت واژه‌ها و ریشه‌یابی بعضی از لغات ترکی روشن می‌شود بلکه از نظر آوائی و احیاناً دستوری نیز آشکار می‌گردد.

روزی که به این نکته برخوردیم و دیدیم که برخی از آواها و شماری از واژه‌های مستعمل در ترکی آذربایجانی در زبان فارسی نیست این پرسش خود بخود به میان آمد که این آواها و واژه‌ها از چه راه در زبان مذکور رسوخ کرده؟ با پژوهش و پی‌جوئی در واژه‌نامه‌های قدیم و جدید و پژوهش‌های تاریخی و زبانی و مقایسه‌ی واژه‌های پهلوی و فارسی و ترکی رشته‌ی ارتباط بین آواها و واژه‌ها بدست آمد و دریافتم که زبان ترکی در دورانی که هنوز زبان پهلوی به زندگی خود ادامه میداد این تأثیر و تأثر صورت

پذیرفته است.

این آواها و واژه‌ها که اختصاص به زبان پهلوی دارد و در فارسی دیده نمی‌شود عیناً یا با تغییر اندکی به زبان ترکی وارد شده و پاره‌ای آنچنان از حیث لفظ یا معنی عوض شده که تشخیص آن به سادگی دشوار است و با تحلیل و ژرف بینی می‌توان به آن پی برد.

نویسنده در این بررسی به پیروی از موضوع این بخش از سخن خود که «تأثیر زبانهای باستانی در آذربایجان» است جز نشان دادن يك پدیده زبانی هدفی ندارد.

باید افزود که این يك «دریافت» است و نیاز به پژوهش و روشن کردن هرچه بیشتر دارد و آن در گرو آینده است. اینك آنچه دریافته‌ام:

آواها:

۱- همسانی آواها - در اکثر واژه‌های پهلوی که حروف آوا بخش وجود دارد آوای آنها همانست که در زبان ترکی آذربایجان است ولی در زبان فارسی آوا تغییر یافته است:

۱/۱- در واژه‌های پهلوی حرکه فتحه آخر به همان صدای فتحه (ک) خوانده می‌شود، مانند: زمانك (zamānak) آينك (āyenak) شكنجك (škanjak) ، پایستك (pāyastak) و دهها مانند اینها، که در لهجه پهلوی جنوب هم های غیر ملفوظ آخر مفتوح خوانده می‌شود و در ترکی محاوره آذربایجان هم مانند پهلوی و لهجه جنوب فتحه آخر به همان صدای خود تلفظ می‌شود، چنانکه داننده، پرنده، گوشه

(پهلوی: گوشك = gōšak)، تله (پهلوی: تلک = talak) کددر فارسی عموماً با کسره آخر تلفظ می‌شوند. شمار این الفاظ بیشمار است که در فارسی و ترکی رایج است. النهایه با همان قاعده یعنی آوای فتحه در ترکی مانند پهلوی فتحه و از آن فارسی کسره.

از ریشه پهلوی داتك، كنارك، انه چارك، پتی‌رفتک، اپایستك، ارك، آراستك، آشكارك، آزادك، بهانك، بارك، بچك، برك، چیتك، چشمك، دشنك، فرزانه، اوپه تك، پیوستك. بفارسی: داده، كناره، بیچاره، پذیرفته، نابایسته، اره، آراسته، آشکاره، آزاده، بهانه، باره، بچه، بزه، چیده، چشمه، دشنه، فرزانه، افتاده، پیوسته.

۱/۲ - آوای (ا = ە) در پهلوی و ترکی یکسان است ولی در فارسی تبدیل به (ای = i) شده مانند شهرور (šahr-var) که در فارسی شهریور شده است، همینطور است در واژه همشك (hamešak) که در فارسی همیشه شده ولی تلفظ ترکی بدون یا و مانند پهلوی است: شهرور، همشه....

۱/۳ - آوای (ا = ē, ē) در پهلوی و ترکی آذربایجانی یکسان است مانند شر (šér) بمعنی حیوان درنده، ولی همین کلمه در فارسی آوای (ای = i) دارد و شیر (با یای معروف) تلفظ می‌شود.

قابل تذکر آنکه این واژه با آوای (ای = i) در پهلوی بمعنی مایع خوراکی است که در فارسی شیر (حیوان) و شیر (مایع) هر دو يك آوا دارد.

واژه‌های دیگری هم که با آوای (ا = ɛ) خوانده می‌شوند در پهلوی و ترکی هم آوا هستند ولی آوای فارسی با آندو نایکسان است؛ مانند بل (bəl)، دو (dəv) که در فارسی بیل (bil) و دیو (div) خوانده می‌شوند، همچنین است پش، پشمان، پشه که در پهلوی و ترکی هماوا و در فارسی، پیشر، پشیمان همیشه تلفظ می‌شوند.

همچنین دیگر واژه‌های با آوای (ا = ɛ) در پهلوی به زبان فارسی (ای - i) شده، مانند ار (آریائی = والاتبار) که در فارسی ایر (ir) شده و نیز ارانشهر، ارچ (èrèc) ارپت (érpat)، استانیدن، اوسانیه (èvsānīh)، اتر (ètar) اوکیچ (èvkič)، اوکبار، اوک ماهک، اوچند به ترتیب ایرانشهر، ایرج، هیربد، ایستانیدن، یکسانی، ایدر، هیچیک، یکبار، یکماهه، یکچند شده‌اند.

۴/۱- آوای (ای = i) در تلفظ پهلوی و ترکی بوضوح شنیده می‌شود ولی در فارسی، گاهی تبدیل به (ا = ɛ) شده است مانند واژه نازیک که در ترکی

نازک [و در تداول عامه، نازیه =]

ولی در فارسی نازک و گاهی به (ا = ɛ) تغییر

یافته است مانند واژه‌های پهلوی نیفرین (nifrin)، نشان

(nisan)، گریفتار (griftar) که به ترتیب نفرین،

نشان، گرفتار شده ولی در ترکی این واژه‌های فارسی مانند پهلوی، دست‌کم با اشباع کسره خوانده می‌شود.

۵/۱- تلفظ (او = o) در پهلوی و ترکی یکسان

است مانند زور (zor)، گور (gor)، دوست (dost) ولی

در فارسی بترتیب زور (zour) ، گور (gour) ، دوست (doust) شده است. همچنین است تمام واژه‌های با آوای او " که قدما به واو مجهول و معروف تعبیر کرده‌اند.

۶/۱- تلفظ (ا = u) در پهلوی و ترکی صدای خود را می‌دهد، مانند: گمان (gumān) ، گل (gul) ، هنر (hunar) ، هماک (humāk) ، وزرگ (vuzurg) ولی در فارسی تبدیل به (او = u) شده است و می‌توان نوشت: گومان، گول، هونر، هومای، بوزورگ تا آوای آن نشان داده شود.

۷/۱- همچنین تلفظ ضمه (ا̇ = u) در واژه‌های پهلوی در فارسی گاهی به فتحه تبدیل شده مانند یوان (yuvan) ، دماوند (dumbavānd) ، بختکان (buxtakan) که به ترتیب جوان، دماوند، بختکان شده - گاهی نیز به (ای = i) تبدیل شده مانند اوستاتن (ustātan) که ایستادن شده.

۸/۱- آوای (آ = ā) در پهلوی و ترکی کوتاه (مقصور) و همسان است مانند پولات (polāt) ، آرات (āzāt) ، آسان (āsān) ، آپاتان (āpātān) ولی در فارسی کشیده (ممدود) و ناهمسان است و با اصطلاح دستوری با اشباع خوانده می‌شود مانند پولاد، آزاد، آسان، آبادان.

پیشوندها و پسوندها:

۲- برخی از پیشوندها و پسوندهای پهلوی در فارسی از بین رفته یا تبدیل شده ولی برخی از آنها در ترکی دیده می‌شود.

۲/۱- پیشوند آ (a) و آن (an) و آن (ana) برای نفی که در پهلوی بکار برده می‌شد در فارسی از بین رفته و بجای آن (نا = nā) و (نه = na) بکار می‌رود مانند اداتك (adātak)، انچارك (anačārak)، انهست (unahas-t) که به ترتیب ناداده، ناچار یا بیچاره، ناهست شده‌اند.

۲/۲- پیشوند نفی اب (abē) تبدیل به بی (bi) یا نا (nā) شده است اب - آزیه (abe-āzih)، اب - سوتکیه (abe-sūtakihi) که بی‌گوشی و ناسودگی (نافر سودگی) شده است.

۲/۳- در زبان محاوره ترکی در چند واژه که از پهلوی مستقیماً وارد شده نمونه‌هایی ازین پیشوندها دیده می‌شود مانند اناین (anāyen) بمعنی ناآئین (بی نظم و قاعده) که در پهلوی اناینیه (anayenih) یعنی ناآئینی و انه شوش (anašuš) بمعنی ناشسته که در زبان پهلوی از شوست (ana šust) بهمین معنی است.

۲/۴- پسوند (کر) در پهلوی در آخر واژه‌ها معنی کننده یا دارنده (وصف و صفت) را می‌دهد مانند ایدوسر کر (apsos-kar) یعنی افسوس کننده، بچکر (bača-kar)

یعنی بزه‌گر یا بزه‌کار (مجرم)، برینکر (brinkar) یعنی آفریننده، فرمان‌دهنده، مقدرکننده، چیلنکر (čilan-kar) یعنی چلنکر (سازنده اشیاء کوچک فلزی)، داتکر (dāt-kar) دادگر، قاضی، فتوا دهنده، ویاپانکر (viyāpān-kar) گمراه کننده، مخرب، ویرانگر، یزیشنکر (yarišn-kar) پرستش کننده و نظائر اینها.

اما این پسوند پهلوی در فارسی بکار نرفته و دو پسوند فاعلی و وصفی دیگر یعنی کار (kār) و گر (gar) مانند زیانکار، خوشکار، ویناشکار، و یچینکار، ویزندکار، و یچیرگر، وچکگر، هستگر، پروچگر و جز اینها در فارسی وارد شده و بکار رفته است. ۱۳۵

بنظر می‌رسد که پسوند کر (kar) با تغییر حرف به شکل جر در ترکی و ژر در آذری و ژار در کردی بکار رفته ولی این اثربخشی و اثرپذیری مستقیم بوده است، زیرا در فارسی نبوده که از آن زبان وارد ترکی شود مانند درده‌جر و عیبه‌جر در ترکی و الاوژر در آذری و درده‌ژار در کردی.

همریشگی واژه‌ها:

شمار واژه‌هایی که از فارسی یا آذری یا تاتی و گویش‌های محلی آذربایجان و اران به زبان ترکی آذربایجان وارد شده بسیار فراوان است، اما واژه‌هایی از زبان پهلوی که مستقیماً وارد ترکی شده چندان زیاد نیست، اما در هر صورت شایسته دقت و بررسی است، اینک ما شماری از این واژه‌ها را در اینجا می‌آوریم:

اناین (anāyēn) - این لغت در ترکی بمعنی آدم قانون‌شکن و خلافکار و بی‌منطق و ناآشنا به سنن و آداب بکار رفته.

در زبان پهلوی اناینیه (anāyenih) بمعنی ناآئینی، بی‌انضباطی،

ناجوری و بی‌قاعدگی است. ۱۳۹ این واژه مرکب از دو جزء است که عبارتند از آن (an) پیشوند نفی و آین (āyēn) بمعنی آیین و طریقه با پسوند مصدری (ih) . با آنکه پیشوند مذکور در فارسی به (نا) تبدیل شده و در واژه‌های زیادی مانند ناتوان، ناهموار و جز اینها بکار رفته ولی ترکیب ناآئین و ناآئینی ضبط و استعمال نشده است. اما اناین که

درست شکل پهلوی واژه و بهمان معنی است در ترکی آذربایجان بکار می‌رود. نکته جالب آنکه واژه پهلوی و ترکی هر دو بشکل (آین) است نه (آیین) که در فارسی مصطلح است.

انه‌شوش - ان (ana) در زبان پهلوی پیشوند نفی است، مانند ان‌بیم (anabim) یعنی نترس، ان‌چارک (ana-čarak) یعنی بیچاره، ان‌هست (ana-hast) یعنی ناهست، غیرموجود، غایب، ان‌همیه (ana-hamih) ناهمی، جدائی و غیره و شوستن (šūstan) بمعنی شستن و ترکیب ان‌شوست (ana-šust) بمعنی ناشسته است.

در ترکی محاوره آذربایجان انه‌شوش بمعنی ناشسته دست و روی است و غالباً به کودکانی می‌گویند که بدون شستن دست و رو سر صبحانه حاضر میشوند. گاهی نیز به آدم ناتراشیده و ناجور اطلاق می‌شود.

باتمان - در فرهنگ پهلوی ۱۴۰ نوشته شده است که: «باتمان ۱۴۱ واحد وزن در ترکی آذربایجانی بازمانده پتمان ۱۴۲ پهلوی است.» و پتمان دارای معانی زیر است:

۱- پیمان، قرارداد، معاهده،

۲- اندازه، نظم، قاعده، میزان،

۳- تعادل، میانه، وسط.

پتمانک ۱۴۳ هم به معانی پیمانه، اندازه، اندازه طولی، فاصله، اندازه زمانی، معاهده، میزان حد بکار رفته است و در «صحاح‌الفرس» آمده است که پیمانه قفیز ۱۴۴ باشد و کیله ۱۴۵ و هرچه بدان چیزی به‌پیمایند. ۱۴۶

بونووره (buneuvra) - در ترکی بمعنی پایه و زیربنای ساختمان

است و در زبان پهلوی بون (bun) بمعنی پی و بنیاد است.

پالدا (palda) به ترکی خوردنی خنک‌کننده‌ای است که از رشته نشاسته و شربت ۱۴۷ و یخ درست کنند و در پهلوی پالوتک (palūtak) بمعنی پالوده است که معرب آن فالوذج می‌باشد.

پهرز (pahrez) - این کلمه در ترکی محاوره بویژه در روستاها و تداول عامه بهمین املا و آوا بمعنی پرهیز، خودداری و اجتناب خاصه در خوردن و نوشیدن مواد زیانمند برای تندرستی است.

و پهرچ (pahreč) در زبان پهلوی بمعنی پرهیز، مراقبت، خودداری، اجتناب، جلوگیری و حمایت است.

تفاوتی که دو واژه دارند تبدیل (چ) به (ز) است. و پرهیز (parhiz) در فارسی احتراز، اجتناب، خوشتن‌داری، خودداری از انجام دادن کاری یا خوردن چیزی است که زیان داشته باشد. باین ترتیب واژه پهرچ و پهرز در دو زبان پهلوی و ترکی نشانه‌ای از اثربخشی اولی و اثرپذیری دومی بدون پادرمیانی زبان فارسی است. تاوا (tāvā) در ترکی بمعنی تاب‌ه و از ریشه پهلوی تاپک (tāpak) گرفته شده. اگر هم از ریشه تاوه گرفته شده باشد باز هر دو از ریشه پهلوی است.

تره (tara) به ترکی سبزی خوراکی و باصطلاح سبزی خوردن، سبزی آش، سبزی پلو و جز اینهاست که بهمه سبزی‌ها اطلاق میشود که هریک نام خاصی دارند مانند ریحان، مرزه، جعفری، ترخون و غیره. در زبان پهلوی ترک (tarek) بهمین معنی است.

در فارسی (تره) تنها بیک نوع سبزی گفته می‌شود که نام فارسی آن گندنا و ترکی آن «کاوار» است و در ترکیب ترتیزک نیز بکار میرود ولی در هر صورت اسم عام نیست.

داشتن معنی عام در پهلوی و ترکی آذربایجان نشانی از تأثیر اولی و تأثر دومی بدون دخالت زبان فارسی است.

توز (toz) - در زبان ترکی به پارچه بسیار نازک گفته میشود که در قدیم از آن روسری و سایر رخت‌های ظریف زنانه می‌دوختند و معروف به پارچه بدن‌نما بود، و در ردیف پارچه‌های توری، کتان، قناویز، زری، اطلس و غیره مصرف میشد و شال و ترمه و برک برای رخت‌های ضخیم بود.

این پارچه در شهری بهمین نام واقع در ایالت فارس که در قرن پنجم هجری ویران شده بافته می‌شد.

شهر مزبور به زبان پهلوی توژک (tožak) نام داشت که در فارسی

توز (touz) و توج (touj) گردیده و پارچه منسون یا نراتوزی مینامیدند و در شعر ابوحنفیه اسکافی شاعر قرن پنجم هجری (توزی و کتان) مرادف هم آمده است. و این واژه در فارسی با اشباع واو است. بهر صورت این واژه توز (با واو خفیف یا مجهول) از نظر آوا و

املا در پهلوی و ترکی همسان است و فارسی با آندو تفاوت دارد.
تیکان (tikān) - در ترکی بمعنی خار (تیغ) و از ریشه پهلوی
 تیک (tik) است که بهمین معنی است.
 تیغ در زبان فارسی به معنی شمشیر و خار از ریشه پهلوی تغ
 میباشد.

جوان (juvān) بویژه در ترکیب جوانان، جوان جاهل در ترکی
 بمعنی برناست. در پهلوی نیز جوان (juvān) و یوان (yuvān) بهمین
 معنی است و در فارسی به فتحه اول است. ۱۲۸

چهره (jahra) در ترکی بمعنی دوك یا چرخ ریسندگی است، این
 واژه در سانسکریت چکره (cakra)، در اوستائی و پهلوی چخره
 (čaxra) و در زبان ارمنی چخرك (jaxrak) است و در فارسی هم
 چرخه (čarxa) بهمین معنی است.

تقدم (ها) بر (را) در ترکی بجای (ك) و (خ) و برعکس آن در
 فارسی نشانی بر تأثیرپذیری ترکی از پهلوی است.

درد (dart) - در پهلوی و ترکی بهمین آوا و املا بمعنی
 بیماری و رنج و غصه و ناتندرستی است و در فارسی درد (dard) بهمین
 معنی است.

دردہ جر (dardajar) در ترکی آذربایجان درددار، دردمند، و کسی
 که استعداد بیماری دارد و درد بسیار به سراغ او میآید.
 در زبان پهلوی دردگر (dart-kar) بمعنی دردآور، و رنج آور
 است. در فارسی نه پسوند گر هست و نه جر. اما گر (gar) در فارسی پسوند
 فاعلی است که در پهلوی نیز همین حالت را دارد و در این زبان واژه (آور)
 یا (بخش) بجای (گر) بکار میرود مانند دردآور، رنج آور، زیانبخش،
 ثمربخش و غیره.

و در زبان معاورة ترکی، پسوند (جر) ۱۲۹ که تغییر یافته (کر)
 است ۱۵۰ به معنی مذکور در فوق بکار رفته.

زوربا (zorba) در ترکی بمعنی زورمند و از ریشه پهلوی زور
 گرفته شده نه از ریشه فارسی زور (zour).

سوماق پالان soumāg pālān در زبان ترکی به ظرفی فلزی
 سوراخ سوراخ که در آن برنج صاف می کنند یا سبزی آب میکشند یا میوه
 میشویند در تداول عامه سوماخپالان میگویند. در فارسی چنین ابزار

آشپزخانه را آبکش یا صافی یا چلو صافی کن نامند (پالایه بهتر است).
در فرهنگ پهلوی ذیل واژه هومان پالای (hōmān pālāy) چنین
نوشته شده:

«هومان پالای پالایند هوم ۱۵۱، ظرفی که در آن هوم را می پالایند
و صاف می کنند، ظرف صافی برای هوم. در لهجه اصفهان آبکش یا ظرف
سوراخ داری را که با آن برنج را صاف میکنند و از ظروف مطبخ است
سماق پالون (sumāg pālun) می نامند که ممکن است یادگاری از
پالودن سوم (sōm) یا هوم (hōm) باشد.»

سهمان (sahmān) در ترکی بمعنی نظم و ترتیب و آراستگی
است و مشتقات آن سهمانلی، سلقه سهمان، و مصدر سهمان لاق از همین
ریشه است.

در فرهنگ پهلوی نیز سهمان درست با همین املا و آوا بمعنی
نظم و ترتیب است و سامان که در فارسی بمعنی نظم و ترتیب است در
پهلوی بمعنی مرز و حد و نشان مرزی است ۱۵۲ و سامانگر کسی است که
مرز را تعیین می کند.

باین ترتیب سهمان در ترکی عیناً از پهلوی وارد شده و با این املا
و آوا در فارسی نیست.

کچی (kèji) در ترکی بمعنی ابریشم خام از ریشه پهلوی کچ
(kač) بهمین معنی است.

کنت (kant) در ترکی بمعنی ده و روستا بکار می رود و کند هم
باین معنی است.

در زبان پهلوی کنت (kant) بمعنی شهر و آبادی است و این
واژه در فارسی به کند یا قند یا چند تغییر شکل داده مانند تاشکند. بیکند،
سیرکند، گندیشاپور، سمرقند، خوقند، قندهار، خجند، بیرجند،
جندی خسرو و... ۱۵۳، همچنین با محذوف شدن نون بشکل کت نیز بکار
رفته مانند بناکت، روزکت، اخسیکت و غیره.

کیوانی (keyvāni) با یای مجهول یا خفیف در آخر بمعنی
کدبانوی زیرک و زن هوشمند و توانا در کار است.

این کلمه مصطلح در ترکی آذربایجان ریشه در زبان پهلوی دارد
و از دو کلمه کی (kei) و بانوک (bānūk) که نخستین بمعنی زیرک و
هوشیار و عاقل و دومی زن بزرگزاده و کدبانو ۱۵۴ است ترکیب یافته.

گوز (goz) یا گوز (gavez) بمعنی گردو از ریشه پهلوی گوز بهمین املا و معنی است.
مذو (mazow) - «در آذربایجان آب کشمش را که برای تهیه فالوده می‌گیرند (madh-ow) گویند» و در زبان پهلوی مد/ی mad/i بمعنی می (mei) و شراب (madh) بکار رفته است.
مکه (maka) بمعنی ذرت است که در اوستائی میکه (mika) بهمین معنی است، بنظر می‌رسد که از راه زبان پهلوی به ترکی وارد شده است. زیرا در زبان تاتی مکه (maka) و گویش کرینگان مکا (makā) بهمین معنی است و در انگلیسی (maize) و در فرانسه (maïs) بمعنی ذرت است.

یادداشتها:

۱- زبان پهلوی دوره اشکانی را پارتی یا پهلویک (Pahlavik) و زبان پهلوی دوره ساسانی را پارسی (Parsik) و هر دو را یکجا پارسی میانه می‌نامند.

2 - Indo-Européen

۳- آری + آن = ایر + آن.

۴- Strābo (۵۴ پیش از میلاد تا ۲۴ میلادی).

5 - Āriāna

۶- همسانی: ماندگی و شباهت، یکسانی: یگانگی و وحدت.

۷- Edward Browne (۱۸۶۲ تا ۱۲۹۲).

۸- اصل و ترجمه و تفسیر آن بنام زند اوستا به فارسی دری و زبانهای مهم جهان انتشار یافته و اینک در دسترس خواستاران است که برای آشنائی به (زبان اوستا) می‌توان بدان مراجعه کرد.

۹- زبان سانسکریت زبان باستانی هند است که وداها و سایر آثار کلاسیک هندی با آن زبان نوشته شده است. برای آشنائی باین زبان می‌توان به ریگ‌ودا (rig veda) مراجعه کرد و بزبان فارسی (راهنمای سانسکریت) تألیف پرفسور ایندوشیکهر و (خودآموز سانسکریت) تألیف سید محمدعلی داعی‌الاسلام می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۱۰- درباره واژه‌ها و نامهای جغرافیائی رجوع کنید به تاریخ ماد.

نویسنده نیز در دو نوشته جداگانه «زبان در ایران باستان» و «اعلام جغرافیائی شمالغرب ایران» موضوع زبان ماد و واژه‌ها و اعلام بجای مانده از آن را بررسی کرده‌ام و در اینجا مجال تفصیل نیست.

Cunéiforme

-۱۱-

۱۲- تاریخ ادبی ایران، تألیف پروفیسور ادوارد برون.

۱۳- محمد بن اسحاق الندیم (درگذشته ۳۸۷ هـ) این کتاب را در ۳۷۷ هـ. تألیف کرده. اصل الفهرست به عربی در سال ۱۳۴۸ هـ. در مصر چاپ شده و ترجمه فارسی آن بقلم رضا تجدد در تهران بطبع رسیده است.

۱۴- قال عبدالله بن مقفع لغات الفارسیة الفهلویة و الدریة و الفارسیة و الخوزیة و السریانیة. فاما الفهلویة منسوب الی فہلہ، اسم یقع علی خمسة بلدان و هی اصفهان و الری و همدان و ماه‌نہاوند و آذربایجان.

۱۵- ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی (درگذشته بسال ۳۸۷ هـ)

۱۶- و من لغات الفرس الفهلویة و بہاکان یجری کلام الملوک فی مجالسہم و ہی لغة منسوبة الی بہلہ و بہلہ اسم یقع علی خمسة بلدان اصفهان و الری و همدان و ماه‌نہاوند و آذربایجان. (مفاتیح العلوم، چاپ اروپا، صفحه ۱۱۷).

۱۷- ولایتی در کنار دریای مازندران و جنوب شهر پاکو.

۱۸- چاپ لیدن، ۱۹۱۳ میلادی.

-۱۹-

دیره‌کین سر به سودای ته گیتی دیره‌کین چشم چو خونین اسره‌ریجی دیره سر باستانه اچ ته دارم خود نواجی کوور بختی چه کیجی دیری است که این سر بسودای تو گیج است

دیری است که این چشم اشک خونین میریزد

دیری است که سر به آستانه تو دارم

خود نمیگوئی که این بدبخت چرا؟ گیج است

۲۰- شمس قیس رازی از ادبای قرن ششم و هفتم هجری است که وفات وی را پس از ۶۲۸ هـ. نوشته‌اند.

۲۱- رجوع کنید به اصل کتاب به تصحیح محمد قزوینی، چاپ انتشارات دانشگاه، صفحه ۱۷۴، همچنین مراجعه شود به تاریخ ادبیات

- ایران تألیف جلال همائی چاپ تهران، ۱۳۴۰ صفحه ۱۶۵.
- ۲۲- جلد اول، چاپ ۱۳۴۴، صفحه ۲۲۲.
- ۲۳- Iranshahr تألیف J. Marquart، صفحه ۱۳۲.
- ۲۴- ایرانشناس معروف دانمارکی که تمام عمر پربار خود را در خدمت به تاریخ و فرهنگ و مدنیت ایران سپری کرد (۱۸۷۵ تا ۱۹۴۵ م.)
- ۲۵- جلد دوم، صفحه ۲۹۰.
- ۲۶- آذری یا زبان بامستان آذربایگان، چاپ ۱۳۰۴ خورشیدی.
- ۲۷- تألیف و. س. راستارگویا، زبانشناس شوروی، ترجمه دکتر ولی الله شادان، چاپ تهران، ۱۳۴۷ خورشیدی.
- ۲۸- در قرن پنجم هجری فخرالدین اسعد گرگانی قصه ویس و رامین را که بزبان پهلوی بوده بزبان فارسی دری ترجمه کرده است. بنابراین پهلوی و دری همزیستی داشته اند و کسانی بودند که هر دو زبان را می دانستند و برای اینکه سود آثار پیشین عام گردد آنها را به فارسی برمی گرداندند؛ در منظومه ویس و رامین چنین می خوانیم:
- که مردم اندر این اقلیم هموار بوند آن لفظ پیشین را خریدار
ولکن پهلوی باشد زبانش نداند هرکه میخواند بیانش
- ۲۹- تاریخ الامم والملوک را مورخ و مفسر بزرگ ایرانی محمد بن جریر طبری (۲۲۴ تا ۳۱۰ هـ) بزبان تازی تألیف کرده و ابوعلی محمد بن عبدالله بلعمی (متوفی ۳۶۳ هـ) وزیر سامانیان بامر منصور بن نوح سامانی به پارسی برگردانده که به تاریخ بلعمی یا ترجمه تاریخ طبری موسوم است.
- ۳۰- وحدثنی... انه انشد بالمرأغة، جماعة من اشياخها اشعاراً لابن البعیث بالفارسیة و یدکرون ادبه و شجاعته.
- ۳۱- جزء السابع، چاپ قاهره، ۱۳۵۸ هـ. صفحه ۳۵۴.
- ۳۲- احمد بن یحیی (درگذشته بسال ۲۷۹ هـ) از فضلا و ادبای ایرانی و از مترجمان فارسی عبری در دربار متوکل خلیفه عباسی بود.
- ۳۳- تألیف ابوالقاسم محمد بن علی بغدادی (متوفی در ۳۶۷ هـ). وی کتاب خود را پس از پیمودن کشورهای جهان بویژه ایران که در سال ۳۳۱ آغاز کرده بقلم آورده است. سیزده فصل از آنها که مربوط به ایران است دکتر جعفر شعار به فارسی برگردانده که در ۱۳۴۵ در تهران چاپ شده است.

۳۴- فاما لسان اهل آذربيجان و اكثر اهل ارمنيّة فالفارسيّة تجميعهم،
والعربيّة منهم مستعملة و قلمن بها ممن يتكلم بالفارسيّة لا يفهم بالعربيّة.
صورة الارض چاپ ليدن، صفحه ۳۲۸.

۳۵- اصل عربي اين كتاب بر مبنای صورالاقاليم ابوزيد سهل بلخی
(متوفی در ۳۲۲ هـ) نوشته شده و ترجمه آن به فارسی در قرن پنجم و
ششم هجری بوده. مؤلف آن ابواسحاق ابراهيم استخری فارسی درگذشته
۳۴۶ هجری است.

۳۶- و لسان آذربيجان و ارمنيّة والران الفارسيّة و العربيّة.
صفحة ۱۵۵.

۳۷- تالیف شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی (۳۴۵ تا
۳۸۱ هـ)، سیاح و جغرافی‌دان که کتاب خود را در سال ۳۷۵ هـ نوشته
است.

۳۸- چاپ ليدن، صفحه ۲۵۹.

۳۹- اين موضوع به اوایل قرن سوم هجری مربوط میشود، بگفته
طبری در حوادث سال ۲۰۱ هـ. بابک خرمی بر مذهب جاودانی بود که
اصحاب جاویدان بن سهل صاحب بد (شهری در نزدیکی اهر ارسباران)
بودند و دعوی کرد که روح جاویدان در وی حلول کرده، مسمودی نیز
جاودانی را پیروان جاویدان بن شهرک خرمی دانسته که در کوهستان بدین
در آذربایجان بودند و بابک خرم‌دین با آنان در ۲۰۱ قیام کرد.

۴۰- تاریخ تالیف کتاب مسالك و ممالك ابن خردادبه را سال
۲۳۲ هـ. نوشته‌اند.

۴۱- سال کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مرو
سال ۶۵۲ میلادی مطابق با ۳۱ هجری است.

۴۲- فخرالدین اسعد گرگانی در داستان عشقی ویس و رامین که از
دوره اشکانیان بجای مانده و بزبان پهلوی است چنین گفته:

که مردم اندرین اقلیم هموار بوند آن «لفظ پیشین» را خریدار

۴۳- ناصر خسرو (۳۹۴ تا ۴۸۱ هـ) لفظ دری بکار برده:

من آنم که در پای خوکان نریزم مراين گوهری در «لفظ دری» را
ابوعلی سینا نیز در دانشنامه زبان کتاب خود را «پارسی دری» نامیده.

۴۴- دو آگاهی درباره زبان دری لازم به یادآوری است: نخست
اینکه زبان دری آمیخته‌ای است از يك لهجه پهلوی ساسانی با يك عده از

لغات بلخی، سغدی، و خوارزمی که از زبانهای ایرانی شرق میباشند بویژه سغدی که آثاری از مانی پیامبر ایرانی در کاوشهای تورغان بزبان مزبور پیدا شده است. دیگر اینکه بر اثر اکتشاف کتیبه‌ای در سرخ‌کتل در پانزده کیلومتری بلخ بسال ۱۹۵۱ میلادی به زبان دری کهن مربوط به سده دوم میلادی، خاورشناسان عقیده دارند که زبان دری سابقه تاریخی طولانی‌تر از آنچه تا حال تصور میشد دارد و تاریخ نشئت آن به چهار تا شش قرن پیش از ظهور اسلام و آمدن تازیان به ایران می‌رسد.

۴۵- سبک‌شناسی، تألیف محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء) جلد اول.
۴۶- برای شناختن این واژه‌های پارسی نوین به نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز رجوع کنید.

۴۷- دیلم + میپار = سوار دیلمی.

۴۸- لغت فرس، تألیف اسدی طوسی (متوفی ۴۶۵ هـ) بتصحیح عباس اقبال، چاپ تهران، ۱۳۱۹ شمسی، صفحه اول.

۴۹- همین منبع، صفحه ۱۸.

50— synonyme

۵۱- برای پی‌بردن به آن و آشنا شدن با این واژه‌ها به لغت فرس رجوع نمائید.

۵۲- لغت فرس، تألیف اسدی طوسی، تصحیح عباس اقبال، چاپ ۱۳۱۹ شمسی، صفحه ط.

۵۳- لغت فرس، تألیف اسدی طوسی، تصحیح عباس اقبال، صفحه ۵۳.

۵۴- در این باره مراجعه به اصل لغت فرس و فهرست الفبائی لغات موضوع را روشن میکند.

۵۵- مقدمه دیوان قطران، چاپ ۱۳۳۳ تبریز، صفحه الف.

۵۶- مقدمه دیوان قطران، چاپ ۱۳۳۳ شمسی، تبریز، صفحه ی.

۵۷- شهری در میان اردبیل و تبریز، پیرامون اهر.

58— azri 59— azari 60— azrabi 61— āzari.

۶۲- الکامل، تألیف مبرد، چاپ استانبول، سال ۱۲۸۶ هـ. ق. جلد اول، صفحه ۵.

۶۳- وی پدر بر پدر از اصفهان بوده و در خدمت طاهریان خراسان (۲۰۶ تا ۲۵۹ هـ) بسر برده و تاریخ فتوحات آنها را نوشته و سپس به

جهانگردی و تألیف پرداخته و پس از ۲۹۲ فوت کرده است. مولدوی بغداد بوده.

۶۴- بگفته طبری جاودانی‌ها پیروان جاویدان بن سهل صاحب بد بودند که بابک خرمی هم پیرو مذهب آنان شده و رهبری دینی و سیاسی را بدست آورد. مسعودی نیز جاودانی‌ها را پیروان جاویدان بن شهرک خرمی دانسته که در کوهستان بدین در آذربایجان بودند و بابک خرمدین با آنان برای بدست آوردن استقلال ایران و راندن بیگانگان ازین سامان در ۲۰۱ ه. قیام کرد. جاودانی‌ها و پیروان بابک در شهرهای ایرانی بویژه مرکز و غرب ایران فراوان بودند. اما آذری و جاودانی با اصطلاح منطقی فریق و قسیم هم نیستند بلکه مردم آذربایجان آذری بودند و جمعی هم کیش جاودانی داشتند. آذری تبار و ریشه است ولی جاودانی کیش و آئین است.

۶۵- ... و اهل مدن آذربایجان و کورها اخلاط من المعجم الاذریة والجاودانیة القدم اصحاب مدینة البذ التي كان فیها بابک. ثم نزلتها العرب لما افتتحت.

۶۶- از شهرهای سوریه (شام) درمیان دو شهر حلب و حمات.
۶۷- معجم الادباء، جلد اول، صفحه ۱۷۳، چاپ مصر، سال ۱۹۲۳ میلادی. برای تفصیل رجوع فرمائید به معجم الادباء یاقوت و انساب سمعانی.

۶۸- معجم البلدان، چاپ مصر، جلد اول، صفحه ۱۶۰.

۶۹- چاپ قاهره، ۱۳۷۵ ه. ق. صفحه ۶۷.

۷۰- لغت فرس بتصحیح عباس اقبال، چاپ تهران. سال ۱۳۲۹ خورشیدی.

۷۱- ظ علامت نسخه دیگر اساس تصحیح است.

۷۲- کام: (کام) : kām : دهان، داخل دهان، سقف دهان. بمعنی مراد و مقصود و آرزو نیز میگویند، کامه هم گفته شده. لهاء: اللعنة المشرفة على الحلق في اقصى سقف الفم.

۷۳- س: علامت نسخه بدل.

۷۴- نوعی شیرینی.

۷۵- ن. ب: وژه.

۷۶- ن. ب: چارخ، چاروق.

۷۷- ن. ب: پشك.

۷۸- ن. ب: سانيج، ساینج.

۷۹- سماروغ که با املای سماروخ، زماروغ هم آمده قارچ را گویند و آن میوه گیاهی است که بشکل چتر کوچک یا کلاهک در زمین های مرطوب روید.

۸۰- taparzat ، در مجمع الفرس آمده که تبرزد دو معنی دارد اول نبات باشد و بمعنی شکر سفید نیز آمده، دوم قسمی از انگور که در تبریز میباشد.

در فرهنگ رشیدی آمده تبرزد و تبرزه شکر سبید سخت که گویا اطراف آن به تبر تراشیده اند و نیز تبرزه قسم نمکی است که از کوه نشاپور و سایر جبال بهم رسد و قسمی از انگور بغایت شیرین که خاص تبریز است و اول را بواسطه مشابهت مزه با شکر تبرزه بدین نام خوانند.

۸۱- کاف جوهر کلمه است نه اینکه مردمک مصغر مردم باشد و اگر در شعر برای صنعت بدیمی مردم را در دو معنی (مردمک = به ترکی بیک) و مردم (مجموع انسانها) بکار برده حکم به غالب نتوان داد، آنجاکه گفته: ز گریه مردم چشم نشسته در خون است

بین که در طلبت حال مردمان چون است

82— proarien

۸۲- Herodotus (۴۸۴ تا ۴۲۵ ق. م.)

۸۳- Prof. Théodor Noldeke (از ۱۸۳۶ تا ۱۹۳۰ م.) ایرانشناس آلمانی که پژوهش های وی در تاریخ ایران و اسلام بویژه تألیف ارزشمند حماسه ملی ایران وی شهرت جهانی دارد.

۸۵- (۵۲ ق. م. تا ۲۵ میلادی).

۸۶- تألیف پروفیسور البرماله فرانسوی. ترجمه فارسی، چاپ تهران، صفحه ۱۲۵.

۸۷- زبان پهلوی دوره اشکانی را پارتی هم گفته اند و اساساً واژه پهلوی از پارت و پرتوه گرفته شده است.

۸۸- برای آشنایی بیشتر به تسمیه فارسی رجوع کنید به کتاب مسالك و ممالك تألیف ابواسحاق ابراهیم استخری (متوفی ۳۴۶ هـ) و صورت الارض تألیف ابوالقاسم محمد بن علی بغدادی (متوفی ۳۶۷ هـ) و تاریخ الامم والملوک تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری (متوفی ۲۳۵ هـ).

- ۸۹- برای آشنایی با نامگذاری زبان ایرانی نگاه کنید به کتاب التنبیه والاشراف تألیف ابوالحسن مسعودی (درگذشته ۳۴۶ هـ) و احسن-التقسیم تألیف ابو عبدالله مقدسی (درگذشته ۳۷۵ هـ)
- ۹۰- رجوع کنید به البلدان ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴ هـ)
- ۹۱- نگاه کنید به التنبیه والاشراف ابوالحسن مسعودی (متوفی ۳۴۵ هـ) و فهرست ابن النتیم متوفی ۳۸۷ هـ.
- ۹۲- به شهرهای خراسان و شهرهای عراق
چو آفتاب زرافشان عزیز و مشهورم
- ۹۳- ناقدان و سخندنان ایران مانند عوفی، رشید و طواط، معزی، جامی، روحی و دیگران شعر و ادب قطران را ستوده‌اند:
عوفی در لباب‌الالباب (چاپ لیدن، جلد ۲، صفحه ۲۱۴) لطافت و کمال صنعت اشعار قطران را ستوده است.
رشید و طواط، استاد در ادب و شعر و نثر (متوفی ۵۷۳) گفته‌است:
من قطران را در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه شعر نه از ممر علم.
معزی نیشابوری (متوفی ۵۴۲) از قطران به نیکی یاد کرده است.
عبدالرحمان جامی (متوفی ۸۹۸) درباره قطران چنین گفته است:
بود قطران نکته‌دانی محرساز قطره‌ای از کلک او دریای راز
روحی و لاجوالجی شاعر قرن ششم از شاعران نامدار یاد کرده و قطران را در ردیف آنان آورده است:
- بیش ازین نیست کز سخا و سخن خواجه مسعود سعد سلمانم
مطلع و مقطع قصاید را سوم فرخی و قطرانم
- ۹۴- بنوشتۀ کاتب چلبی (متوفی حدود ۴۸۵ هـ) در کشف‌الظنون، وی کتابی در لغت فارسی بنام تفاسیر تألیف کرده بود. همچنین مؤلف فرهنگ جهانگیری جزء منابع تألیف خود از «فرهنگ حکیم قطران» نام برده است.
- ۹۵- ذکرالامم السبع فی سالف‌الزمان ولغاتهم و آرائهم و مواضع مساکنهم و مابانت به کل امة من غیرها و ما اتصل بذلک. (چاپ قاهره، ۱۳۷۵ هـ. ق. صفحه ۶۷)
- ۹۶- فالفرس امة حد بلادها الجبال من الماهات و غیرها و اذریبجان الی مایلی بلاد ارمینیه و اران و البیلقان الی دربند و هوباب‌الابواب والری

والطبرستان والمسقط و الشابران و جرجان و ابرشهر (وهی نيسابور) و هراة و مرو و غيرذلك من بلاد خراسان و بيجستان و كرمان و فارس و الاهواز و ما اتصل بذلك من ارض الاعاجم في هذا الوقت و كل هذه البلاد كانت مملكة واحدة و ملكها ملك واحد و لسانها واحد الا انهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات... كالبهلوية والدرية والاذرية و غيرها من لغات الفرس (همين منبع).

۹۷- هندوان، تازيان، بربريان، ايرانشهر، روم و صقلاب، خزر و ترك، چين و تبت.

۹۸- تصحيح ملك الشعرا بهار، چاپ تهران، صفحه ۴۷۸.

۹۹- هندوان، تازيان، بربريان، ايرانشهر، روم و صقلاب، خزر و ترك، چين و تبت.

۱۰۰- و ذكر تلميذه (ای ابو العلاء معری) ابو زکریا التبریزی قاعداً فی مسجده - معرفة النعمان... انی رايت جاراً لی بعد ان لم الق احداً من اهل بلدی سنتین فقال (ای ابو العلاء) لی قم و کلمه... فقلت و کلمته بلسان الازريه... فلما رجعت و قعدت بين يديه قال لی ای لسان هذا قلت هذا لسان اهل آذربيجان... (معجم الادباء، چاپ مصر ۱۹۲۳ م. صفحه ۱۷۳)

۱۰۱- وحد آذربيجان من برذعة مشرقاً الى ارض نجان مغرباً و يتصل حدها من جهة الشمال ببلاد الديلم والجيل و الطارم و هو اقليم واسع و اهلها صباح الوجوه و لهم لغة يقال له الازرية... (معجم البلدان، چاپ مصر، جلد اول صفحه ۱۶۰)

۱۰۲- پژوهشی از رحیم رضا زاده ملک، چاپ دیمه ۱۳۵۲، تهران، از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، صفحات چهارده و پانزده کتاب.

۱۰۳- انرجان Anarjān که ممکن است انارجان هم تلفظ شده باشد بجهت موضوع بحث رساله که راجع به «رسوم و آئین مردم تبریز و اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجلاف تبریز» است باید قهراً روستای جزء شهرستان تبریز باشد نه اردبیل یا مشکین. و خود نویسنده ساکن تبریز بوده است. دو روستا بنام انرجان جزء شهرستان تبریز است: یکی جزء دهستان سردرود بخش اسکو و دیگری جزء دهستان اوجان بخش پستان آباد.

۱۰۴- دفتری سودمند از نوشته های دکتر صادق کیا، چاپ تهران، ۱۳۵۴ خورشیدی، صفحه ششم.

- ۱۰۵- برهان قاطع ابن خلف تبریزی، فرهنگ پهلوی بهرام فره‌وشی.
- ۱۰۶- در مورد مؤلف و زمان تألیف آن به مقاله استاد محمد محیط طباطبائی در مجله آینده (سال هفتم) مراجعه شود.
- ۱۰۷- در این فهرست (صح) نماینده صحاح العجم و (پم) نماینده زبان پهلوی است.
- ۱۰۸- نامی که احمد کسروی بکار برد در رساله (آذری یا زبان باستان آذربایگان) نمونه‌هایی از شعر و نثر آن گرد آورد و در ۱۳۰۴ خورشیدی چاپ کرد وگرنه در تألیفات قدیم از آن به (زبان آذری) یاد شده.
- ۱۰۹- بلاساغون شهری در ترکستان نزدیکی کاشغر و ساحل راست رودخانه چو که زمانی پایتخت امرای خانیه بود.
- ۱۱۰- کاشغر از شهرهای ترکستان در کنار کاشغر دریا که رودخانه‌ای بهمین نام از کنار آن عبور می‌کرد و اکنون ویرانه‌ای از آن بجای مانده.
- ۱۱۱- این لغت‌نامه در فاصله سالهای ۴۶۴ و ۴۶۶ هـ. تألیف شده است.
- ۱۱۲- تات‌سبز ترک اولماز باش‌سبز یرک اولماز، لایخلوالترک من الفارس کما لایخلوالقلنسوة من راس.
- ۱۱۳- آبادیهای درو، کلور، گیلوان، کرن، دیز، اسبو، کاغذکنان، شاهرود و جز اینها.
- ۱۱۴- تارم بالا، تارم پایین، خوئین، زهران.
- ۱۱۵- حسنو، زنوز، کرینگان، هرزند، گلین‌قیه، ارزین، کله‌سور، روئین‌دز، چمله‌گبین و جز اینها.
- ۱۱۶- قوبا، گوکچای، فتیق، تبسران، آشوراده، تمرخان‌شورا، آبخوران، سوراخانی، ناحیه یهودی‌نشین داغستان و غیره.
- ۱۱۷- رودبار، اسفرورین، شال.
- ۱۱۸- در آذربایجان و گیلان بین پنجاه تا شصت هزار نفر و در آران بین ده تا پانزده هزار نفر تخمین می‌زنند، اما به‌عللی که در اینجا مجال بحث آن نیست هم زبان تات از سادگی و اصالت دور می‌شود و هم مردم تات‌زبان بتدریج کاهش می‌یابند.
- ۱۱۹- تألیف علی عبدلی، چاپ تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی.

۱۲۰- در زبان آذربایجانی کورک (kurk) از ریشه پهلوی کورک (kork) واژه‌ایست معمول معادل کرچ یا کرک بمعنی خوابیدن مرغ خانگی روی تخم برای جوجه درآوردن. واژه کسرك در اوستا کهرک است و در گویش‌هایی مانند طبری و غیره این ریشه دیده میشود.

۱۲۱- mavanga بمعنی ماهتاب در اوستائی، مونگه‌تاو بهمین معنی در تاتی.

۱۲۲ و ۱۲۳- فرهنگ تاتی و طالشی، تألیف علی‌عبدلی، چاپ ۱۳۶۳.

۱۲۴- نوشته احمد کسروی، چاپ ۱۳۰۴، تهران.

۱۲۵- تألیف عبدالعلی کارنگ، چاپ ۱۳۳۳، تبریز.

۱۲۶- توتولموش ترکی است بمعنی گرفته شده.

۱۲۷- در فارسی نیز بجای نگه‌دارد گویند ببخشد.

۱۲۸- بیور، بیور در ترکی بفرما، بوری در آذری بیا.

۱۲۹- قوناق ترکی و بمعنی مهمان است.

۱۳۰- آذری، تألیف کسروی، صفحه ۶۴.

۱۳۱- در بخش تکواژه‌ها گردآورده.

۱۳۲- تاتی و هرزنی، تألیف عبدالعلی کارنگ، صفحه ۳۴.

۱۳۳- هرز از ریشه پهلوی هرزک (harzak) بمعنی بیسوده،

یاوه، بیکاره، هرزگی، یاوه‌گوئی، ولگردی، کار زشت کردن است. و هرز آب بمعنی آبی است که بیسوده روی زمین جاری شود، آب بیفایده و بیکار، فاضل آب مطبخ یا حمام (فرهنگ عمید) بنابراین هرز به تنهایی (آب فراوان بلا استفاده) نیست.

۱۳۴- اگر در ارسباران (قرجه‌داغ سابق) هم واقع بودند دلیل بر اشتقاق این نامها از ارس نبود و همان نام هرزن، بی‌آنکه معنی یا وجه اشتقاقی برای این نامها تصویر نمائیم، صحیح است.

۱۳۵- واژه‌نامه‌ای که مؤلف تاتی و هرزنی در کتاب خود ترتیب داده.

۱۳۶- این مقایسه هفده صفحه از کتاب تاتی و هرزنی را فراگرفته است و نقل آن در این مختصر متناسب نبود، خواستاران به اصل کتاب مراجعه نمایند (صفحات ۱۲۸ تا ۱۴۵). پیشرو این امر احمد کسروی است و چون ما درباره آذربایجان بررسی میکنیم و نظر ما رابطه زبان

این سامان با زبانهای ایران باستان است تا حد مقدور این نظر را تعقیب میکنیم و خوانندگان را به کتابهای آذری تألیف کسروی و گویش گرینگان نوشته یحیی ذکا و گویش آذری تألیف رحیم‌رضازاده‌ملک که مقایسه با سایر لهجه‌ها را انجام داده‌اند راهنمایی میکنیم.

۱۳۷- تألیف یحیی ذکا، چاپ تهران، ۱۳۳۳ خورشیدی.

۱۳۸- پسوند فاعلی گار (gār) که در فارسی بکار می‌رود در زبان پهلوی نیست مانند آموزگار، خداوندگار، پروردگار و غیره.

۱۳۹- فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ ۱۳۵۲.

۱۴۰- تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ دوم، ۱۳۵۲ خورشیدی.

۱۴۱- باتمان در ترکی واحد وزن است که اندازه آن باختلاف محال فرق می‌کند، و در تبریز دوجور بود: یکی هزار مثقال و دیگری پششد و چهل مثقال. این لغت در فارسی (من) و آن نیز دوگونه بود: من‌شاهی و من‌تبریز.

142- patmān 143- patmānak

۱۴۴- قفیز که در فارسی کفیز و کویز است بمعنی پیمانه و آن دوازده صاع (واحد وزن کفاره و فطره معادل سه کیلوگرم) یا ۱۴۴ گز می‌باشد.

۱۴۵- کیله: پیمانه.

۱۴۶- فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی.

۱۴۷- شربت آنرا در پاره‌ای از نقاط آذربایجان مذو madhuv گویند که آنهم از ریشه پهلوی است.

۱۴۸- در انگلیسی young و در فرانسه jeun بهمین معنی و از همین ریشه است.

۱۴۹- در آذری ژر و در کردی ژار.

۱۵۰- تغییر یافته از گر نیست زیرا این پسوند عیناً وارد زبان ترکی شده است.

۱۵۱- گیاهی که در ایران بدست می‌آمد و شیره آنرا مصرف می‌کردند، رجوع شود به تحقیقات پورداد و دکتر فره‌وشی.

۱۵۲- سامان، بمعنی طرف و کنار و حد باشد و نشانه‌گاه مرز را نیز گفته‌اند. برهان قاطع

۱۵۳- باکد و کده که در پهلوی کتک (katak) و بمعنی خانه و جا

و مسکن است اشتباه نشود مانند کدخدا (که بمعنی خانه‌خدا و غیر از کتخداست). کدبانو، کدیور، دانشکده، دهکده، بتکده و غیره.

۱۵۴- کتک بانوک (katak bānūk) بانوی خانه، بانوی خانه‌دار «فرهنگ پهلوی».

۱۵۵- فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی، چاپ دوم، ۱۳۵۲ خورشیدی.

پژوهش‌های معاصران در زبان آذربایجان

مقدمه مختصر
از ابتدای قرن چهاردهم هجری شمسی یعنی در مدت شصت و اند سال اخیر راجع بزبان آذربایجان پژوهش‌هایی از طرف نویسندگان ایرانی و ایران‌شناسان انجام گرفته که جا دارد در پایان مقال اندک آشنائی با آنها پیدا کنیم تا هم یادی ازین پژوهندگان شود و هم برای آنها که خواهان آگاهی بیشتری هستند راهنمایی برای مراجعه (Référence) باشد.

این پژوهش‌ها یا بحث و بررسی تک‌موضوعی (Monographie) است و تنها در مورد زبان آذربایجان صورت پذیرفته یا چند موضوعی polygraphie و در کنار مباحث تاریخی یا فرهنگی و ادبی و مدنی بعضی نیز از این زبان انجام گرفته است.

تحقیقات انجام‌شده بیشتر مدلل و مستند (Documentaire) و مقرون به سنجش و تحلیلی (Analytique) و کمتر حماسی و خطابی است. از آنجائیکه شناساندن پژوهش‌ها و پژوهنده‌ها و نمایاندن ارزش و میزان کار و چگونگی دیدها و برداشت‌های آنها سخن را چنان بدرازا میکشانید که چیزی در حد فرع مزید بر اصل میشد لذا به ذکر عناوین و مختصری در معرفی کتاب پرداختیم.

اما حقیقت واقع اینست که بررسی و تحلیل و سنجش پژوهشهای معاصران در زمینه زبان آذربایجان و مسائل و موضوعات متفرع بر آن هم از اهمیت شایان برخوردار و هم در خور تألیف کتابی جداگانه است تا حق مطلب ادا کرده آید و کتابنامه‌ای ازین کتابها، رساله‌ها، مقاله‌ها، و

گزارش‌ها تنظیم گردد.

ما در این بررسی مختصر کوشش کردیم جنبه تاریخی نوشته‌ها را مراعات کنیم. اینک فهرستی ازین پژوهش‌ها:

ایران‌شهر: این کتاب را که جغرافیای تاریخی ایران و از آنجمله آذربایجان است پروفیسور مارکوارت (J. Marquart) ایران‌شناس فقید آلمانی در ۱۹۰۱ م. (مطابق ۱۲۸۰ خ.) در برلن چاپ کرده و اعلام جغرافیایی ایران را ریشه‌یابی نموده و درباره زبان آذربایجان تصریح کرده که: «زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان است که زبان اشکانیان بوده است.»

دانشمند ایران‌شناس مقارن انتخاب کلمه آذربایجان از سوی حزب مساوات پان‌تورکیست قفقازیه (۱۹۱۸ م.) برای نامگذاری دولت جدید داغستان و شروان (آران) سخنرانی انتقادی مبتنی بر اصول جغرافیای تاریخی و قواعد ژئوپولیتیک ایراد کرد که در مراکز علمی-اجتماعی انعکاس مطلوب یافت و در مطبوعات و از آنجمله در مجله ایران‌شهر^۱ به چاپ رسید.

آذری: آذری یا زبان باستان آذربایگان را دانشمند آذربایجانی احمد کسروی تألیف و در ۱۳۰۴ خ. چاپ کرد که در آن زمان بهترین، «ودمندترین» و علمی‌ترین بررسی درباره زبان آذربایجان پس از استیلاي تازیان تلقی گردید.

این کتاب از طرف مراکز زبان‌شناسی و شخصیت‌های علمی مورد توجه و تقدیر قرار گرفت و سرمشقی برای پژوهش در این زمینه گردید. دانشمند معروف، علامه محمد قزوینی، در ضمن مقاله تحلیلی در مورد سبک و محتوای کتاب، آنرا بسیار ستود و چنین نوشت: «از وجنات این کتاب مختصر معلوم است که نتیجه ماهها بلکه سالها زحمت و تتبع است و تقریباً هر سطری از سطور آن حاکی از مطالعه يك کتاب بزرگ است... مؤلف فاضل آن موضوع بدیع دلکشی را انتخاب نموده و تحقیقات فاضلانه خود را در اطراف آن تمرکز داده است و آن شناساندن لهجه آذری در مقام یکی از نزدیکترین لهجه‌های زبان فارسی نسبت به زبان پهلوی و نمایاندن این واقعه تاریخی که ظهور زبان ترکی در آذربایجان در زمان سلاجقه در نتیجه مهاجرت طوائف ترك از ساوراءالنهر به آذربایجان شروع شده است... میباشد.»

آینده: مجله آینده با آینده‌نگری داهیان، از بدو تأسیس، بسال ۱۳۰۶ خورشیدی، گرایش صمیمانه به دو امر اساسی: «ترویج زبان فارسی» و «تحکیم وحدت ملی» داشته است.

این مجله با این دو هدف و آرمان عالی، در دوره‌های متوالی، خدمات ارزنده به ایران و ایرانیان کرده و اینک با پشت‌سر گذاشتن افزون بر نیم قرن کار و کوشش فرهنگی-اجتماعی به زندگی پربار خود ادامه می‌دهد.

در این گنجینه فرهنگ، ادب، تاریخ، اندیشه و هنر ایران، با واقع‌بینی تراویده از ایمان همگامی، هماهنگی، و همکاری مردم ایران اهرم استوار و زیربنای نیرومند و پایدار آرمان ملی شناسانده شده‌است. شایان‌توجه آنکه در این مجموعه گرانبها با توجیه و توصیه نقش بزرگ زبان همگانی فارسی در مسیر اتحاد و یگانگی ایرانیان، اولویت و اهمیت ویژه به تاریخ و فرهنگ و زبان ایرانی آذربایجان و وحدت ملی ایران و تشویق خدمتگزاران داده شده است.

اینهمه را مجله آینده، در درجه اول، مرهون مقالات ارزنده، کوشش فزاینده، نظریات خیراندیشانه، خدمات عارفانه، و صفای باطن استاد فقید، مرحوم دکتر محمود افشار میباشد.

این مقالات از ژرفنای عواطف ملی صمیمانه، ایران‌دوستی عاشقانه، دانش فراوان و تجارب یک عمر پربار نویسنده آنها سرچشمه گرفته و دل‌های ایرانیان و هواداران ایران را با مهر جاودانی روشن ساخته و بهم پیوسته است.

یکی از جلوه‌های چشمگیر خدمات فرهنگی و ملی مرحوم دکتر افشار با نمایش سرفصل‌های ارزنده سالها احساس و اندیشه سه جلد کتاب «افغان‌نامه» است که از لابلای سطور روشنگر آن اصالت زبان فارسی در تأمین تفاهم همگانی ایران فرهنگی یا قلمرو زبان دری نمایان است.

در سرزمین گسترده وطن فرهنگی و زبانی، وطن سیاسی-اجتماعی با نقشه مشخص جغرافیایی، زیر نام وطن مشترک و زبان مشترک همیشه ورد زبان استاد فقید بوده است، و این سخن وی، همچون نورافکن هدایت اندیشه‌ها و آرمانها همواره در برابر دیده‌هاست که: «منظور از ایران، مجموعه پیوسته ایران است نه اعضای شکسته و اجزای از هم گسسته

آن. ۲۰

ایران باستان: تألیف بسیار ارزشمند حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در تاریخ باستانی ایران مشتمل بر سه جلد که جلد اول آن در سال ۱۳۱۱ شمسی چاپ شد. مؤلف دانشمند این کتاب در فصل تاریخ ماد از مذهب مادی، تمدن مادی، زبان مادی، کتیبه‌های مادی، و سایر اسناد و آثار فرهنگی و مدنی ماد باستان سخن رانده و خیلی از مجهولات و مبهمات را روشن گردانیده است. پیرنیا با استنتاجات فاضلانه به نظریات ایران-شناسانی مانند نولدکه، دارمستتر، و هرتسفلد درباره زبان باستانی ماد و جای آن در گروه زبانهای آریائی اشاره کرده است. مختصر این کتاب قبل بنام «ایران باستانی» در سال ۱۳۰۶ به چاپ رسیده بود.

زبان تبریزی: مقاله «زبان تبریزی» از رشحات قلم استاد سیدمحمد محیط طباطبائی نویسنده دانشمند است که در سال ۱۳۱۷ شمسی در مجله تعلیم و تربیت چاپ شده. این مقاله مانند سایر نوشته‌های استاد در زمینه ادبیات و تاریخ و زبان و سایر موضوعات علمی و اجتماعی حاوی نکات و آگاهی‌های سودمند در زمینه عنوان مقاله است.

آذربایجان و وحدت ملی ایران: رساله‌ایست در زمینه عناصر ملیت ایرانی آذربایجان از وحدت تاریخی و زبانی و آداب و عادات و ادبیات و آثار فکری و احساسات و آرمان ملی که نویسنده آنرا در شهریورماه ۱۳۲۱ خورشیدی در تبریز چاپ کردم و در بررسی عنصر زبان، تاریخچه‌ای از پیشینه زبان باستانی آذربایجان و لهجه آذری بقلم آوردم... اما چون در تحلیل روح ملی آذربایجان و همبستگی آن با ایران و اثبات فارسی بودن زبان اصلی این سامان دست رد بر سینه نامحرمان زده و با بیگانه‌پرستان به پیکار قلمی برخاسته بودم دچار زندان اجنبی گردیده، یازده ماه و یازده روز از لذت فشار و حبس در راه آرمان ملی برخوردار شدم.

سندی درباره زبان آذری: مقاله‌ایست بقلم مرحوم عباس اقبال، نویسنده دانشمند و مورخ گرانمایه (۱۲۷۵ تا ۱۳۳۴ ه. ش.) که در شماره سوم سال دوم مجله یادگار که به مدیریت و سردبیری خود وی از سال ۱۳۲۴ در تهران انتشار یافته چاپ شده است.

زبان ترکی در آذربایجان: نوشته محقق زنده‌یاد عباس اقبال، که آن نیز در سال ۱۳۲۵ ه. ش. در شماره سوم مجله یادگار چاپ گردیده.

زبان قدیم آذربایجان: در کتاب «زبان دیرین آذربایجان»^۵ این مقاله

چنین توصیف شده: «درباره زبان کهن آذربایجان تحقیقات دقیق و عمیقی نیز وجود دارد. مثل (زبان قدیم آذربایجان) ازدانشمند مأسوف‌علیه و. پ. هنینگ^۶. ولی این تحقیقات نیز بعلمت کافی نبودن و کمی موادی که در دسترس آن دانشمند بوده خالی از عیب و نقص نیست و نمیتوان به استنتاجهایی که براساس مواد بسیار محدود به عمل آمده بیش از یک نظریه زبانشناسی ارزش قایل شد.»

ترجمه حال بسیار فشرده دانشمند ارجمند و پرکار چنین است:

والتر برونو هنینگ^۷ ایرانشناس آلمانی است که در ۱۹۰۸ میلادی بدنیا آمده و پس از خاتمه تحصیلات خود در ۱۹۳۱ بر اثر استیلای نازیها جلاوطن گرد و در انگلستان توطن نمود. پژوهش‌های وی بیشتر درباره زردشت، مانی، اصول عقاید زروانی، زبانهای باستانی ایران، سغد و سفدیان بود که تالیفات ارزنده در هر یک پیادگار گذاشته است. وی مدتی نیز در تخت جمشید و تنگ‌سروک بهمیهان به قالب‌گیری و خواندن سنگنوشته‌ها اشتغال داشته و نتیجه پژوهش‌های خود را انتشار داده، و سرانجام در سال ۱۹۶۷ میلادی پس از یک عمر پربار و خدمت به فرهنگ ایران درگذشته است.^۸

گویش کرینگان: گویش کرینگان (تاتی) تألیف یحیی ذکاء نویسنده

و پژوهشگر دانشمند است که در ۱۳۳۲ ش. در تهران چاپ و منتشر شده. کتاب شامل چهار گفتار است که در مورد آگاهی درباره جغرافیای کرینگان در ارسباران، تات و تاتی، ویژگیهای گویش مذکور، واژه‌نامه، دستور زبان گویش با چند جمله کوتاه و سنجش واژه‌ها در آنها بحث شده است. جالب‌ترین بخش آن سنجش پنجاه واژه از گویش با زبان باستانی ایران و زبانهای آریائی زنده جهان است.

تاتی و هرزنی: این کتاب در ۱۶۰ صفحه به قطع وزیری تألیف

زنده‌یاد عبدالعلی کارنگ نویسنده دانشمند آذربایجانی است که در سال ۱۳۳۲ شمسی در تبریز به چاپ رسیده است.

مؤلف در این کتاب پرارزش زبان آذربایجان پیش از اسلام و پس

از آن را بررسی کرده و نشان داده است که در دوران نخست زبان این سامان مادی و در دوران دوم فارسی آذری بوده و زبان ترکی بازمانده استیلای ترکان و مغولان در این منطقه از ایران است. همچنین نویسنده با

دلایل قاطع عقیده ناصحیح کسانی را که به قدمت و اصالت زبان ترکی در آذربایجان قائلند رد کرده است.

در بخش عمده کتاب، جغرافیا و گویش هرزن، گویش تساتی، واژه‌نامه با بحث درباره واژه‌های تاتی و هرزنی، مقایسه الفبائی واژه‌های فارسی دری با لغات مذکور، دستور زبان لهجه‌های تاتی و هرزنی با نمونه‌ای از جمله‌ها، بررسی شده است.

دانشمند فقید محتوای کتاب خود را چنین تلخیص کرده است: «... زبان باستانی آذربایجان باقیمانده و تحول‌یافته زبان مادی و دارای ریشه آریائی بود که مورخین و سیاحان و جغرافی‌نویسان اسلامی و عرب آنرا فارسی (ایرانی) و فهلوی و اذربی و آذری خوانده‌اند، و نمونه‌های چند نیز از اعصار مختلف بصورت نظم و نثر از آن باقی مانده است.»

«از اوائل قرن سوم هجری کم‌کم پای امرای ترک به آذربایجان باز شده، و از قرن پنجم هجری مهاجرت و از قرن هفتم هجری هجوم تیره‌های مختلف ترک به آذربایجان آغاز گردیده است، ولی تا اواخر قرن دهم هجری باقیمانده زبان باستان آذربایجان یا بعبارت دیگر آذری هنوز بکلی از بین نرفته و زبان تکلم اغلب مردم بومی، و فارسی زبان ادبی و دولتی مردم محلی و مهاجر و مهاجم به آذربایجان بود. تا پس از روی کار آمدن صفویه و ترویج ادبیات ترکی بوسیله آنان و قتل‌عام‌ها و تسلط‌های متوالی و متمادی ترکان متعصب عثمانی باقیمانده زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ و کشتار دیده آذربایجان رخت برپست و فقط در نقاط بسیار دوردست باقی ماند که آنهم در نتیجه مرور زمان و مجبور بودن ساکنین آن نقاط به مراوده با شهرنشینان ترک‌زبان روی به ضعف و انقراض نهاد و در غالب جاها کاملاً از بین رفت، ولی هنوز در چند نقطه دورافتاده آذربایجان مردمی وجود دارند که به لهجه‌هایی ازین زبان تکلم می‌کنند و دوتا از همین لهجه‌ها (تاتی و هرزنی) موضوع بحث این کتاب قرار گرفته است.»

زبان کنونی آذربایجان: این کتاب را دکتر ماهیار نوابی استاد دانشگاه آذربادگان در سال ۱۳۳۳ در ۱۴۵ صفحه در تبریز تألیف و چاپ کرده است.

درباره این کتاب مهندس ناصح ناطق نویسنده ارجمند کتاب زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران زیر عنوان اهم مراجع مربوط بزبان

آذربایجان چنین نوشته است:

این کتاب «جامع‌ترین و کامل‌ترین نوشته درباره زبان امروزی آذربایجان است. استاد نوابی همه یا بیشتر واژه‌های معمول در زبان ترکی امروزی را بررسی کرده و دریافته که غالب واژه‌ها که ترکی فرض شده و به پیروی از روش عمومی زبانهای آریائی تلفظ ترکی‌گونه دارد از اصل آذری یا فارسی و یا عربی معمول در زبان فارسی است. این کتاب برای همه کسانی که بخواهند درباره پدیده تغییر زبان آذربایجان و زبان امروزی منطقه در رابطه با زبان فارسی بررسی بکنند مآخذ کامل و گرانمایی است.»

زبانها و لهجه‌های ایرانی: مقاله سودمند و ارزنده‌ای است درباره گروه زبانهای ایران و لهجه‌های گوناگون آن که دکتر احسان یارشاطر نوشته و در شماره‌های ۱ و ۲ سال پنجم مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ کرده است. قهری است که بخشی از آن درباره زبان آذربایجان و لهجه آذری است.

بیست واژه آذری: سخنرانی فاضلانه‌ای درباره واژه‌های آذری حواشی نسخه خطی کتاب‌البلفه است که استاد فقید مجتبی مینوی در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی ایراد کرده است.

طبق نوشته دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب زبان دیرین آذربایجان البلفه کتاب لغت عربی به فارسی است که عبدالملک قفالی بر یکی از نسخه‌های آن که خود استنساخ کرده حواشی نوشته و از جمله معادل آذربایجانی بیست واژه را ذکر کرده است. این سند در سخنرانی استاد مجتبی مینوی در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه تبریز معرفی و این بیست واژه ارائه شده است.

یک سند تاریخی از گویش آذری تبریز: نوشته‌ای از دکتر محمد مقدم که در شماره ۱۰ ایران‌کوده چاپ شده است.

خلخال‌ی یک لهجه آذری: گزارشی است در ۱۳ صفحه نوشته شادروان عبدالعلی کارنگ که در ۱۳۳۴ در تبریز منتشر شده، این گزارش مربوط به زبان تاتی یا خلخال‌ی مصطلح در روستای لجل میباشد.

تاریخ ماد: کتاب مفصل و معتبر تاریخ ماد تألیف ا. م. دیاکونوف زبان‌شناس، باستان‌شناس، و خاورشناس معاصر شوروی را، که سرگذشت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی، و سایر ویژگیهای قوم و دولت ماد، و

امپراطوری مادی پس از پیروزی بر آشور و از میان برداشتن آن دولت
ستمگر است میتوان از منابع زبان و خط مادی نیز دانست. بررسی
تحلیلی و تطبیقی که مؤلف دربارهٔ واژه‌ها و سایر عناصر زبانی ماد انجام
داده باین نتیجه رسیده که زبان مادی يك شاخه از گروه زبانهای ایرانی
بوده و با آنها پیوستگی و هم‌ریشگی داشته است.

مؤلف، زبان را یکی از منابع تاریخ شمرده و بیاری واژه‌های عمومی،
اعلام جغرافیائی (توپونیمیک، Toponymique)، نامهای قبائل (اتنونیمیک،
Ethnonymique)، و اسامی خاص افراد (اونوماستیک، Onomastique)
با توجه به قواعد زبانشناسی و تلفیق نامها و معانی آنها و تجزیه و
تحلیل عناصر زبانی به ترکیب قومی و پیوند تباری و همبستگی تاریخی
و مدنی و فرهنگی ماد و سایر اقوام ایرانی پی برده و در عین حال به
هم‌ریشگی زبان مادی با سایر زبانهای ایرانی و تشابه دستوری و آوایی
رسیده است.

مؤلف در باب مقایسهٔ لغات، که آنرا راهگشای پژوهش در همسانی
زبانها می‌داند، چنین گفته است: «قیاس لغات يك زبان با اصطلاحات
زبان دیگر از نظرگاه اشتقاق کلمات فقط در جایی جائز است که
نمونه‌های فراوان منظم مشابهت میان الفاظ آن دو زبان وجود داشته
باشد، فی‌المثل زبان اسکیتها (سکایان) چنین است و در ده‌ها اسامی خاص
که بیشتر در منابع یونانی منقول و محفوظ است عناصر ویژهٔ آرتا
(Artâ)، فرن (Pharn)، کسرت (Ksarth) یا کستر (Ksatr)،
اسپ (Asp) و غیره مکرراً آمده است و بالطبع نمیتوان این عناصر را با
عناصر ویژهٔ اسامی خاص مادی، اوستائی یا پارسی مانند آرت، فرن،
خشتر، و اسپ مقایسه نمود.^{۹۰}

و سپس افزوده است که «مؤلفان یونانی چند کلمهٔ مادی در آثار
خود آورده‌اند. کلمات مزبور هندواروپایی - و یا صحیتر بگوئیم -
ایرانی هستند. از آنجمله است کلمهٔ سپک (Spaka) بمعنی سنگ که
هرودوت نقل کرده و کلمهٔ مادی تیگریس (Tigris) بمعنی تیر و تیز که
استرابون آورده است و در زبان اوستا این دو واژه بهمین معنی آمده
است. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی
محفوظ مانده است. بر روی هم و علی‌القاعده جملهٔ آنها ایسرانی
هستند.^{۱۰۰}

همچنین «کلمه‌های مادی میتره، خشت‌ریته، چیتره در زبانهای اوستا، پارسی، اسکیتی، پارسی باستان با تفاوت‌های اندکی بکار رفته... و نیز کلمه خشایشیه، خشت‌پاوان، اسادر (asâ-daruv)، زور (Zura)، آینه‌سبگابه، کسک (Kasak) و چند واژه دیگر زبان مادی در زبانهای اوستائی، پارسی باستان، و سایر زبانهای هندو اروپائی بوام گرفته شده است. ۱۱۰

اگر میخواستیم نظرات مؤلف دانشمند این کتاب درباره زبان و خط مادی را، هرچند فشرده و ملخص نقل کنیم، سخن سخت بدرازا می‌کشید. ولی چون مطالب کتاب بسیار سنجیده و سودمند، و خود کلید و راهگشاست مطالعه آنرا برای پژوهندگان زبان ماد و سایر زبانهای آریائی و پیوستگی آنها توصیه میکنیم.

این کتاب که در ۱۹۵۶ میلادی (مطابق ۱۳۳۳ خورشیدی) چاپ شده و بقلم و همت کریم کشاورز ترجمه شده در جزء مجموعه ایرانشناسی در ۱۳۴۵ در تهران طبع و نشر گردیده است.

گویش گلین‌قیه: مرحوم عبدالعلی کارنگ در کتاب تاتی و هرزنی نوشته است که: «قریه هرزن رو بویرائی رفته و اکنون جز خانواری چند در آن باقی نمانده و غالب ساکنان آن به قراء مجاور و مخصوصاً به قریه بالنسبه جدیدالبنائی بنام گلن‌قیه ۱۲ مهاجرت نموده‌اند، اهالی قریه هرزن و گلن‌قیه به لهجه مخصوصی سخن می‌گویند که بقول خود آنان کوه‌ورزانی‌لو ۱۲ و بنا بمعروف زبان هرزندی نامیده می‌شود» بنابراین گویش گلین‌قیه غیر از گویش هرزنی نیست. مؤلف گویش گلین‌قیه نیز آن را (هرزندی) قید کرده و از واژه‌هایی هم که نمونه‌وار ذکر شده این مطلب نمودار است. بهرحال مهندس ناطق در کتاب خود نوشته است که آقای ذکاء که اکنون در ردیف اول پژوهندگان درباره زبان آذری است، خود به روستای گلین‌قیه رفته و در محل واژه‌نامه نسبتاً جالبی از زبان آذری کهن فراهم کرده‌اند.

این کتاب در ۴۴ صفحه در تهران بسال ۱۳۳۶ خورشیدی در فرهنگ ایرانزمین چاپ شده. باین‌ترتیب تا آنجا که نویسنده اطلاع پیدا کرده تاکنون درباره گویش هرزنی (هرزندی) احمد کسروی، عبدالعلی کارنگ، یحیی ذکاء، دکتر صادق کیا و دکتر منوچهر مرتضوی پژوهش‌های سودمندی انجام داده‌اند و به نظر پژوهشگران لهجه اصلی آذری همین

گویش هر زنی است.

خوئینی یکی از لهجه‌های آذری: خوئین روستائی در ۶۰ کیلومتری جنوب‌غربی زنجان و کنار یکی از شعب رودخانه قزل‌اوزن (سفیدرود) است. در این روستا لهجه‌ای از آذری متداول است. منوچهر ستوده از پژوهندگان فاضل معاصر واژه‌نامه‌ای شامل لغات عمومی، نامهای اعضا و قسمت‌های بدن، اسامی رستنی‌ها، افعال، و اعداد برای این‌گویش ترتیب داده و با یک ترانه به لهجه خوئینی در جلد ششم فرهنگ ایران‌زمین چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی به چاپ رسانده است.

فهلویات آذری: نویسنده دانشمند و ادیب و شاعر ارجچند محمد امین ادیب طوسی بررسی در زبان آذربایجان و لهجه‌های محلی را از سال ۱۳۱۷، با انتشار مقالاتی در مجله ماهتاب، که دارنده و مدیر آن مرحوم جواد ناطق از پیشگامان صدر مشروطه در آذربایجان بود، آغاز کرد. پس از فترتی که چندین سال دوام داشت می‌بینیم که آثاری از آن مرحوم در مجله دانشکده ادبیات تبریز انتشار می‌یابد. اینک آنها را باختصار معرفی می‌کنیم:

فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم در شماره چهارم سال هفتم مجله مزبور. ۱۳۳۴ ه. ش.

نمونه‌ای از فهلویات قزوین و زنجان و تبریز در قرن هفتم. شماره سوم سال هفتم نشریه مذکور. ۱۳۳۴ ه. ش.

فهلویات مغربی تبریزی شماره دوم سال هشتم مجله مزبور، ۱۳۳۵ ه. ش.

فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم. شماره چهارم سال هفتم مجله دانشکده ادبیات تبریز. ۱۳۳۴ ه. ش.

فهلویات ماما عصمت و کشفی مندرج در مجله دانشکده ادبیات تبریز، شماره سوم سال هشتم، ۱۳۳۵. درباره این مقاله مهندس ناصح ناطق چنین نوشته است: «آقای ادیب طوسی دانشمند پرکار می‌گوید که سفینه‌ای بدست آورده‌ام که تاریخ اتمام آن ۱۱۲۵ قمری است. دارنده سفینه آقای احمد تفضلی دانشمند متبع است. در این سفینه اشعاری از کشفی نقل و در آن گفته شده است که کشفی را بزبان رازی اشعار آبدار بسیار بوده. بنظر می‌آید که در گذشته زبانهای محلی یعنی فهلویات را زبان رازی یا شهری می‌نامیدند. کشفی اهل نمین از نواحی اردبیل و

ماما عصمت از خاندان بابا فقیه احمد اسپستی است. ۱۲۰
آثار موجود از زبان آذری: شماره ۴ سال نهم، ۱۳۳۶ ه. ش.
نمونه‌ای چند از لغت آذری: شماره ۴ سال نهم نشریه دانشکده
ادبیات دانشگاه تبریز، ۱۳۳۶.

زبان مردم تبریز: این مقاله مربوط به گویش مردم تبریز در سده‌های
دهم و یازدهم هجری است که آنرا استاد دکتر ماهیارنوابی نوشته و در شماره
سوم و چهارم سال نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۳۶ چاپ شده
است.

آذربایجان و نهضت ادبی: تألیف دکتر جمال‌الدین فقیه، چاپ
آذرماه ۱۳۴۶ خورشیدی که در آن از زبان مادی، زبان پهلوی، لهجه
پارسی دری، و زبان ترکان و مغولان در آذربایجان، اقدام شاه اسماعیل
صفوی در اشاعه و رسمی‌گردانیدن ترکی، با نمونه‌هایی از به‌زبان آذری
به تفصیل سخن گفته است.

نظری بتاریخ آذربایجان: این کتاب را در ۹۸۸ صفحه استاد دکتر
جواد مشکور مورخ چیره‌دست معاصر تألیف کرده که بسال ۱۳۴۹ در تبریز
چاپ شده است. در این اثر سودمند علاوه بر تاریخ و جغرافیای اختصاری
آذربایجان آثار باستانی این سامان نیز مورد بررسی قرار گرفته است، و
در مورد زبان باستانی آذربایجان پیش از استیلای تازیان فصل مشبمی
زیر عنوان «زبان فهلوی آذری» نوشته شده. مؤلف دانشمند کتاب
سنگ‌نوشته‌ای را که از عهد شاپور دوم ساسانی در مشکین‌شهر کشف شده
بود خوانده و متن دستنویس و تلفظ‌نگاری هزوارش و پازند آن را با
ترجمه به فارسی امروزی چاپ کرده که خدمت ارزنده‌ای است.

گویش آذری (متن و ترجمه و واژه‌نامه رساله روحی انارجانی):
این کتاب ۱۸۹ صفحه‌ای که بر روی جلد آن نوشته شده پژوهشی از رحیم
رضازاده ملک از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان است که در ۱۳۵۲
خ. چاپ شده است.

توضیحاتی که درباره رساله روحی آمده در این کتاب باختصار ازین
قرار است:

تنها نسخه خطی بازمانده‌ی رساله‌ی روحی انارجانی که بسال ۱۰۳۷
هجری قمری به خط فریدون گرجی نوشته شده، از آن عباس اقبال آشتیانی
بود. وی در شماره‌ی سوم سال دوم ماهنامه یادگار (آبانماه ۱۳۲۴) مقالاتی

در معرفی آن نوشت.

سپس محمد مقدم بخش دوم همان رساله را بدون ترجمه و توضیح واژه‌ها از روی نسخه اقبال در جزوه‌ی شماره ۱۰ ایران‌کوده (اردیبهشت ماه ۱۳۲۷) چاپ کرد.

بار دیگر سعید نفیسی تمامت رساله را از روی نسخه اقبال همراه با آوانوشت بخش دوم در دفتر چهارم جلد دوم فرهنگ ایران‌زمین (زمستان ۱۳۳۳) منتشر کرد.

بار دیگر ماهیار نوایی بخش دوم همان رساله را همراه با آوانوشت و ترجمه‌ی فارسی و توضیحات در شماره‌های ۳ و ۴ سال نهم نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز (پاییز و زمستان سال ۱۳۳۶) چاپ کرد. ادیب طوسی نیز واژه‌های بخش دوم رساله را همراه با آوانوشت و معانی آنها به فارسی ضمن مقاله نمونه‌ئی چند از لغت آذری در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز چاپ کرد.

اما نویسنده‌ی گویش آذری درباره‌ی روحی انارجانی و رساله‌ی وی چنین نوشته است: «رساله‌ی روحی انارجانی شامل يك مقدمه، دو بخش و يك خاتمه است. مقدمه در خطبه و بیان سبب تألیف رساله است، بخش نخست در دوازده فصل درباره‌ی رسم و آیین مردم تبریز و بخش دوم آن در چهارده فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت انسا و اعیان و اجلاف تبریز در انجمن سالهای سده‌ی دهم هجری قمری است. خاتمه شامل چند بیت شعر است.»

پژوهشگر ارجمند پس از چاپ متن بخش دوم رساله با ترجمه‌ی آن کار ارزنده‌ی دیگری که انجام داده تنظیم «واژه‌نامه» تحلیلی و تطبیقی رساله‌ی روحی از صفحه ۴۲ تا ۱۵۲ کتاب است که با فهرست الفبائی دیگری با تفکیک گویش‌ها آنرا تکمیل کرده است.

آذریگان (آگاهی‌هایی درباره‌ی گویش آذری): نوشته‌ی استاد دانشمند دکتر صادق کیا که در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در تهران چاپ شده است. در اهمیت این کتاب بعنوان يك منبع مورد اعتماد همین بس که استاد آنرا با بررسی منابع معتبر قدیمی و تطبیق و تلفیق آنها فراهم آورده و دشواری‌های واژه‌ها را باز نموده است. مراجع مورد نظر و بررسی که در ذیل هر واژه نام تعدادی از آنها درج و مورد استناد قرار گرفته عبارتند از: الانساب سحمانی، اللباب فی تهذیب الانساب، لب اللباب، منتهی‌الارب،

ترجمان اللغة، فرهنگ آندراج، روضات الجنان، صحاح الفرس، مجمع-الفرس، برهان قاطع، لغت فرس، آثار البلاد قزوینی، نزهة القلوب، تحفة-الاحباب، زینة المجالس، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فرهنگ نظام، الاپیة عن حقائق الادویه، معجم البلدان، و کهنه-تسرين دستنویس لغت فرس.

استاد فاضل در پیشگفتار کتاب به برخی از گویش‌های آذربایجان که سالها پیش شخصاً جمع‌آوری کرده چنین اشاره نموده است: «نگارنده در دو سفر که در بیست و چهار و بیست و سه سال گذشته به آذربادگان کرد گویشهای هرزنی را در گلین‌قیه (از دهستان هرزندات بخش زنوز شهرستان مرند) و ارزینی (جزء دهستان حسن‌آباد بخش کلیبر شهرستان اهر) را در ارسباران گردآوری نمود و سپس در تهران بیاری يك گویشور کلاسوری (نزدیک ارزین) به گردآوری و بررسی گویش کلاسور پرداخت...»

در این کتاب ارزشمند برای تسهیل مراجعه فهرستی نیز از واژه‌ها به ترتیب الفبائی با قید صفحات چاپ شده تنظیم گردیده است.

دو نمونه از زبان مردم تبریز: این دو نمونه متعلق به سده‌های هفتم و هشتم هجری است که درباره آنها دکتر رشید عیوضی استاد دانشگاه مقاله‌ای در کتاب «چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران» بسال ۱۳۵۳ خورشیدی نوشته است.

در این کتاب مجموعاً سیزده مقاله تحقیقی متناسب با عمران آن چاپ شده، که از جمله آنها «زبان آذربایجان» نوشته دکتر منوچهر مرتضوی و «سابقه زبان دری در آذربایجان» بقلم غلامحسین مرزآبادی است.

دقیقی، زبان دری و لهجه آذری: طبق نوشته دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب «زبان دیرین آذربایجان» در شماره چهارم سال یازدهم مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد)، زمستان سال ۱۳۵۴ که بیادگار مجلس بزرگداشت دقیقی طوسی انتشار یافته مقاله‌ای از دکتر جلال متینی با عنوان «دقیقی، زبان دری و لهجه آذری» چاپ شده بود متضمن بررسی تفاوت‌های موجود در زبان دری و لهجه آذری در قرن پنجم هجری و ارائه نوع مشکلات قطران تبریزی در دیوان دقیقی بر اساس ابیات مستشهد از اشعار دقیقی در کتاب لغت فرس اسدی طوسی و حدود اختلاف و اشتراك فارسی دری و آذری در آن روزگار در چارچوب

مواد مذکور.

زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران: این کتاب حاوی دو بخش عمده اصلی: «زبان قدیم آذربایجان (آذری)» و «سخنی دربارهٔ زبانهای محلی ایران» آمیخته با بحث اندیشمندانه دربارهٔ وحدت ملی ایران و آذربایجان است که آنرا مهندس ناصح ناطق قیلا در ۳۳ صفحه و سپس در ۱۱۵ صفحه با قلم توانا و روان و آگاهی‌های فراوان پرشتهٔ تحریر کشیده است. ۱۵

گرچه در سرتاسر کتاب بررسی زبان فارسی و نیمزبانها، زبان آذربایجان و آثار زبانهای قدیم در آن و زبانهای محلی ادامه دارد ولی جا بجا با بررسی‌هایی دربارهٔ عناصر تشکیل‌دهندهٔ ملیت از پیوندهای جغرافیائی و تاریخی و نژادی و مذهبی و زبانی و اقتصادی و فرهنگی سخن پاینجا رسیده که این عناصر در کمتر ملتی در جهان بطور کامل وجود دارد، آنگاه با استشهاد از اختلافات زبانی در کشورهایی مانند فرانسه، انگلستان، چین، اتحاد شوروی باین نتیجه میرسد که فرهنگ مشترک تنها پیوند استوار ملیت است و «مردم آذربایجان فرهنگی دارند که با فرهنگ مشترک مردم ایران جز زبان گفتگوی روزانه، جنبه‌های مشترک دارد. اندیشهٔ ایرانی که اندیشهٔ مردم شهرنشین و روستانشین و کشاورز و هنرور است با اندیشهٔ مردم آذربایجان از هر حیث همانند است.»

خواندن این اثر مستدل و پرمایه و تراویده از «شور ایران دوستی»^{۱۶} در جهانی که نغمه‌های ناساز و نفاق افکن طنین‌انداز است برای همهٔ ایرانیان بویژه مردم آذربایجان ضروری و مؤثر در تقویت «هنر زنده ماندن»^{۱۷} است.

زبان دیرین آذربایجان: پژوهش و نگارش استاد دکتر منوچهر

مرتضوی، چاپ تهران، ۱۳۶۰ در سه بخش بدین‌تقرار: ۱۸

۱- آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان،

۲- منابع و مأخذ مربوط به زبان آذربایجان،

۳- زبان هرزنی.

مؤلف دانشمند در نوشتن این کتاب روش سنجیده‌ای بکار برده که آنرا نه تنها برای خوانندگان عادی سودمند و دلنشین ساخته بلکه برای پژوهندگان آغازگر راهنمای بررسی و تحقیق و سرمشق داوری و سنجش در مباحث زبانی و تاریخی و ارزیابی منابع و آثار گوناگون و تفکیک سره

از ناسره است. ۱۹.

نویسنده ارجمند سالها طلایه‌دار کاروان بررسی و پژوهش زبان آذربایجان در تبریز بوده و درباره این کانسون بسیار پرازش چنین نوشته است:

«... مایه‌سرفرازی است که دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز سهمی عمده در مدت بیست و شش سال گذشته در این مورد داشته و وظیفه خود را در بررسی هویت ایرانی‌زبان دیرین آذربایجان و ارائه و بررسی آثار بازمانده از آذری دیرین و همچنین مواد ایرانی گویش کنونی ۲۰ در حد قابل تحسین انجام داده است.»

در این کتاب که خود گنجینه‌ای از آثار و اسناد و منابع و مآخذ زبان آذربایجان است به دشواری‌هایی از جهت تحریفات و اختلافات نسخ و تعبیرات مختلف و سایر نواقص و اغلاط برخورد کننده با ذکر شواهد توجه شده و راه رفع مشکلات بیان گردیده است.

جزیره‌های زبانی آذربایجان با گویش‌های محلی در این کتاب دقیقاً معرفی شده و چون نظر اصلی نویسنده نکته‌سنج، پژوهش در گویش‌هرزنی بطور تفصیل بوده و آنرا کهن‌ترین بازمانده زبان آذری تشخیص داده بخش عمده کتاب (از صفحه ۶۵ تا ۱۵۱ یعنی تا پایان آن) به بررسی و تحقیق در این گویش تخصیص داده شده و انصافاً حق مطلب ادا گردیده است.

آذربایجان و اران: تألیف دکتر عنایت‌الله رضا، مترجم و نویسنده و پژوهشگر معروف معاصر، این کتاب در سال ۱۳۶۰ خورشیدی، در ۲۲۷ صفحه در تهران به چاپ رسیده است.

تار و پود کتاب آذربایجان و اران «احساس ملی» و «منطق علمی» است که از دو مسیر بیک هدف رسیده‌اند.

مؤلف دانشمند کتاب با احاطه‌ای که در منابع بررسی از فارسی و عربی و ترکی و روسی و آنسیکلوپدی شوروی و پژوهش‌های ایران‌شناسان و قدرت تحلیل و استنتاج حقایق را داشته توانسته نوشته‌ای در حد اعلای دآوری علمی و تاریخی مستند چاپ و منتشر کند.

در تمام موضوعات کتاب که در هشت بخش تنظیم شده مؤلف فاضل آن بخوبی از عهده برآمده و با سنجش دقیق مسائل و رخدادها به نتیجه صحیح رسیده است.



کتابخانه ملی ایران

اطلاعاتی که مؤلف از نظر جریانات روز درباره نامگذاری آران داشته ویرا آرام نگذاشته تا با سلاح دانش و بینش با يك امر ناصحیح تاریخی و جغرافیائی معلل به غرض به پیکار قلمی بپردازد و در این راه قلم موşkاف را اسلحه خود سازد. انصافاً در این کوشش سزاوار تقدیر و احترام به پیروزی نایل شده است.

قطع نظر از موضوعاتی که در بخش‌های ششگانه کتاب طرح و بررسی شده و هر يك در جای خود سودمند و مفتنم است دو بخش در مورد «زبان مردم آذربایجان» و «کوچ ترکان و نفوذ ترکی در آذربایجان» از پژوهش‌های معتبر و اندیشمندانه در این باره است که از صفحه ۱۲۵ تا ۲۱۰ کتاب را فرا گرفته‌اند.

فرهنگ تاتی و تالشی: مؤلف علی عبدلی از پژوهشگران معاصر، چاپ تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی. این کتاب پیشگفتاری در مورد زبان تاتی و سرزمین‌های تات‌نشین در ایران و شوروی و تفاوت‌های میان لهجه‌های تاتی، و توضیحاتی درباره زبان تالشی و ریشه هر يك از دو لهجه با جدولی در مقایسه تعدادی از واژه‌های تاتی و تالشی با زبانهای پهلوی و فارسی دارد که در ۱۲ صفحه نوشته شده. و چون هدف مؤلف تدوین «واژه‌نامه تاتی و تالشی» بوده باین مهم پرداخته و در آن توفیق درخور تقدیر یافته است.

در خاتمه یادآوری مینماید که بخش «پژوهش‌های معاصران در زبان آذربایجان» پس از چاپ مقاله با اشاره استاد دانشمند گرانمایه، ایرج افشار، قلمی گردید.

تهران مهرماه ۱۳۶۴ دکتر حسینقلی کاتبی

یادداشتها:

۱- این مجله تحت نظر و سردبیری مرحوم حسین کاظمزاده ایرانشهر از نویسندگان وطنخواه و ایراندوست آذربایجان از ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۲ خ.) چهار سال در برلن انتشار داشت.

۲- دیماه ۱۳۰۵ خ.

۳- در وقفنامه‌ای که مرحوم دکتر محمود افشار برای موقوفات خود تنظیم کرده و به آن عمل شده موضوع و هدف وقف «تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی ایران» تعیین گردیده است.

۴- چون اصل کتاب در ۴۳ سال پیش انتشار یافته و همان سال انتشار نایاب

شده برای آگاهی بیشتر به سرمقاله شماره ۶ و ۷ (مهر و آبان ۱۳۵۹) سال ششم مجله آینده و گفتار هشتاد و ششم جلد سوم افغان‌نامه (چاپ ۱۳۶۱) زیر عنوان آذربایجان و وحدت ملی ایران مراجعه شود.
 ۵- تألیف دکتر منوچهر مرتضوی که جزء مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی بشماره ۱۲ در سال ۱۳۶۰ چاپ شده.
 ۶- W. B. Henning. *The Ancient Language of Azerbaijan*

7- Walter Bruno Henning

- اصل مقاله در ۱۹۵۴ میلادی (۱۳۳۳ ش.) انتشار یافته است.
 ۸- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، تألیف دکتر ابوالقاسم طاهری، چاپ تهران، اسفندماه ۱۳۵۲ خ.
 ۹- تاریخ ماد، تألیف دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، صفحه ۷۶ مقدمه.
 ۱۰- همین منبع، صفحه ۸۵.
 ۱۱- همین منبع، صفحه ۸۸.
 ۱۲- با همین املا در حاشیه توضیح داده که بمعنی (تخته‌سنگ فرود آینده) است، اما در تداول عامه گلین‌قیه بکار می‌رود.
 ۱۳- ظاهراً پسوند (لو) زاید و (Kohorzāni) است.
 ۱۴- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، چاپ اسفند ۱۳۵۸ ش.، مارس ۱۹۸۰ م.
 ۱۵- چاپ تهران، شماره ۱۱ از مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، سال ۱۳۵۸ خورشیدی.
 ۱۶ و ۱۷- این دو اصطلاح را نویسنده کتاب بکار برده است.
 ۱۸- این کتاب بشماره ۱۲ جزء مجموعه انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، بسال ۱۳۶۰ در تهران چاپ شده.
 ۱۹- تشخیص روایت صحیح آثار بازمانده و آذری‌های مسلم از مشکوک.
 ۲۰- منظور ترکی محاوره است.